رفیق آیت‌الله

نقش سازمان امنیت شوروی در انقلاب اسلامی و به قدرت رسیدن سید علی خامنه‌ای

امیر عباس فخرآور

رفیق آیت‌الله

نقش سازمان امنیت شوروی در انقلاب اسلامی
و به قدرت رسیدن سید علی خامنه‌ای در ایران

امیرعباس فخرآور

شرکت کتاب

Fakhravar, Amir Abbas (Siavash) **فخرآور، امیرعباس (سیاوش)**

Comrade Ayatollah

Soviet KGB's Role in the Islamic Revolution & the Rise of Ali Khamenei to Power in Iran

I S B N: 978-1-59584- 521-4

موضوع: سیاست - تاریخ ایران (جمهوری اسلامی)

Subject: Political- History of Iran and Cold War (Islamic Republic of Iran)

Ketab Corp.
1419 Westwood Blvd.
Los Angeles, CA 90024 U.S.A.
Tel: (310) 477-7477
Fax: (310) 444-7176

www.Ketab.com
Ketab1@Ketab.com

رفیق آیت الله

نقش سازمان امنیت شوروی در انقلاب اسلامی
و به قدرت رسیدن سید علی خامنه‌ای در ایران

امیرعباس (سیاوش) فخرآور

طرح روی جلد: امین کریمیان

چاپ شرکت کتاب: ژانویه ۲۰۱۶ میلادی - ۱۳۹۴ خورشیدی - ۲۵۷۴ ایرانی خورشیدی
ناشر: شرکت کتاب

شابک ۴-۵۲۱-۵۹۵۸۴-۱-۹۷۸

© Copyright Ketab Corp. 2016

All rights reserved. No part of this book may be reproduced or retransmitted in any manner whatsoever except in the form of review, without permission of the author or the publisher.

Manufactured in the United States of America

تقدیم به تمام قهرمانان راه دشوار آزادی ایران،

به ویژه دوست و برادرم ارژنگ داوودی

و تقدیم به مادرم پروانه

فهرست مندرجات

پیشگفتار ۱۱

فصل نخست ۲۱

جنگ سرد نوین: بالماسکه تروریسم بین الملل ۲۱

جرج اورول آغازگر استفاده از جنگ سرد ۲۵

نفرت از بریتانیا و زمینه مساعد در خاورمیانه و شمال آفریقا برای نفوذ شوروی ۲۶

ایران، بزرگترین قربانی و بزرگترین دستاورد اتحاد جماهیر شوروی ... ۳۰

ابزارکاگ ب: احزاب سوسیالیستی، جبهه‌های آزادیبخش ملی و..... ۳۴

احزاب بعث، سنگرهایی مطمئن برای پیگیری سیاست‌های سازمان ... ۳۵

جبهه‌های ملی آزادیبخش، ابزار روس‌ها در آفریقا، خاورمیانه و..... ۳۹

نفوذ در دنیای اسلام، اسلحه جدید روس‌ها علیه آمریکا و اسرائیل..... ۴۴

تفاوت بازیگران جنگ سرد نوین با بازیگران دوران نخست این نبرد ۵۲

دکتر مصطفی چمران، سرنوشت شوم یک نابغه فیزیک یا چه‌گووارای ۵۴

صادق قطب‌زاده جاسوس شوروی که به اتهام جاسوسی برای آمریکا اعدام شد ۶۱

فصل دوم ۷۱

خامنه‌ای مشهورترین فارغ التحصیل دانشگاه کاگ ب..... ۷۱

تمام مردان کاگ ب در ایران: محافظه‌کاران، اصلاح طلبان و نئو محافظه‌کاران ۷۲
محافظه‌کاران، اصلاح طلبان و نئو محافظه‌کاران در ایران ۷۵
دسته نخست: محافظه‌کاران حکومتی به رهبری سید علی خامنه‌ای ۷۷
سید علی خامنه‌ای کیست؟ ۷۹
سفر به نجف برای تشکیل حزب الدعوه اسلامی عراق ۸۰
عشق و علاقه خامنه‌ای به انقلاب بولشویکی روسیه و ژوزف استالین ۸۰
سفر رمز آلود خامنه‌ای به شوروی ۸۳
تناقض‌های فاحش در تاریخ نگاری رسمی از زندگینامه خامنه‌ای ۸۶
نیمه‌کاره رها کردن تحصیل علوم دینی برای سفر به شوروی در ۱۳۴۳ ..... ۸۹
رمزگشایی از نامه خامنه‌ای به پدرش، ۱۸ تیرماه ۱۳۴۳ ..... ۹۲
نامه خامنه‌ای به پدرش به دست ساواک می‌افتد! تیرماه ۱۳۴۳ ..... ۹۵
سید محمد جواد فضل الله، همسفر خامنه‌ای در سفر به شوروی ۹۶
خامنه‌ای پس از بازگشت از شوروی ۹۸
خاطرات عجیب خامنه‌ای از زندان و آشنایی‌اش با سحر و جادوگری ۱۰۰
دسته دوم: اصلاح طلبان حکومتی به رهبری سید محمد موسوی خوییني‌ها ۱۰۶
موسوی خوئینی‌ها و تکثیر نوارهای خمینی در مراکز کاگ ب در قم..... ۱۰۸
گزارش‌های کاگ ب در نوفل لوشاتو به دست خمینی می‌رسید ۱۱۰
ارتباط موسوی خوئینی‌ها با گروه تروریستی فرقان ۱۱۲
نقش موسوی خوئینی‌ها وکاگ ب در تسخیر سفارت آمریکا در تهران ۱۱۷
اشاره رسانه‌های داخلی و بین‌المللی به موسوی خوییني‌هابه عنوان مأمورکاگ ب ۱۱۹
موسوی خوییني‌ها تحصیل در دانشگاه پاتریس لومومبا را تکذیب نکرد..... ۱۲۲
خامنه‌ای، موسوی خوئینی‌ها و هاشمی‌رفسنجانی در اتحاد مثلث..... ۱۲۶
شروع دشمنی موسوی خوئینی‌ها با سید علی خامنه ای ۱۲۸
دسته سوم: محافظه‌کاران جدید به رهبری محمود احمدی نژاد ۱۳۱
جنبش سبز، زمانی برای افتادن نقاب از چهره ماموران کاگ ب در ایران ... ۱۳۳

فصل سوم ۱۳۵
اتحاد جماهیر شوروی، کاگ ب و دانشگاه پاتریس لومومبا: صدور یک انقلاب ۱۳۵
دانشگاه پاتریس لومومبا، مرکز پرورش تروریستزیر نظر سازمان امنیت شوروی ۱۳۶

بیش از نیم قرن تربیت رهبران وفادار به شوروی برای دنیا ۱۴۹
همه چیز از ویدیوی خبری شبکه تلویزیونی دولتی روسیه شروع شد ۱۵۵
سازمان امنیت شوروی در یک نگاه از تاسیس تا امروز ۱۵۹
ولادیمیر لنین نخستین رهبر اتحاد شوروی با شعار انقلاب جهانی ۱۶۲
ژوزف استالین و شعار سوسیالیسم در یک کشور در برابر شعار انقلاب جهانی لنین ۱۶۴
سومین رهبر شوروی: نیکیتا خورشچف و سیاست استالین‌زدایی ۱۶۸
چهارمین رهبر شوروی: لئونید برژنف و سیاست بومی کردن انقلاب‌های ... ۱۶۹
رهبران پنجم و ششم شوروی: تداوم راه و سیاست برژنف ۱۷۱
آخرین رهبر اتحاد جماهیر شوروی: میخائیل گورباچفو پایان یک امپراتوری ۱۷۱
ولادیمیر پوتین و رویای ققنوس سرخ ۱۷۲

فصل چهارم ۱۷۵
تلاش شوروی در روشن کردن آتش انقلاب ایران ۱۷۵
نقش خامنه‌ای در حوادث تروریستی پیش از انقلاب ۱۷۵
ورود گروه‌های شبه نظامی تعلیم دیده شوروی به ایران از آغاز سال ۱۳۵۷ ... ۱۷۶
نقش گروه خامنه‌ای در آتش سوزی سینما رکس آبادان..... ۱۷۷
مأموریت کاگ ب، پس از سینما رکس آبادان در میدان ژاله تهران ۱۹۴
شبیه سازی انقلاب روسیه در ایران: یکشنبه خونین و جمعه سیاه ۱۹۷
دروغ بزرگ ۴۰۰۰ کشته در هفده شهریور از زبان فیلسوف فرانسوی ۲۰۱
آشوب‌های خیابانی و خرابکاری گسترده در انتقام از هفده شهریور ۲۰۴
پاک کردن رد پاهای عاملان کشتار هفده شهریور توسط خامنه‌ای وکشمیری ۲۰۵

فصل پنجم ۲۱۳
نقش سازمان امنیت شوروی در تاسیس سپاه پاسداران انقلاب اسلامی..... ۲۱۳
مرحله نخست: تاسیس سپاه پاسداران و ترورهای مشکوک بهمن ۵۷ تا آبان ۵۸. ۲۱۴
تشکیل سپاه پاسداران از اوباش و ..محلی در شبیه سازی با ارتش سرخ ... ۲۱۷
نخستین ترورهای سیاسی در فردای تأسیس سپاه پاسداران: گروه فرقان و ترور قرنی و مطهری ۲۲۸
سرنوشت شوم رهبران گروه‌های شبه نظامی تشکیل دهنده سپاه پاسداران ... ۲۳۲
سپاه پاسداران در قامت یک ارتش خصوصی برای هاشمی رفسنجانی و خامنه‌ای ۲۳۳

درخواست انقلابیون از ماموران «کاگ ب» برای آموزش پرسنل سپاه پاسداران ۲۳۵
ترور آیت الله طالقانی سد راه اصل ولایت فقیه را از میان برداشت ۲۳۷
اسلحه‌های سپاه توسط سازمان شوروی از مسکو به تهران فرستاده می‌شد ... ۲۵۱
نهضت‌های آزادیبخش، شاخه برون مرزی سپاه پاسداران ۲۵۷
بسیج، ارتش بیست میلیونی شبه نظامیان، زیر سایه سپاه ۲۶۴
اعتیاد به دلارهای نفتی، پاشنه آشیل سپاه پاسداران..... ۲۶۵

فصل ششم ۲۶۹
نقش امنیت شوروی و سپاه در تسخیر سفارت آمریکا در تهران ۲۶۹
تردید شوروی نسبت به خمینی پس از تسخیر سفارت آمریکا از بین رفت ... ۲۷۰
تلاش کاگ ب برای دسترسی به اسنادسفارت آمریکا و اسرائیل ۲۷۱
ماجرای ربوده شدن پرونده تیمسار مقربی از اداره دوم ارتش و انتقال آن به سفارت شوروی ۲۷۷
توصیه کاگ ب به خمینی در نوفل لوشاتو: تحکیم وحدت حوزه و دانشگاه کنید ... ۲۸۱
موسوی خوییني‌ها هدایت‌کننده عملیات حمله به سفارت آمریکا بود و حق وتو داشت ۲۸۲
حمله سپاه پاسداران به سفارت آمریکا به نام دانشجویان نوشته شد ۲۸۶
پاسدارانی که تحت عنوان دانشجونقش کلیدی دراشغال سفارت آمریکا داشتند ... ۲۹۱
ماجرای دو عباس از محله نازی‌آباد، یکی دانشجو و یکی پاسدار ۲۹۳
استعفای دولت موقت و تصاحب وزارتخانه‌ها توسط روحانیون شورای انقلاب ... ۲۹۷
گسترش نفرت مردم از روحانیون یک سال پس از وقوع انقلاب اسلامی ... ۳۰۱
مرحله سوم: پس از انتخاب نخستین رییس جمهور تا استیضاح وی، بهمن ۱۳۵۸ تا خرداد ۱۳۶۰ ۳۰۵
انقلاب فرهنگی به نام بنی‌صدر، به کام مخالفانش ۳۰۸
خرداد ۱۳۶۰، شمارش معکوس برای پاکسازی بزرگ ۳۱۴

فصل هفتم ۳۱۷
ستاد ضدکودتای نوژه، کلید معمای ترورهای تابستان ۱۳۶۰ ..... ۳۱۷
عملیات حذف رفقای دیروز و رقبای امروز خامنه‌ای به سبک استالین ۳۱۸
هاشم صباغیان: کاگ ب اسرارکودتای نوژه را به مسوولان اطلاعاتی جمهوری اسلامی داد ۳۱۹
محسن رضایی: کاگ ب اخبار محرمانه را به خامنه‌ای می‌رساند..... ۳۲۱
ماجرای دو فرد گمنام و اسرار آمیز درکشف و خنثی سازی کودتای نوژه..... ۳۲۳

خلبان گمنامی در کار نیست، کاگ ب اسرارکودتای نوژه را به خامنه‌ای رساند ۳۲۸
ستاد ضدکودتای نوژه، آخرین شانس خامنه‌ای برای تثبیت جایگاه سیاسی ... ۳۳۶
محمد علی نظران ۳۳۹
محمدرضا کلاهی ۳۴۳
مسعود کشمیری ۳۴۶
محمد محمدی نیک ری شهری ۳۴۶
جواد منصوری ۳۵۱
تقی محمدی ۳۵۵
عباس آقا زمانی ۳۶۱
محمد جواد قدیری مدرس ۳۶۳
محسن رضایی ۳۶۶
سید محمد خامنه‌ای ۳۶۹
سایر افراد مرتبط با ستاد ضدکودتای نوژه و پرونده انفجارهای تابستان شصت ... ۳۷۵

فصل هشتم ۳۸۵
ترورهای تابستان ۱۳۶۰، عملیات مشترک خامنه‌ای وسازمان امنیت شوروی ... ۳۸۵
ترورهای سیاسی پیش از خرداد ۱۳۶۰ و پس از آن در جمهوری اسلامی ... ۳۸۶
چکیده‌ای از بخش‌های اسرار آمیز پرونده انفجارهای تابستان ۱۳۶۰ ..... ۳۸۸
استیضاح رییس جمهور بنی‌صدر و ترور چمران، ۳۱ خرداد ۱۳۶۰ ..... ۳۸۹
ترور ساختگی سید علی خامنه‌ای در ششم تیرماه ۱۳۶۰ ..... ۳۹۵
انفجار دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی، هفتم تیر ۱۳۶۰ ..... ۴۰۹
بهشتی تنها امید آمریکایی‌ها در بین روحانیون انقلابی بود و بایدکشته می‌شد ۴۱۶
ترور بسیاری از آن‌هایی که در جلسه هفتم تیرماه غایب بودند ۴۲۶
انفجار نخست وزیری، هشتم شهریور ۱۳۶۰ ..... ۴۳۱
پروژه شهید سازی کشمیری برای پاک کردن رد پاها ۴۳۹
مسعود کشمیری که بود، از چه کسی دستور می گرفت و سرنوشت وی چه شد؟ ۴۴۴
رجایی مخالف سر سخت اتحاد جماهیر شوروی بود و بایدکشته می‌شد ... ۴۵۱
چرا جمهوری اسلامی از پلیس بین‌الملل درخواست نمی کند تا کشمیری وکلاهی را دستگیرکنند؟ ۴۵۴
تلاش سید علی خامنه‌ای برای پاک کردن رد پاها و فریب افکار عمومی ... ۴۵۸

چکیده‌ای از سرنوشت عاملان ترورهای تابستان ۱۳۶۰ خورشیدی ۴۶۱

فصل نهم ۴۶۵

مأمور سازمان امنیت شوروی که ولی فقیه شد ۴۶۵
تشکیل دومین شورای موقت ریاست جمهوری پس از انفجار هشتم شهریور ۴۶۶
آغازمهندسی گسترده آرا در انتخابات توسط شورای نگهبان از مرداد ۱۳۶۰ ... ۴۶۷
حمایت حزب توده و چریک‌های فدایی خلق به دستور مسکو از خامنه‌ای ... ۴۶۹
چهار دوره پیگیری قضایی پرونده انفجارهای تابستان شصت..... ۴۷۶
راز مرگ آیت الله ربانی املشی،دومین قاضی پرونده انفجارهای تابستان شصت ... ۴۸۰
بیوتروریسم نوین، در اندیشه راهبردی وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی ... ۴۸۳
بسته شدن پرونده ترورهای تابستان ۱۳۶۰ توسط موسوی خوئینی‌ها در ۱۳۶۵ ۴۸۶
هواپیما ربایی در اروپا، بهانه‌ای برای آغاز مذاکرات با ایالات متحده ۴۹۹
ماجرای مک فارلین و همکاری خامنه‌ای با کاگ ب در شکست طرح ایران_ کنترا ۵۰۲
سید محمد خامنه‌ای یک شیپورچی پر سر و صدا برای برادرش سید علی خامنه‌ای ۵۰۴
دروغ بزرگ جمهوری اسلامی در مورد افشاگر ماجرای مک فارلین ۵۱۵
سید مهدی هاشمی‌طعمه‌ای برای فارغ التحصیلان دانشگاه پاتریس لومومبا ۵۲۰
برقراری روابط گسترده و همه جانبه با اتحاد جماهیر شوروی پس از شکست ایران‌کنترا ۵۳۱
برکناری آیت الله منتظری و زمزمه تغییر قانون اساسی ۵۳۶
راز دست‌کش‌های سفید خمینی و شباهت مرگ وی با لنین ۵۴۰
اخطارهای ولادیمیر پوتین برای یادآوری دِین خامنه‌ای به شوروی ۵۴۷

فصل دهم ۵۵۱

شطرنج روسی و دومینوی آمریکایی در ایران..... ۵۵۱
قتل عام روز هالوین، روزی که سازمان سیا کور شد ۵۵۲
مرحله نخست: تجاوز ارتش سرخ به ایران از ۱۹۱۷ تا ۱۹۲۱ میلادی ۵۶۰
مرحله دوم: پاکسازی استالین و یارگیری در ایران، ۱۹۲۱ تا ۱۹۴۱ ..... ۵۶۴
مرحله سوم: تأسیس حزب توده، تجزیه و جنبش شبه دموکراتیک برای تاسیس دوباره جمهوری شوروی در ایران، ۱۹۴۱ تا ۱۹۵۳ میلادی ۵۶۶
مرداد۱۳۳۲ خورشیدی، کودتای شاه علیه نخست وزیر یا کودتای نخست وزیر علیه شاه! ۵۷۲

مرحله چهارم: جنگ روانی، نفوذ به دربار و ترور، ۱۹۵۳ تا ۱۹۶۳ میلادی ... ۵۸۱
مرحله پنجم: جنگ روانی، خرابکاری و مبارزات چریکی، ۱۹۶۳ تا ۱۹۷۹ میلادی ۵۹۳
یکی بود یکی نبود، غیر از خدا هیچ فرقی نبود ۶۰۵
ایران امروز، فدراسیون روسیه و ایالات متحده آمریکا ۶۱۱

منابع..... ۶۲۵
فهرست اعلام ۶۷۳

پیشگفتار

یکصد سالی هست که سرنوشت، بازی تلخی را با سرزمین کهن آریایی ما سر گرفته است. بادهای حوادثی غریب، ما مردم ایران را در تعلیقی تاریخی نگاه داشته‌اند. دردی مشترک که حالا به آن معتاد شده‌ایم و دست در گریبان ماندن با روزمرگی‌هایمان، حتی قدرت اینکه به نقطه آغاز این درد مشترک بیاندیشیم را از ما گرفته است. شاید اگر پدران‌مان ریشه این درد مشترک را می‌یافتند، امکان پرداختن به چاره آن نیز پدیدار می‌شد. آنچه در پیش رو دارید، چکیده دو دهه دویدن به دنبال پاسخ برای پرسش‌هایی است که نیمی از زندگی‌ام را با آن زیسته بودم. در نهایت چهار سال پیش وقتی نوشتن این کتاب را شروع کردم، انتظار خیلی چیزها را داشتم. انتظار داشتم این کتاب به زندگینامه یک دیکتاتور ستمگر و یا کشف یک شبکه کهنسال جاسوسی برای اتحاد جماهیر شوروی تبدیل شود. ولی اینکه کتاب «رفیق آیت الله» تبدیل به شاید بزرگترین مجموعه تحقیقاتی برای رمزگشایی از تاریک‌ترین پرونده‌های سیاسی- جنایی تاریخ ایران شود، حتی در وحشی‌ترین تصوراتم نیز نمی‌گنجید. امروز با اعتماد به نفس می‌گویم که درد تاریخی مردم سرزمین‌مان را شناخته‌ام و در این تردید ندارم همه آنها که تا پایان این کتاب همسفرم باشند، دیدگاهی نوین به آنچه بر ملت ما در یکصد سال گذشته رفته است، خواهند داشت. مشکل اینجا بود که ریشه این درد مشترک را نه در درون سرزمین ما، که فرسنگ‌ها دورتر در قلب همسایه شمالی ایران، در کشور پهناور روسیه باید جستجو می‌کردیم. آنجا که در سال ۱۹۰۵ میلادی برابر با ۱۲۸۴ خورشیدی، جرقه‌های یک انقلاب در روسیه تزاری زده شد. دوازده سال پس از آن، شعله‌های انقلاب بولشویکی ابتدا دامان مردم این سرزمین پهناور را فراگرفت و سپس به جان ایران کهن و دیگر مناطق کره خاکی افتاد و تاریخ،

فرهنگ و هویت آنها را خاکستر کرد.

کتاب «رفیق آیت‌الله» در ده فصل به بررســی اسناد مربوط به نقش کلیدی سازمان امنیت شوروی در طراحی و اجرای انقلاب اسلامی در بهمن ۱۳۵۷ خورشیدی و پس از آن کمک‌های آشکار و پنهان این سازمان مخوف برای رسیدن سید علی خامنه ای به مقام ولی مطلقه فقیه در ایران، می‌پردازد. در هر یک از فصل‌های ده گانه این کتاب با یکی از رازهای سر به مهر و معماهای ترسناک در تاریخ انقلاب اسلامی مواجه خواهید بود که علاوه بر رمز گشایی از آنها تلاش شده است تا امکان تحقیق مستقل و موضوعی برای پژوهشگران در آن زمینه خاص نیز فراهم گردد.

در فصل نخســت به تاریخچه جنگ ســرد پرداخته شــده اســت که ریشه آن در رقابت‌های بیــن دو قدرت بزرگ پیروز در جنگ جهانی اول یعنی روس‌ها و بریتانیایی‌ها برای تصرف هر چه بیشــتر قلمرو امپراطوری عثمانــی بود. عثمانی‌ها بازنده بزرگ جنگ بودند و ارزشمندترین غنایم به جا مانده از ارتش شکست خورده آنها، سرزمین‌های تاریخی خاورمیانه و شمال آفریقا بود. وقوع انقلاب بولشویکی در روسیه که با پایان جنگ جهانی اول همزمان شده بود، این فرصت را در آغاز از روس‌ها گرفت که بتوانند بخشی از این قلمرو ارزشمند را تصاحب کنند و بدین ترتیب انگلستان و فرانسه دو قدرتی بودند که بیشترین سهم را از خاورمیانه بردند. روس‌ها پس از انقلاب ۱۹۱۷ میلادی با تشکیل اتحاد جماهیر شــوروی، دوباره نگاه‌شــان به بیرون مرزهای این امپراطوری نوپا افتاد. نفوذ خزنده آنها در قلمروهای امپراطوری عثمانی، از بین‌النحرین تا فلسطین و از مراکش تا مصر شتاب گرفت. با شروع جنگ جهانی دوم، به بهانه اینکه ایران حامی آلمان نازی در جنگ بود، ارتش‌های شوروی و بریتانیا از شمال و جنوب به ایران وارد شدند و تمام کشور را اشغال کردند. هجوم محرمانه و گسترده جاســوس‌ها و کارشناسان سازمان امنیت شوروی به ایران در پوشش ارتش سرخ شوروی، این فرصت را برای روس‌ها فراهم کرد تا در تمام لایه‌های اجتماعی در گستره جغرافیایی سرزمین ایران نفوذ کنند. پس از پایان جنگ جهانی دوم ارتش بریتانیا بلافاصله از ایران خارج شد. ارتش سرخ شوروی هم با فشارهای بین‌المللی و به ویژه فشار ایالات متحده آمریکا مدتی بعد خاک ایران را ترک کرد اما ارتش محرمانه جاســوس‌های ســازمان امنیت شــوروی هیچگاه ایران را ترک نکردند و ثمره سه دهه عملیات آنها برای جذب نیروهای وفادار به شــوروی و تربیت آنها برای تغییر رژیم در ایران، انقلاب اسلامی

در بهمن ۱۳۵۷ خورشیدی بود. آنچه در این دوران تلخ بر ایران، خاورمیانه و شمال آفریقا گذشت، در این فصل تصویر شده است.

در فصل دوم کتاب با اســتناد به اســناد محرمانه‌ای که برای نخســتین بار در این مجموعه منتشر می‌شود، اسامی برخی از شخصیت‌های قدرتمند سیاسی ایران که توسط ســازمان امنیت شــوروی برای روزهای انقلاب و پس از آن در مســکو تعلیم دیده بودند، به همراه زندگینامه‌ای مرتبط با فعالیت‌های‌شــان در خدمت به روس‌ها، ارائه شــده است. همچنین خواهیم دید که عملاً هر سه جریان تاثیرگذار در حلقه بسته قدرت سیاسی در جمهوری اسلامی ایران در سه دهه گذشته، در خدمت سازمان امنیت شوروی بوده‌اند. سید علی خامنه‌ای که رهبری جناح محافظه کار حکومتی را در اختیار دارد، سید محمد موسوی خوئینی‌ها که پدر معنوی اصلاح طلبان حکومتی در ایران است و همچنین مجموعه‌ای از مشاوران نزدیک محمود احمدی‌نژاد از جمله کامران دانشجو، محمود ملاباشی و ارسلان قربانــی که جناح محافظه‌کاران جدید را در ایران شــکل داده‌اند، همگی فارغ‌التحصیلان دانشــگاه پاتریس لومومبا در مسکو می‌باشند که از سال ۱۹۶۰ میلادی تا به امروز، مرکز رسمی تربیت جاسوس برای روس‌ها بوده است.

فصل سوم کتاب به معرفی دانشگاه پاتریس لومومبا یا همان دانشگاه دوستی ملل در مسکو می‌پردازد و تاریخچه‌ای از اقدامات این دانشگاه برای تربیت رهبران وفادار به اتحاد جماهیر شوروی در خاورمیانه، آفریقا، آسیا و آمریکای جنوبی را بررسی می‌کند. دانشگاهی که به اعتراف افسران ارشد کا گ ب، توسط سازمان امنیت شوروی راه اندازی شده بود و علاوه بر مدیریت، پرسنل و استادان این دانشگاه، تمام دانشجویان خارجی آن نیز به عنوان جاسوس در خدمت ســازمان امنیت شوروی بوده‌اند. در پایان فصل نگاهی گذرا به تاریخ یکصد ســاله روســیه پس از انقلاب ۱۹۱۷ انداخته شده است تا سیاست نفوذ به خارج از مرزهای شوروی در دوره هر یک از رهبران آن معرفی شود. همچنین به رویاهای ولادیمیر پوتین برای بازگرداندن امپراطوری سوسیالیستی شرق به قدرت اشاره شده است.

در فصل چهارم کتاب «رفیق آیت الله»، به فاز پایانی عملیات سازمان امنیت شوروی برای روشــن کردن آتش انقلاب در ایران در تابســتان ســال ۱۳۵۷ خورشیدی، به ویژه حادثه آتش ســوزی ســینما رکس آبادان و کشتار هفده شــهریور که نخستین رد پاهای ســید علی خامنه‌ای در تاریخ انقلاب اســلامی در آنها دیده می‌شود، پرداخته شده است.

این دو حادثه بخشی از عملیات خرابکاری گسترده در شهرهای بزرگ ایران برای تضعیف حکومت شاهنشـــاهی بود که شبه نظامیان وفادار به روس‌ها در کمپ‌های سازمان امنیت شوروی، سال‌ها برای آن دوره دیده و تربیت شده بودند. اسناد و اعترافات افسران سازمان امنیت شوروی که از یک دهه برنامه‌ریزی برای انجام چنین خرابکاری‌هایی پرده برمی‌دارد و همچنین اسنادی از تاریخ انقلاب اسلامی که گویای اقدامات یک تیم عملیاتی وفادار به ســـید علی خامنه‌ای به سرپرستی مسعود کشمیری برای پاک کردن رد پای عاملان این جنایات می‌باشد، در این فصل دیده می‌شود.

فصل پنجم به تاریخچه تشکیل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی از زاویه‌ای که تا کنون به آن پرداخته نشده است، اختصاص دارد. نحوه تشکیل هسته اولیه سپاه پاسداران که در آغاز نقش بازوی نظامی حزب جمهوری اسلامی را ایفا می‌کرد تا در ماه‌های نخست پس از انقلاب اسلامی، امکان رقابت با سازمان‌های بزرگ و پر تعدادی همچون سازمان مجاهدین خلق و ســـازمان چریک‌های فدایی خلق را برای این حزب فراهم کند. سپاه پاسداران که با الگو گیری از نحوه تشـــکیل ارتش سرخ شوروی، از اراذل و اوباش در محله‌های حاشیه شهرها و همچنین برخی جوانان معتقد مذهبی و نا آگاه نیرو می‌گرفت، خیلی زود توجه ســـازمان امنیت شـــوروی را جلب کرد تا آنجا که محموله‌های اســـلحه و مهمات سبک و سنگین از مسیر مسکو بدون هماهنگی با دولت بازرگان و یا دولت بنی‌صدر برای تجهیز سپاه پاسداران به ایران فرستاده شد. سپاه پاسداران که تبدیل به ارتش خصوصی خامنه‌ای شده بود، جایگاهی برای بسیاری از جوانان انقلابی که پیش از انقلاب در کمپ‌های سازمان امنیت شوروی دوره دیده بودند، فراهم کرد.

فصل ششم، نقش کلیدی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در ماجرای حمله به سفارت ایالات متحده آمریکا در آبان ماه ۱۳۵۸ خورشـــیدی، می‌باشـــد. بر پایه اسناد معتبری که بیش از ســـه دهه پس از تسخیر ســـفارت آمریکا در تهران در دسترس قرار گرفته، نشان داده شده است که بسیاری از آنها که دانشجویان پیرو خط امام خوانده می‌شدند، از اساس دانشـــجو نبودند و اعضای کمیته‌های انقلاب اسلامی و سپاه پاسداران بودند که با هدایت یکی از فارغ التحصیلان دانشـــگاه پاتریس لومومبا، یعنی سید محمد موسوی خوئینی‌ها این عملیات را به انجام رســـاندند. ســـازمان امنیت شوروی برنده بی‌چون و چرای ماجرای حمله به سفارت آمریکا و ۴۴۴ روز گروگانگیری دیپلمات‌های آمریکایی در تهران بود. به

این ترتیب کا گ ب بدون اینکه دستی آشکار از ماموران روس در این ماجرا دیده شود، به اسناد محرمانه سفارت ایالات متحده دست یافت، رویای شکست ناپذیری آمریکا را در هم شکست و ابرقدرت غرب را تحقیر کرد. مهمتر اینکه دست ایالات متحده از ایران کوتاه شد و پس از آن اتحاد جماهیر شوروی بدون وجود هیچ رقیب چشمگیر سیاسی توانست انقلاب ایران را آنگونه که می‌خواست، تثبیت کند.

فصل هفتم کتاب پرده از یکی دیگر از رازهای بزرگ سید علی خامنه‌ای بر می‌دارد. سازمان امنیت شوروی اطلاعاتی به دست آورده بود که برخی از افسران نیروی هوایی ارتش ایران در پی انجام کودتایی برای سرنگونی رژیم نو پای جمهوری اسلامی و خارج کردن قدرت از دست روحانیون انقلابی حاکم هستند. این اطلاعات در ساعت سه نیمه شب هجدهم تیرماه ۱۳۵۹ خورشیدی، در اختیار سید علی خامنه‌ای قرار گرفت و وی بدون تلف کردن وقت در همان نیمه شب با دو تن از نزدیکترین و مورد اعتمادترین یارانش یعنی مسعود کشمیری مسئول بخش نیروی هوایی در کمیته مستقر در اداره دوم ارتش و محسن رضایی مسئول اطلاعات سپاه پاسداران انقلاب اسلامی تماس گرفت و از آنها خواست تا به خانه وی بروند. در همان نیمه شب ستادی با عنوان ستاد ضد کودتای نوژه تشکیل دادند که مدیریت اجرایی آن به مسعود کشمیری سپرده شد و هدایت آن را خامنه‌ای به عهده داشت. ستاد ضد کودتای نوژه در مدت ده ماه فعالیت دست به یک پاکسازی و تسویه حساب بزرگ در درون ادارات دولتی و ارتش ایران زد تا به این ترتیب تمام نیروهایی که گمان می‌شد به انقلاب اسلامی و آرمان‌های روحانیون انقلابی حاکم وفادار نیستند، اخراج شوند. پس از آن در آغاز سال ۱۳۶۰ خورشیدی، اعضای این ستاد که تیم ویژه عملیاتی سید علی خامنه‌ای بودند، به ارگان‌های حساس حکومتی وارد شدند تا زمینه را برای فاز نهایی تثبیت انقلاب آماده کنند.

فصل هشتم کتاب به بازخوانی پرونده عملیات‌های تروریستی تابستان سال ۱۳۶۰ خورشیدی و نقش مستقیم سید علی خامنه‌ای و یاران وفادارش در ستاد ضد کودتای نوژه در انجام این ترورها می‌پردازد. ترورهای تابستان سال شصت همزمان با طرح استیضاح بنی‌صدر در مجلس شورای ملی، با ترور دکتر مصطفی چمران که از طرفداران بنی‌صدر بود، آغاز شد. توطئه طرح عدم کفایت سیاسی نخستین رییس جمهور منتخب مردم ایران در مجلس به ریاست هاشمی رفسنجانی و با همکاری مستقیم دو تن از فارغ التحصیلان

دانشگاه پاتریس لومومبا یعنی سید علی خامنه‌ای و سید محمد موسوی خوئینی‌ها به اجرا درآمد. یک هفته پس از آن در ششم تیر ماه یک ترور ساختگی و نمایشی در مسجد ابوذر صورت گرفت که گفته شد خامنه‌ای از آن جان سالم به در برد. این ترور سبب شد تا در تمام انفجارهای هولناکی که از فردای آن‌روز سرشـــناس‌ترین مقامات حکومت جمهوری اسلامی را هدف قرار می‌داد، انگشت اتهام هیچگاه به سمت خامنه‌ای اشاره نشود. رقبای ســـید علی خامنه‌ای یکی پس از دیگری از صحنه خارج می‌شدند و مسیر برای به قدرت رســـیدن وی هموارتر می‌شـــد. هفتم تیرماه آیت الله بهشتی به همراه بیش از هفتاد عضو ارشـــد حزب جمهوری اسلامی ترور شدند و هشتم شهریور ماه محمدعلی رجایی رییس جمهور و محمدجواد باهنر نخست وزیر وقت، در انفجاری مشابه کشته شدند. حسن آیت، آیت‌الله قدوســـی و بســـیاری دیگر از آنها که به نوعی سد راه خامنه‌ای برای کسب قدرت بودند، حذف شدند. این تسویه حساب خونین یادآور پاکسازی بزرگ در نخستین سال‌های پس از انقلاب روســـیه بود که مســـیر را برای تثبیت قدرت در دستان استالین هموار کرد. سرنوشـــت شـــوم تمام آنهایی که تلاش کرده بودند پرونده این ترورها را از طریق دستگاه قضایی دنبال کنند نیز بخشی از این فصل می‌باشد. علاوه بر اینها نشان داده شده است که سید علی خامنه‌ای که بلافاصله پس از ترورهای تابستان ۱۳۶۰ خورشیدی، به قدرت رسید و تا امروز بر اَریکه آن نشسته است، هیچگاه علاقه‌ای به پیگیری این پرونده‌ها نشان نداده است. پرونده ترورهای خونین تابستان شصت که بیش از سه دهه گذشته را در قفسه‌های اتاق بایگانی قوه قضاییه جمهوری اسلامی خاک می‌خورند، برای نخستین بار در این کتاب مورد تحقیق همه جانبه قرار گرفته‌اند که به وضوح دســـت داشـــتن خامنه‌ای با همکاری سازمان امنیت شوروی را در این ترورهای خونین اثبات می‌کند.

فصل نهم به حوادث پس از تابستان شصت تا زمان مرگ خمینی و انتخاب خامنه‌ای به عنوان ولی مطلقه فقیه اختصاص دارد. تاســـیس وزارت اطلاعات، انحلال حزب توده با چراغ سبز از سوی رهبران کاخ کرملین، آغاز درگیری‌های درونی در تیم یاران خامنه‌ای و به‌ویژه اختلافات وی با نخست وزیر وقت میرحسین موسوی، ماجرای ایران کنترا و عصبانیت خامنه‌ای که با وجود دارا بودن بالاترین سمت اجرایی در کشور از آن بی‌خبر مانده بود و انتقام تلخ وی با همکاری سازمان امنیت شوروی از مذاکره کنندگان با فرستادگان رییس جمهور وقت آمریکا، توطئه برای برکناری آیت الله منتظری، مرگ مشـــکوک خمینی در

آخرین هفته‌های ریاست جمهوری سید علی خامنه‌ای و طراحی برای دستکاری در قانون اساسی جمهوری اسلامی، مباحثی هستند که در این بخش مورد بررسی قرار گرفته‌اند.

فصل پایانی کتاب هم نگاهی گذرا و تطبیقی به اقدامات هر دو ابرقدرت شرق و غرب در آستانه انقلاب اسلامی و پس از انقلاب می‌اندازد. اتحاد جماهیر شوروی که از شهریور ۱۳۲۰ خورشـــیدی، با ورود ارتش سرخ به ایران نفود در تمام بافت‌های اجتماعی ایران را شـــدت بخشـــیده بود. از یک سو با حمایت آشکار از تشکیل احزاب مارکسیستی همچون حزب توده ایران و همچنین حمایت نامحســـوس از تاسیس جبهه ملی و نهضت آزادی و از سوی دیگر با نفوذ در حوزه‌های علمیه، به یارگیری برای سازمان امنیت شوروی از بین طلبه‌های جوان علوم اسلامی مشغول بود. علاوه بر اینها سازمان امنیت شوروی با برنامه‌ای دراز مدت به دربار محمد رضا شـــاه پهلوی نیز راه یافته بود و و از این طریق می‌توانســـت طرح‌هایش را جهت تضعیف ســـلطنت به اجرا در آورد. مهم‌تر از همه اینکه کمپین دیس اینفورمیشن یا همان کمپین دروغ و شایعه سازی که افسران کا گ ب متخصصان بی‌رقیب آن بودند، توانســـته بود تاثیرگذاری عمیقی در روند تحولات کشور داشته باشد. در سوی دیگر اقیانـــوس آتلانتیک، ابرقدرت غرب یعنی ایالات متحده آمریکا با مشـــکلات درونی فراوانی مواجه بود. جیمی کارتر با تفکرات ایده‌آل گرایانه‌اش، به تازگی بر مســـند ریاست جمهوری آمریکا تکیه زده بود و اقدامات وی در تمام جوانب سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و نظامی چیزی از یک انقلاب کم نداشت. جنگ فرسایشی در ویتنام و رسوایی واترگیت که به استعفای رییس جمهور نیکسون منتهی شده بود، اعتماد به نفس دولت ایالات متحده را تا پایین‌ترین ســـطح ممکن رســـانده بود و حالا عزل و نصب‌های کارتر تمام آنچه را که پس از جنگ جهانی دوم از ایالات متحده در جهان تصویر شده بود، به چالش می‌کشید. اقدامات کارتر سبب شده بود تا سازمان‌های اطلاعاتی و امنیتی آمریکا در محاسبات‌شان از تحولات ایران دچار اشتباهات فاحش شده و عملاً قدرت پیش بینی اتفاقات را از دست بدهند. در این میان سازمان امنیت شوروی موفق شده بود تا با یک کمپین گسترده دروغ، چنین وانمود کند که ســـقوط شـــاه و روی کار آمدن خمینی و روحانیون انقلابی در ایران نتیجه حمایت‌های رییس جمهور آمریکا و دیگر کشورهای غربی از خمینی بوده است. به این ترتیب دســـتان اتحاد جماهیر شوروی که صحنه گردان اصلی انقلاب ایران و حوادث پس از آن بود، برای دهه‌ها مخفی مانده بود.

در انتخاب منابع برای این کتاب تلاش شده است تا منابعی مورد استفاده قرار گیرد که به دور از حب و بغض‌های شـــخصی و گروهی، امکان بیرون کشیدن واقعیات تاریخی از زیر آوار جنگ روانی طرف‌های درگیر وجود داشته باشد. این فضای مسموم که ویژگی بارز دوران جنگ سرد بوده است، تحقیق و پژوهش دقیق و قابل اطمینان در خصوص هر موضوع سیاســی، اجتماعی و تاریخی مرتبط با این دوران را بســیار دشوار ساخته بود. به این منظور در کتاب «رفیق آیت الله»، از روشی دشوار اما بسیار قابل اطمینان برای کشف و اثبات واقعیات تاریخی اســتفاده شــده اســت. برای نمونه در مورد نقش سازمان امنیت شــوروی در حوادث تاریخی مرتبط با انقلاب اســلامی و اقدامات روحانیون حاکم بر ایران و طرفداران‌شــان در سال‌های پس از انقلاب، به جای مراجعه به منابع وابسته به مخالفان حکومت و آپوزیســیون رژیم جمهوری اسلامی، به منابع درون حکومتی رجوع شده است و بــر پایه مصاحبه‌ها و کتاب‌های خاطرات مقامات جمهوری اســلامی و همچنین تاریخ نگاری‌های رســمی، به بررسی تطبیقی آنها با اسناد معتبر و خاطرات منتشر شده توسط افسران سازمان امنیت شــوروی که مرتبط با همان دوره تاریخی خاص بوده‌اند، پرداخته شــده است. به جرأت می‌توان گفت تمام منابع مورد اســتفاده، بر گرفته از اسناد رسمی منتشــر شده توســط جمهوری اسلامی، دولت روســیه و منابعی از این دست می‌باشد تا کمترین امکان بهانه جویی برای این حکومت‌های سرکوب‌گر وجود داشته باشد. همچنین اسناد محرمانه و طبقه بندی شده سازمان امنیت شوروی سابق، وزارت اطلاعات جمهوری اســلامی و ســازمان اطلاعات و امنیت مرکزی آمریکا که پس از ســه دهه امکان انتشــار یافته‌انــد، در نگارش این کتاب و زدودن گرد و غبار از حافظه تاریخ معاصر پس از انقلاب اسلامی در ایران، تاثیر فراوانی داشته است. از همه این موارد مهمتر اسناد محرمانه‌ای است که از دانشــگاه پاتریس لومومبا یا همان دانشگاه دوستی ملل در مسکو به دست آمد و به طور اختصاصی و برای نخستین بار در کتاب «رفیق آیت الله» منتشر می‌شود.

مخاطبیــن اصلی این کتاب دو دســته هســتند: نخســت آن گــروه از قانونگذاران، سیاســتمداران و متخصصان علوم اجتماعی و سیاسی که در دنیای آزاد و دموکراتیک بر اساس آرمان‌های احترام متقابل بشری و روابط دیپلماتیک بین‌المللی، سید علی خامنه‌ای را یک رهبر مقدس مذهبی دیده‌اند و به احترام ملتی که وی آنها را رهبری می‌کند، از او در نامه نگاری‌ها، سخنرانی‌ها و مصاحبه‌های‌شان محترمانه یاد می‌کنند. آنها باید بدانند که

در پشت نقاب مقدسی که خامنه‌ای بر چهره زده است، یک مأمور سازمان امنیت شوروی که برای رسیدن به قدرت دست به قتل‌ها و ترورهای سیاسی فراوانی زده است، پنهان می‌باشد. دسته دوم از مخاطبان مورد نظر این کتاب، آن بخش از طرفداران وی می‌باشند که با تبلیغات همه جانبه حکومت جمهوری اسلامی به این باور رسیده‌اند که جایی در گوشه‌ای از تاریخ، سید علی خامنه‌ای پرچم ولایت و رهبری ملت ایران را از دستان امام دوازهم شیعیان گرفته است و مهر خداوندی پای این پرچم نقش بسته است. آنها باید بدانند که پرچمی با مهر خداوندی از دستان امام زمان به دست خامنه‌ای داده نشد و تنها پرونده‌ای با مهر سازمان امنیت شوروی توسط یوری آندروپف رئیس مخوف‌ترین سازمان جاسوسی تاریخ معاصر، زیر بغل وی گذاشته شده است تا ایران را که متحد آمریکا بود، زیر یوغ شوروی بکشاند.

کتاب «رفیق آیت الله» با ریشه‌یابی یک درد مشترک، زخمی کهنه را می‌گشاید که منشأ عفونتی فراگیر در تمام اندام جامعه ایران بوده است. اگرچه دردناک خواهد بود، اما برای درمان درد باید این زخم بد بو را گشود و واقعیت آن را دید، شست و شو داد و آرام آرام از چنگ این عفونت تاریخی رهانید. پنهان کردن چنین زخمی در زیر لباس‌های چرک‌آلود هیچ کمکی نخواهد بود، جز اینکه زمان مرگ و نابودی یک ملت بزرگ و تاریخ‌ساز را پیش خواهد انداخت.

پاینده ایران

امیرعباس فخرآور (سیاوش)

استاد قانون اساسی در دانشگاه ایالتی تگزاس

اول ژانویه ۲۰۱۶ میلادی برابر با یازدهم دی ماه ۱۳۹۴ خورشیدی

فصل نخست

جنگ سرد نوین: بالماسکه تروریسم بین الملل

روز جمعه بیســتم ژانویه ســال ۲۰۱۷ میلادی، برابر با اول بهمن ماه ۱۳۹۵، فردی که روی پله‌های غربی کنگره ایالات متحده آمریکا دســت روی کتاب مقدس می‌گذارد تا ســوگند ریاست جمهوری یاد کند باید بداند که بازیگر اصلی در صفحه شطرنجی خواهد بود که درست یک قرن پیش در ۱۹۱۷ میلادی، توسط بولشویک‌های انقلابی در روسیه به رهبری ولادیمیر لنین برای دنیا چیده شــد، صفحه‌ای خون آلود و سرشــار از خاطرات تلخ برای بسیاری از مردم دنیا. شاید این مهمترین وظیفه رئیس جمهور جدید در عرصه سیاست خارجی باشد که مهره‌های بازی در این صفحه شطرنج روسی را بشناسد. اگر برای نمونه، رئیس جمهور آینده ایالات متحده آمریکا بداند که ســید علی خامنه‌ای، ولی فقیه جمهوری اسلامی در ایران نه یک رهبر فرهیخته مذهبی است که از حمایت اکثریت مردم

آن سرزمین برخوردار باشد، بلکه تنها یک افسر سازمان امنیت شوروی، کا گ ب است که در دهه شصت میلادی در دانشگاه این سازمان در مسکو تعلیم دید تا ایران را زیر یوغ اتحاد جماهیر شوروی بکشاند، بدون شک به جای نامه نوشتن برای وی، شاهد سیاست‌های تاثیر گذارتر و موفق‌تری از جانب دولت آمریکا در عرصه جهانی خواهیم بود. شـــاید برای مردم ایالات متحده و دیگر کشورهای دموکراتیک و توسعه یافته، جنگ سرد خاطره‌ای از اشک‌ها و لبخندها، نگرانی‌های خانوادگی زیر سایه ترسناک یک قارچ بزرگ، بحران موشکی کوبا در دهه شصت، مجموعه فیلم‌های هالیوودی راکی، جیمز باند و جنگ ستارگان و در بدترین حالت، نگرانی شهروندان این کشورها از وقوع یک جنگ جهانی دیگر با ماهیت اتمی بوده باشد، اما برای میلیون‌ها نفر از مردمی که در کشورهای کمتر توسعه یافته یا به قول رهبران شـــوروی، کشورهای جهان ســـوم، زندگی می‌کنند، اثرات جنگ سرد بسیار تلخ‌تر از یک خاطره سینمایی است. ایران در تمام سال‌های جنگ سرد صحنه تاخت و تاز بازیگران این نبرد خونین بوده است و ملایان حاکم بر ایران، به عنوان مهره‌های این شطرنج روسی بیش از سه دهه است که مردم این سرزمین را در برابر چشمان حیرت زده دنیا استثمار می‌کنند، شکنجه می‌دهند، به زندان می‌برند و اعدام می‌کنند. وضع دیگر مناطق دنیا هم که دچار انقلاب‌ها و کودتاهای سفارشی رهبران شوروی شدند، بهتر از ایران نیست. در بسیاری از نقاط خاورمیانه، آفریقا، آمریکای جنوبی و آسیا شاهد حوادث تلخی هستیم که دست آورد دوران سیاه جنگ سرد می‌باشد. در واقع ابرقدرت‌های درگیر در جنگ سرد، کمترین هزینه سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی را متحمل شدند و در مقابل، مردم کشورهای جهان سوم برای دهه‌های متمادی هزینه‌های ویرانگر و غیر قابل جبرانی پرداخت کرده‌اند.

از دیـــد رهبران کرملین، همه انقلاب‌های خونین، جنایت‌ها و ترورهایی که در طول یک قرن توسط سازمان امنیت شوروی در نقاط مختلف دنیا طراحی، هدایت و اجرا می‌شد، تنها هزینه یک بازی شـــطرنج جهانی بود. در آغـــاز بازیگران اصلی روس‌ها و بریتانیایی‌ها بودند و پس از جنگ جهانی دوم ایالات متحده آمریکا هدف اصلی شطرنج بازان سیاسی روســـیه بود. آندره گرومیکو که برای بیست و پنج سال وزارت امور خارجه اتحاد جماهیر شـــوروی را هدایت می‌کرد، اعتقاد داشت که تمامی کشـــورهای جهان سوم، سربازانی در صفحه شطرنجی به وسعت جهان هستند و تنها نکته مهم و ارزشمند، بازی میان واشنگتن و مســـکو می‌باشـــد.[1] نیکولای لئونوف، رئیس بخش ارزیابی اطلاعات کا گ ب نیز اعتقاد

داشت: «اساسا، ما به این اعتقاد داشتیم که سرنوشت رویارویی جهانی ایالات متحده آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی، و برخورد کاپیتالیسم و سوسیالیسم، در جهان سوم حل و فصل خواهد شد.»[۲]

در نهم نوامبر ۱۹۸۹ میلادی، وقتی دیوار برلین که اصلی‌ترین نماد شـــناخته شـــده جنگ سرد به شمار می‌رفت، با دستان مردم طرفدار دموکراسی فرو ریخت، تصور همگان این بود که زنگ‌ها برای پایان جنگ ســـرد به صدا در آمده اســـت. بیست و پنجم دسامبر ۱۹۹۱ میلادی، پس از استعفای میخائیل گرباچف، هشتمین و آخرین رهبر اتحاد جماهیر شوروی، در ساعت هفت و سی و دو دقیقه شب، پرچم سرخ و داس و چکش نشان شوروی از بالای کاخ کرملین پایین کشیده شد و به جای آن پرچم سه رنگ روسیه به اهتزاز درآمد. این لحظه، به عنوان پایان جنگ سرد در تاریخ ثبت شد. میخائیل گرباچف با اعتماد به نفس و خوش بینی به آینده‌ای بهتر برای دنیا، کدهای مربوط به سلاح‌های اتمی شوروی را به نخستین رئیس جمهور فدراسیون روسیه بوریس یلتسین سپرد. حالا هم گرباچف که یک ســـال پیش از آن جایزه صلح نوبل سال ۱۹۹۰ میلادی را برای پایان دادن به جنگ سرد دریافت کرده بود و هم جامعه جهانی نفس راحتی کشیدند. مجله تایمز وی را همان سال به عنوان مرد سال و سپس مرد دهه برگزید. ریچارد نیکسون، رئیس جمهور سابق آمریکا اعتقاد داشت، باید گرباچف را به واسطه اقداماتش برای پایان دادن به چندین دهه جنگ سرد به عنوان مرد قرن معرفی کرد.[۳] اما همه چیز آنطور که انتظار می‌رفت پیش نرفت. بوریس یلتسین در پایان هشت سال ریاست جمهوری‌اش کدهای فعال سازی سلاح‌های اتمی را به رئیس جمهور بعدی، ولادیمیر پوتین سپرد. پوتین که از افسران ارشد سازمان امنیت شوروی، کا گ ب بود، پس از فرو پاشی شوروی، ریاست سازمان امنیت فدراسیون روســـیه را عهده‌دار شد. وی در مقام رئیس جمهور روسیه پشت میز خاک گرفته شطرنج جنگ ســـرد در کاخ کرملین نشســـت و تصمیم گرفت تا میز را گَردگیـــری کرده و بازی خطرناک قدیمی را دنبال کند.

میخائیل گرباچف در هشـــتم نوامبر ۲۰۱۴ در مراســـم بزرگداشت بیست و پنجمین ســـالروز فرو پاشـــی دیوار برلین، در کنار دروازه معروف براندربرگ گفت: جهان در آستانه یک جنگ سرد جدید قرار گرفته است. برخی حتی اعتقاد دارند که این جنگ آغاز شده اســـت.[۴] گرباچف تنها چهره شـــناخته شده دهه‌های اخیر نیســـت که چنین نظری دارد.

هنری کسینجر، سیاست مدار کارکشته آمریکایی که کشتی طوفان زده ایالات متحده را در سال‌های پایانی جنگ ویتنام، روزهای پر التهاب پس از واترگیت و استعفای رئیس جمهور نیکسون، مذاکرات پایان دادن به رقابت‌های هسته‌ای شرق و غرب و برقراری رابطه نوین با چین به سلامت به ساحل آرامش رساند، هم در سال‌های اخیر بارها و بارها نگرانی خود را از آغاز دوباره جنگ سرد اعلام کرده است. کسینجر در فاصله سال‌های ۱۹۶۹ تا ۱۹۷۷ در مقام مشـــاور امنیت ملی رئیس جمهور و وزیر خارجه ایالات متحده سکان دیپلماسی کشور را در دست داشت. وی هم زمان با انتشار کتاب نظم جهانی در سپتامبر ۲۰۱۴ در مصاحبـــه با رادیوی ملی آمریکا از احتمال بر هم خوردن نظم جهانی که در دوران پس از جنگ جهانی دوم برقرار شده بود، خبر داد و از نظم نوینی که با محوریت تحولات خاورمیانه در آستانه شکل گیری است سخن گفت. کسینجر همچنین از خطر قدرت گرفتن و سهم خواهی جمهوری اسلامی‌ایران در این نظم نوین ابراز نگرانی کرد و از شکل گیری کمربند شـــیعه که از تهران تا بغداد و تا لبنان کشـــیده خواهد شد، خبر داد.[۵] هنری کسینجر در نوامبر ۲۰۱۴ میلادی، در مصاحبه با مجله آلمانی اشـــپیگل به صراحت در پاســـخ به این پرسش که آیا باید در مورد چشم انداز یک جنگ سرد جدید نگران باشیم؟ می‌گوید: خطر از ســـر گیری دوباره جنگ ســـرد که یک تراژدی تاریخی خواهد بود، آشکارا وجود دارد و نباید آنرا نادیده بگیریم.[۶]

تحولات پر شتاب روزهای پایانی سال ۲۰۱۴ میلادی تردیدها را از این جهت که آیا دوباره دنیا با فاز جدیدی از جنگ سرد مواجه شده است، به واقعیت نزدیکتر کرده است. یازده دسامبر، طرح اعلام حمایت از اوکراین علیه زیاده خواهی‌ها و دخالت‌های روسیه، با اکثریـــت قاطع تمام نمایندگان دموکـــرات و جمهوری خواه در کنگره آمکریکا به تصویب رســـید.[۷] دوازده روز پس از آن پارلمان اوکراین در ۲۳ دسامبر، با اکثریت قاطع به طرحی مبنی بر ترک اســـتراتژی عدم تعهد و نزدیکی این کشور به پیمان آتلانتیک شمالی، ناتو، رای داد.[۸] تنها سه روز پس از این رای گیری در تاریخ ۲۶ دسامبر ۲۰۱۴ میلادی، دکترین جدید نظامی روسیه توسط ولادیمیر پوتین رئیس جمهوری روسیه امضا شد. بر اساس این دکترین تازه نظامی- راهبردی، پیمان آتلانتیک شـــمالی یعنی « ناتو» و همچنین ایالات متحده آمریکا به عنوان بزرگترین و اساسی‌ترین تهدید خارجی برای روسیه معرفی شده‌اند. در این اســـتراتژی تازه نظامی-راهبردی، حمله به روسیه و متحدانش، و یا هر نوع تهدید

زیســتی روسیه و منافع حیاتی این کشور، می‌توانند استفاده از سلاح‌های اتمی را توجیه کنند.[۹] آنچه مســلم است طبل‌های شــروع دور جدیدی از جنگ سرد نواخته شده است. اگر چه در این دوران جدید جنگ سرد شاید ارتش‌های سایبری به عنوان ابزارهای دنیای نوین تکنولوژی نقشی پر رنگ داشته باشند ولی بدون شک با توجه به بافت سیاسی منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا شاهد ادامه همان شطرنج سنتی خونین روسی نیز خواهیم بود. تجربه یک قرن گذشــته نشان داده اســت که عنوان جنگ سرد به معنای آن نیست که خونی کمتر از جنگ‌های متعارف در آن ریخته می‌شود. در موارد بسیاری هزینه‌های بسیار سنگین‌تر از جنگ‌های متعارف به کشورها و ملت‌های درگیر در جنگ سرد تحمیل شده است. نگاهی گذرا به تاریخچه و بازیگران اصلی جنگ سرد در یکصد سال اخیر به ما کمک خواهد کرد تا بهتر درک کنیم دنیا با بازگشــت چه هیولایی مواجه اســت، که چهره‌های شناخته شده عرصه سیاست‌های جهانی را تا این اندازه نگران کرده است.

جرج اورول آغازگر استفاده از جنگ سرد

اگر چه واژه جنگ سرد برای نخستین بار در قرن چهاردهم میلادی، توسط دن خوان مانوئل، شاهزاده ویلنا در جنوب اسپانیا در تعریف درگیری‌های مسلمانان و مسیحیان در جریان جنگ‌های صلیبی به کار رفت، اما اصطلاح جنگ ســرد به مفهوم مدرن و امروزی آن برای نخســتین بار توسط جرج اورول، نویسنده و متفکر سر شناس انگلیسی، استفاده شد. در نوزدهم اکتبر ۱۹۴۵، تنها دو ماه پس از بمباران اتمی هیروشیما و ناکازاکی، اورول در مقاله‌ای با عنوان «تو و بمب اتم» که در نشریه تریبیون در انگلستان منتشر شد، برای نخســتین بار از واژه جنگ سرد اســتفاده کرد. این مقاله زمینه ساز نگارش آخرین رمان نوشته شده توسط وی با عنوان «هزار و نهصد و هشتاد و چهار» بود. اورول در این رمان که در سال ۱۹۴۹ میلادی و تنها هفت ماه پیش از مرگش منتشر شد، به آینده‌ای اشاره می‌کند که در آن سه ابرقدرت بزرگ کنترل دنیا را در اختیار دارند و با هم توافق کرده‌اند که در عین دشــمنی، تلاشــی برای نابودی یکدیگر به خرج ندهند و در واقع نوعی جنگ ســرد بین این ابرقدرت‌ها در داســتان معروف جرج اورول حاکم می‌شود.[۱۰] اورول در دهم مارس ۱۹۴۶ در مقاله‌ای برای مجله آبزرور نوشت: «کنفرانس مسکو در دسامبر ۱۹۴۵ نشان داد که روس‌ها جنگ ســردی را علیه امپراتوری بریتانیا آغاز کرده اند.»[۱۱] شاید خود اورول هم تصور نمی‌کرد عبارت جنگ سرد، کلیدی‌ترین واژه در ادبیات سیاسی تمام سال‌های پس از جنگ جهانی دوم تا امروز باشد.

برنارد باروش، از مشـــاوران ارشـــد وودرو ویلســـون و فرانکلین دلانو روزولت، دو تن از روسای جمهور قدرتمند آمریکا، در یکی از سخنرانی‌هایش در شانزدهم آپریل سال ۱۹۴۷ اعلام کرد: «بگذارید خودمان را گول نزنیم، ما امروز درست در میانه یک جنگ سرد هستیم.»[۱۲] این نخستین بار بود که واژه جنگ سرد توسط یک سیاستمدار برجسته و شناخته شده به کار می‌رفت. والتر لیپمن، نویسنده و روزنامه نگار آمریکایی که دو بار برنده جایزه پولیتزر شـــد، در کتاب خود با عنوان جنگ ســـرد، این واژه را برگرفته از عبارتی فرانسوی در دهه ۱۹۳۰ میلادی معرفی کرد.[۱۳]

واقعیت این است که جنگ سرد سال‌ها پیش از آنکه حتی نامی بر آن گذاشته شود، آغاز شـــده بود. پس از تصاحب انقلاب روسیه در اکتبر ۱۹۱۷ توسط بلشویک‌ها، روسیه دچار انزوای سیاســـی در جامعه جهانی شـــد. ولادیمیر لنین، در مقام رهبر انقلاب روسیه بارها اعلام کرده بود که روســـیه انقلابی تحت «محاصره حکومت‌های متخاصم معتقد به نظام سرمایه‌داری» قرار دارد.[۱۴] منظور وی اروپا، انگلستان و ایالات متحده آمریکا بود. لنین و پس از وی ژوزف استالین، دیپلماسی را به عنوان اسلحه‌ای مهم و تاثیر گذار برای ایجاد تفرقه بین دشمنان انقلاب روسیه، یا همان حکومت‌های کاپیتالیستی می‌دانستند.[۱۵] به این ترتیب سازمان امنیت اتحاد جماهیر شوروی در همان روزهای آغازین شکل گیری، شروع کننده جنگی بود که سه دهه پس از شروع در تمام دنیا به عنوان جنگ سرد شناخته شد.

نفرت از بریتانیا و زمینه مساعد در خاورمیانه و شمال آفریقا برای نفوذ شوروی

در آغاز قرن بیستم میلادی، امپراتوری عثمانی که بخش‌های بزرگی از خاورمیانه امروز و شـــمال آفریقا را در قلمرو خود داشت، شاهد تضعیف قدرتش در برابر قدرت‌های جدید جهانی و قدرت‌های بزرگ صنعتی اروپا بود. در پایان نخستین دهه از این قرن پر حادثه، الجزایر و تونس تحت تسلط فرانسوی‌ها در آمد و مصر را بریتانیا قلمرو خود ساخت و ایتالیا لیبی را از آن خود کرد. با شروع جنگ جهانی اول در سال ۱۹۱۴ میلادی، برابر با ۱۲۹۵ خورشیدی، نیروی نظامی عظیم بریتانیا از دهانه اروند رود (شط العرب) به عراق که بخشی از قلمرو امپراطوری عثمانی بود وارد شدند. نتیجه جنگ، شکست امپراطوری عثمانی بود که به عنوان متحد آلمان، اتریش و مجارستان وارد جنگ شده بود. در کنفرانس دولت‌های

پیروز در جنگ جهانی اول که از ۱۹ تا ۲۶ آپریل ۱۹۲۰ میلادی، ۱۲۹۹ خورشـــیدی، در شـــهر سن‌رمو ایتالیا تشکیل شده بود، مقرر شد تا سرزمین‌های قلمرو امپراتوری عثمانی تحت قیمومیت کشورهای پیروز در جنگ قرار گیرد. به این شکل، عراق یا مزوپوتامیا که به فارسی میان رودان نامیده می‌شد و ترجمه عربی آن بین النحرین می‌باشد و فلسطین به بریتانیا سپرده شد و سوریه و بخشی که لبنان امروزی است به فرانسه رسید.[۱۶]

امپراتوری روســـیه نیز که متحد انگلستان و فرانسه در این جنگ بود از درون دچار بحرانی بزرگ شد و در ۱۹۱۷ با به قدرت رسیدن بولشویک‌ها، فروریخت و نتوانست سهمی در کنار کشورهای بزرگ پیروز در جنگ داشته باشد. نیروهای انگلیسی که کنترل عراق را به دست گرفته بودند، تمام افسران و کارمندهای امپراطوری عثمانی را از کار بر کنار کردند و نیروهای وفادار به بریتانیا سمت‌های رسمی را به دست گرفتند. بلافاصله پس از کنفرانس ســـن‌رمو، در ماه می ۱۹۲۰، افســـران و کارمندان حکومتی وابسته به عثمانی‌ها که از کار برکنار شده بودند، اعتراضات بزرگی را در شهر بغداد آغاز کردند. این اعتراضات با حمایت گســـترده مسلمانان سنی که اعتقاد داشتند، ســـرزمین اسلامی عراق تحت فرمان کافران انگلیســـی قرار گرفته است، مواجه شد. در جنوب عراق هم در کربلا و نجف که شهرهای شیعه نشین بودند، آیت‌الله محمد تقی شیرازی، که ریاست حوزه علمیه نجف را نیز به عهده داشت، با صدور فتوای دفاعیه، مسلمانان را به نبرد با بریتانیایی‌ها تشویق کرد.[۱۷] در شمال

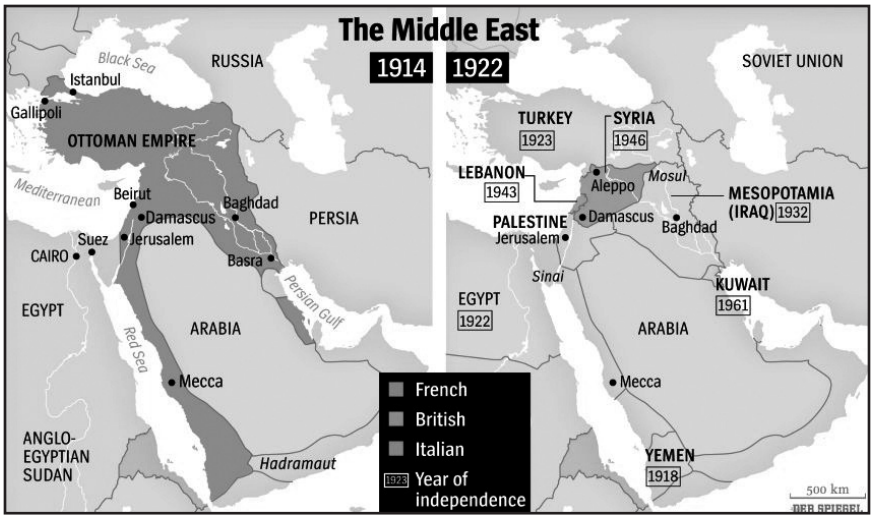

نقشه تطبیقی خاور میانه پیش از شروع جنگ جهانی اول و پس از فروپاشی امپراتوری عثمانی-مجله آلمانی اشپیگل

عراق هم به رهبری شـــیخ محمود بارزانی، کردها نبرد با نیروهای بریتانیا برای استقلال و تاسیس کشور کردستان را شدت بخشیدند. این دوره که از ماه می تا ماه اکتبر سال ۱۹۲۰ به درگیری‌های گسترده نیروهای بریتانیا و شیعیان، سنی‌ها و کردها در عراق انجامید، به انقلاب بزرگ عراقی‌ها علیه انگلستان معروف است که سبب شد تا احساسات ضد انگلیسی به شدت در عراق بالا بگیرد. اگر چه این انقلاب توسط نیروهای انگلیسی سرکوب شد، اما هزینه‌ای بسیار برای آنها در پی داشت.[۱۸]

با انتخاب وینستون چرچیل به عنوان وزیر امور مستعمرات انگلستان در کابینه دولت انگلیـــس در ۱۳ فوریـــه ۱۹۲۱ میلادی، با توجه به عواقب و هزینه‌های ســـنگین انقلاب نا موفـــق عراقی‌ها، چرچیل تصمیم گرفت تا نقش نیروهای بریتانیایی کمتر دیده شـــود و بـــه جای آنها از عراقی‌های وفادار به بریتانیا اســـتفاده شـــود. این تصمیم را چرچیل در کنفرانس قاهره در ۱۲ مارس ۱۹۲۱ میلادی، جهت هماهنگ سازی سیاست‌های بریتانیا در سرزمین‌های تحت قیمومیت مزوپوتامیا (عراق) و فلسطین اعلام کرد.[۱۹] بر پایه همین تصمیم، در ۲۳ آگوست ۱۹۲۱میلادی، فیصل ابن حسین الهاشمی‌که از متحدین بریتانیا بود، بعنوان پادشاه در سلسله تازه تاسیس پادشاهی عراق تاج گذاری کرد و تا ۸ سپتامبر ۱۹۳۳ میلادی، که در برن ســـوئیس هنگام چک آپ پزشـــکی در سن ۴۸ سالگی کشته شد، پادشاه عراق بود. علت مرگ وی حمله قلبی عنوان شد اما پرستار خصوصی وی درد در ناحیه معده و شـــکم را علت ناراحتی وی دانســـت و گفت که آثار سم آرسنیک در وی دیده شده است.[۲۰] این نوع مرگ‌های مشکوک که نتیجه درد در ناحیه معده بود اما سکته قلبی اعلام می‌شد، در بین رهبران منطقه خاورمیانه، نمونه‌های دیگری هم داشته است. مرگ روح الله خمینی در ســـال ۱۳۶۸ خورشـــیدی نمونه‌ای از همین موارد است. پس از مرگ مشـــکوک نخستین پادشاه عراق که دست نشانده بریتانیایی‌ها بود، نشانه‌های نفوذ شوروی در منطقه نمایانتر می‌شد. مجموعه دخالت‌های انگلستان نفرت عمومی نسبت به بریتانیایی‌ها در این منطقه ایجاد کرده بود و زمینه برای نفوذ و تاثیر گذاری اتحاد شوروی کاملا فراهم بود. سازمان امنیت شوروی در این دوره با نزدیک شدن به مراجع تقلید شیعه از طریق نزدیکان و اطرافیانشان و با بهره گیری از دشمنی آنها با امپراتوری بریتانیا توانسته بود شبکه‌ای گسترده از این رهبران مذهبی را با خود همسو کند. در همین راستا در بیستم مهر ۱۳۳۶ خورشیدی، برابر با دوازدهم اکتبر ۱۹۵۷ میلادی، با مشاوره و هدایت افسران

ســازمان امنیت شــوروی، کا گ ب، حزب الدعوه اسلامی متشکل از روحانیون سرشناس شیعه در نجف و کربلا اعلام موجودیت کرد. از روحانیون شناخته شده‌ای که موسس این حزب بودند می‌توان از سید مهدی حکیم، سید محمد حسن فضل الله و سید محمد باقر صدر نام برد. حزب الدعوه اســلامی عراق معتقد به لــزوم رابطه با کردها بود. در آن زمان ملا مصطفی بارزانی رهبر بزرگتربن گروه مبارز از کردهای شمال عراق بود که از حمایت آشــکار و گسترده اتحاد جماهیر شوروی برخوردار بودند. همچنین حزب االدعوه با حزب سوسیالیست عراق نیز همکاری داشت. وجود و تقویت حزب سوسیالیت، در پی طرد شدن حزب کمونیســت عراق توسط اکثریت مردم این کشور، یک نیاز ضروری برای ادامه نفوذ شوروی در عراق به حساب می‌آمد. اکثریت مردم عراق که مسلمان بودند، حزب کمونیست را به عنوان جریانی که بی‌خدایی و کفر را ترویج می‌کرد، منفور می‌دانســتند و ســازمان امنیت شوروی با قطع امید از حزب کمونیست، به حمایت از حزب سوسیالیست و احزابی چون حزب الدعوه اسلامی پرداخت. اگر چه کا گ ب در جذب روحانیون سرشناس سنی با مشکل مواجه بود، برای نفوذ در شبکه شیعیان و جذب روحانیون سرشناس شیعه، مشکل چندانی نداشــت. سازمان امنیت شــوروی که علاوه بر شیعیان در جنوب عراق، در شمال عراق نیز با تجهیز نظامی و ارسال کمک‌های مالی، به کردها نزدیک شده بود، برای نفوذ در مرکز عراق که مسلمانان سنی در آن حضور داشتند به سراغ افسران ارتش رفت و با تاسیس حزب بعث که بسیاری از نظامیان به آن گرایش پیدا کرده بودند، عملا در هر سه قطب تاثیر گذار در عراق یعنی شیعیان، سنی‌ها و کردها، نفوذی موثر داشت. رمز موفقیت کا گ ب، این بود که دست مارکسیت‌ها که از دید مسلمانان کافر بودند، دیده نشود.

از جمله فعالیت‌های حزب الدعوه اســلامی عراق تشــکیل هسته‌های تروریستی در ایران و دیگر کشــورهای منطقه بود. برای نمونه، ســید محمد کاظم بجنوردی که متولد ۱۳۲۱ خورشیدی در نجف بود، در شانزده سالگی عضو حزب الدعوه اسلامی شد و دو سال بعد در ۱۳۳۹ خورشــیدی برابر با ۱۹۶۰میلادی، برای نخستین بار جهت انجام ماموریت حزبی به ایران رفت و در قم مســتقر شــد. در ۱۳۴۱ خورشیدی، در حالی که تنها بیست ســال داشت، گروهی از جوانان شیعه و اوباش مناطق حاشیه شهر را دور هم جمع کرد و نام این مجموعه را حزب ملل اسلامی‌گذاشــت. این گروه که ۵۵ عضو تشکیلاتی داشت، خیلی زود لو رفت و با دســتگیری اعضای آن در مهر ۱۳۴۴ خورشــیدی توسط ساواک از

هم پاشـــید. عباس آقا زمانی معروف به ابوشریف، جواد منصوری، ابوالقاسم سرحدی‌زاده، محمدجواد حجتی کرمانی و عباس دوز دوزانی که همگی از اعضای این گروه تروریستی بودند، پس از پیروزی انقلاب اســلامی در ایران در بهمن ۱۳۵۷ خورشـــیدی، هسته اولیه سپاه پاسداران انقلاب اسلامی را شکل دادند و همگی عضو شورای فرماندهی آن شدند. به این شکل می‌توان ریشه تشکیل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در ایران را در حزب الدعوه اسلامی عراق به روشنی یافت. پس از پیروزی انقلاب اسلامی، بسیاری از رهبران و اعضای این حزب از تسهیلات و امکانات ویژه‌ای برخوردار شدند و برای مدت‌های طولانی در ایران زندگی می‌کردند. از آن جمله ابراهیم جعفری و نوری المالکی که هر دو پس از سرنگونی صدام حســین توسط ارتش آمریکا و متحدانش، به نخست وزیری رسیدند را می‌توان نام برد. اشـــتباه فاحش محاسباتی دولت باراک اوباما در خروج نیروهای ارتش آمریکا در سال ۲۰۱۱ میلادی از عراق، این فرصت طلایی را برای سپاه قدس به فرماندهی قاسم سلیمانی به عنوان شاخه برون مرزی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی فراهم کرد تا مسیر نفوذ گسترده جمهوری اسلامی ایران در عراق هموار شود. به ویژه نفوذ سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در این کشور در دوران نخست وزیری جعفری و مالکی با توجه به هویت مشترک وجودی حزب الدعوه اسلامی عراق و سپاه پاسداران انقلاب اسلامی ایران کاملاً قابل درک خواهد بود.

ایران، بزرگترین قربانی و بزرگترین دستاورد اتحاد جماهیر شوروی

چهـــارم ژوئن ۱۹۶۱ میـــلادی، برابر با چهاردهم خرداد ۱۳۴۰ خورشـــیدی، یکی از روزهای سرنوشـــت ساز در تاریخ جنگ سرد بود. در این روز وین پایتخت اتریش، میزبان نیکیتا خورشچف رهبر اتحاد جماهیر شوروی و جان اف کندی رئیس جمهور ایالات متحده آمریکا بود تا در خصوص برخی اختلافات کلیدی بین دو ابرقدرت گفتگو شود. کندی کمتر از شش ماه بود که به کاخ سفید راه یافته بود و نگاهی آرمانی به دنیا داشت. نامه نگاری‌های دوستانه بین کندی و رهبران شوروی در طول شش ماه نخست ریاست جمهوری وی نشان می‌دهد که کندی انتظار داشت با دیدار و گفتگوی چشم در چشم با رهبر شوروی بتواند راهی برای حل بســیاری از مشـــکلات بین دو ابر قدرت در جنگ سرد پیدا کند.[۲۱] محور اصلی مذاکرات وین اختلافات دو ابر قدرت بر سر آلمان، لائوس و کوبا بود. اما در این بین

بحث ایران هم در مذاکرات مطرح شـــد که چندان که شاید و باید به اخبار آن سال‌ها راه نیافت. رهبر شوروی در این دیدار خطاب به رئیس جمهور آمریکا ابتدا شاه ایران را از این بابت که ادعا می‌کند خداوند تاج پادشاهی را به وی داده است، اما همه می‌دانند که پدرش این تاج را به او داده است و پدرش هم خدا نبود، بلکه تنها یک افسر نظامی بود، به تمسخر گرفت. سپس با اطمینان و اعتماد به نفس پیش بینی خود را در مورد آینده ایران اینگونه مطرح می‌کند که به زودی ایران مثل یک میوه گندیده در مقابل پای شوروی خواهد افتاد و به زودی شاهد اختلالات بزرگی در ایران خواهیم بود.[۲۲] رهبر شوروی در ادامه به رئیس جمهور آمریکا خاطر نشان کرد که اگر چه دنیا شاید وقتی حکومت شاه سقوط کند، انگشت اتهام به سمت اتحاد جماهیر شوروی بگیرد، اما این درست نیست و شوروی هیچ ارتباطی با تغییرات احتمالی که رخ خواهد داد، ندارد. وی اضافه کرد که شوروی هیچ انگیزه و علاقه‌ای هـــم برای دخالت در امور ایران نـــدارد.[۲۳] اگر چه نتیجه مذاکرات وین آن چیزی نبود که رئیس جمهور آمریکا انتظار داشت و نه تنها روابط دو ابر قدرت دوستانه‌تر نشد، بلکه تنها دو ماه پس از این نشست، در ۱۳ آگوست ۱۹۶۱ میلادی، شوروی دستور ساخت دیوار برلین را به آلمان شرقی داد که برای سه دهه نماد وخیم‌ترین دوران جنگ سرد شناخته می‌شد.

همچنین یکسال پس از این نشست بحران موشکی کوبا جهان را تا آستانه یک جنگ اتمی ویرانگر پیش برد اما دست کم میتوان گفت پیش بینی خورشچف در مورد سرنوشت ایران درست از آب در آمد و ۱۸ سال پس از این نشست ایران پس از انقلابی مارکسیستی-اسلامی در دامان اتحاد جماهیر شوروی افتاد. اطمینان و اعتماد به نفسی که رهبر شوروی در بیـــان این پیش بینی از خود نشـــان می‌دهد گویای طرح بـــزرگ و پیچیده‌ای بود که سازمان امنیت شوروی برای ایران داشت. کندی پس از بازگشت از وین از متخصصین امور ایران در وزارت خارجه آمریکا خواست تا گزارشی در مورد ایران تهیه کنند. سازمان مرکزی اطلاعات آمریکا، سی آی‌ای هم این پیش بینی خورشچف را تایید کرد و در گزارش‌هایش مطرح کرده بود که شـــرایط ایران نشـــانه‌هایی از وقوع یک انقلاب دارد.[۲۴] با وجودی که پیش بینی خورشچف با تا خیری طولانی به وقوع پیوست، اما اینکه شوروی هیچ نقشی و انگیزه‌ای در تحولات ایران نداشت، دروغی بسیار بزرگ از طرف رهبر شوروی بود. تنها سه ماه پیش از این دیدار نیکیتا خورشچف پس از مشورت با اعضای پولیت بورو یا همان دفتر سیاســـی اتحاد جماهیر شـــوروی، طرح محرمانه‌ای را برای ترور شاه توسط کا گ ب امضا

کرده بود. فوریه ســـال ۱۹۶۱میلادی، ایوان فادیکین، رئیس بخش وی در سازمان امنیت شوروی راهی تهران شده بود تا مقدمات ترور شاه را فراهم کند. ولادیمیر کوزیچکین، افسر عالی‌رتبه کا گ ب که در پوشش یک دیپلمات در سفارت شوروی در تهران فعال بود، در کتاب خود ماجرای این طرح ترور را به طور مفصل شـــرح داده است. اینکه چگونه پس از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، شاه تبدیل به یک دیکتاتور شده بود و روابط گرمی با ایالات متحده برقرار کرده بود و تلاش‌های اتحاد شوروی هم برای نزدیک شدن به وی نتیجه نداده بود. از دید مسکو، تنها راه باقیمانده، کشتن پادشاه ایران و حمایت از حکومتی بود که انتظار می‌رفت پس از شـــاه در ایران به قدرت برسد. مقدمات توطئه ترور حدود یکسال به طول انجامید. بر اساس این طرح قرار بود شاه در فوریه ۱۹۶۲ میلادی، در اثر انفجار اتومبیلی که پر از مواد منفجره شـــده بود، در مسیر عبور از کاخ نیاوران به مجلس، کشته شود. طرح ترور با مشکل فنی مواجه شد و دستگاه کنترل از راه دور که قرار بود انفجار را کلید بزند، درست کار نکرد و شاه جان سالم از این حادثه به در برد.[۲۵] پس از این حادثه سیاست شوروی در ایران تغییر کرد و تصمیم بر این شد که به جای ترور شاه و مسئولین حکومتی، زنجیره‌ای از خرابکاری‌ها و آشوب در ایران طراحی شود. کا گ ب مناطق مورد نظر را با دقت انتخاب و امکان ایجاد آشـــوب در آنها را بررســـی می‌کرد تا به این شـــکل حکومت شاه را بد نام و تضعیف کند. در کتاب آرشـــیو میتروخین آمده اســـت که سرویس الف که سرویس ویژه کمپین دروغ، شایعه سازی و جنگ روانی در سازمان امنیت شوروی بود، در چندین مورد دیگر تلاش کرده بود تا با جعل اسناد رابطه شاه و آمریکا را خراب کند. از جمله در فوریه ۱۹۵۸ میلادی در ماجرای دست کاری و جعل نامه وزیر امورخارجه ایالات متحده آمریکا و در ۱۹۶۰ میلادی در جریان دست کاری اسناد محرمانه وزارت دفاع آمریکا، پنتاگون در خصوص سیاست‌های این وزارتخانه در قبال حکومت ایران، که تا حدودی دست آوردهای موفقی هم برای کا گ ب به دنبال داشت.[۲۶]

سرگرد واسیلی میتروخین یکی از افسران و تحلیل گران سازمان اطلاعات و امنیت شوروی، که درسال ۱۹۹۲ به بریتانیا پناهنده شد، بزرگترین آرشیو اسناد محرمانه کا گ‌ب را در اختیار سازمان‌های امنیتی انگلستان و آمریکا گذاشت. سرگرد میتروخین بیشترین بخش از دوران سی ساله خدمت در سازمان امنیت شوروی را در آرشیو این سازمان برای طبقه بندی اســـناد کا گ ب گذراند. وی از ســـال ۱۹۷۲ تا ۱۹۸۴میلادی، برابر با ۱۳۵۱

تا ۱۳۶۳ خورشـــیدی، کپی‌هایی از اسناد محرمانه سازمان امنیت شوروی برای خود تهیه و آنها را در خانه ییلاقی خودش در حومه مسکو پنهان می‌کرد. آرشیو میتروخین توسط سازمان سیا به عنوان بزرگترین گنجینه‌ی اسناد سرّی اتحاد جماهیر شوروی توصیف شده است. بر اساس اسناد به دست آمده از آرشیوهای محرمانه سازمان امنیت شوروی، کشور ایران نخستین و بزرگترین هدف اتحاد جماهیر شوروی بود. در این اسناد عنوان شده است که در شهریور ماه ۱۳۲۰ برابر با سپتامبر ۱۹۴۱میلادی، زمانی که نیروهای متفقین وارد ایران شدند، سازمان امنیت شوروی از این فرصت استفاده کرد تا بزرگترین شبکه جاسوسی خود در خارج از مرزهای شوروی را در ایران شکل دهد. حدود چهل قرارگاه برای ماموران سازمان امنیت شوروی بوجود آمد که تنها در قرارگاه مرکزی آن در تهران، یکصد و پانزده افسر کار آزموده به تشکیل شبکه و هدایت تیم‌ها مشغول بودند. وظیفه اصلی این نیروها شناســایی، آدم ربایی و نابودی آنهایی بود که از دیدگاه اســتالین ضد شوروی به حساب می‌آمدند. اگر چه با فشــار ایالات متحده آمریکا و بریتانیا در نهایت ارتش ســرخ شوروی یکسال پس از پایان جنگ جهانی دوم از ایران خارج شد، اما همچنان تا دو دهه پس از آن ساکنان کاخ کرملین امیدوار بودند تا با کمک همین شبکه بزرگ سازمان امنیت شوروی در ایران، انقلابی شکل گیرد و در پی آن حکومتی که طرفدار اتحاد جماهیر شوروی باشد روی کار بیاید.[۲۷]

اســناد محرمانه آرشــیو میتروخین و دیگر افســران کا گ ب که بــه غرب پناهنده شــدند نشان می‌دهد که چگونه سازمان امنیت شوروی با به کارگیری همین قرارگاه‌های جاسوســی، جبهه‌های آزادیبخش ملی را در کشــورهای جهان سوم یکی پس از دیگری تشــکیل می‌داد. در آغاز این تشکل‌های تازه تاسیس از تجربه کافی برخوردار نبودند و در مواردی با شکست‌های بزرگی هم مواجه شدند. از جمله در تابستان ۱۳۳۲ خورشیدی، برابر با ۱۹۵۳ میلادی، و در جریان جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران که آشکارا از حمایت شوروی برخودار بود تا دست رقیب دیرینه شوروی یعنی بریتانیا از نفت ایران کوتاه شود. در این جنبش که ایران را تا آستانه یک انقلاب پیش برد، دو جریان مذهبی و ملی گرا حضور داشتند. آیت‌الله کاشانی رهبری شاخه مذهبی جنبش را به عهده داشت و محمد مصدق، نخست وزیر وقت، رهبری شاخه ملی‌گرا را در اختیار گرفته بود. اگر چه نیروهای وابسته به اتحاد جماهیر شوروی و به ویژه حزب توده که ارگان رسمی حزب کمونیست ایران به شمار

می‌رفت و بنا به اسناد سازمان امنیت شوروی، مستقیماً از مسکو دستور تشکیلاتی دریافت می‌کرد[۲۸]، از مصدق و شاخه ملی‌گرای جنبش حمایت می‌کردند، اما شاخه مذهبی جنبش که روحانیت سنتی ایران آن را هدایت می‌کرد سابقه نزدیکی بیشتر با بریتانیا را داشتند. در نهایت به اعتبار اسناد سازمان امنیت آمریکا، شاخه مذهبی جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران در آخرین لحظات پشت نخست وزیر را خالی کرد و انقلاب مورد نظر شوروی‌ها در ایران، به این شـــکل عقیم ماند.[۲۹] برای رهبران شـــوروی که هیچگاه خودشان را تا این اندازه به تحقق رویای دیرینشان یعنی برپایی انقلابی به نفع اتحاد جماهیر شوروی در ایران، نزدیک ندیده بودند، این تجربه تلخ فراموش ناشدنی بود. تجربه تابستان ۱۹۵۳ در ایران به روس‌ها نشان داده بود که در برخی مناطق که نیروی عظیم دیگری مثل شبکه‌های سنتی و ریشه دار مذهبی امکان تاثیر گذاری عمومی دارند، استفاده از جبهه‌های آزادیبخش ملی به تنهایی برای شکل گیری انقلاب‌های اجتماعی به نفع شوروی پاسخگو نخواهد بود. پس از آن، نفـــوذ در بین رهبران مذهبی و طلبه‌هـــای حوزه‌های علمیه در عراق، ایران و دیگر مناطق مسلمان نشین در جهان سوم در دستور کار گسترده سازمان امنیت شوروی قرار گرفت. یکی از بهترین برکه‌ها برای گرفتن ماهی‌های بزرگ، مدرســـه علوم دینی در شهر نجف بود که امام موسی صدر در آنجا صید شد.

ابزار کا گ ب: احزاب سوسیالیستی، جبهه‌های آزادیبخش ملی و نفوذ در شبکه‌های مذهبی

بررســـی اســـناد محرمانه منتشر شـــده و همچنین رد پاهای رفتاری سازمان امنیت شوروی بیانگر این نکته است که کا گ ب از یک شیوه مشخص در تمام کشورهای هدف اســـتفاده نمی‌کرد. به طور مشخص میتوان سه شیوه عمده را در اقدامات مداخله جویانه سازمان امنیت شوروی در تمام سال‌های جنگ سرد برای ایجاد و هدایت جریانات اجتماعی مخالف در کشورهایی که به عنوان هدف برای تغییر حکومت انتخاب می‌شدند، ردیابی کرد. نخستین شیوه سازماندهی احزاب سوسیالیســـتی طرفدار شوروی بود. تاسیس و هدایت احزاب بعث در کشورهای مختلف عربی که با استفاده از احساسات ملی گرایانه، ایدئولوژی سوسیالیستی و شعار فراگیر آزادی به اندازه کافی می‌توانست برای جذب نیرو اثر گذار باشد. موفق‌ترین موارد در این شیوه، احزاب بعث در عراق و سوریه بودند که با حمایت مستقیم

سازمان امنیت شوروی در دهه شصت میلادی به قدرت رسیدند.[۳۰] دومین شیوه تاسیس و هدایت نامحسوس جبهه‌های آزادیبخش ملی در نقاط کلیدی دنیا بود که کشورهای مورد نظر شـــوروی در آنجا قرار داشته‌اند. سومین شیوه، نفوذ و به کنترل در آوردن نامحسوس شبکه‌های قدرتمند مذهبی به ویژه در دنیای اسلام بود.

احـزاب بعث، سـنگرهایی مطمئن برای پیگیری سیاسـت‌های سـازمان امنیت شوروی

اتحاد جماهیر شـــوروی در سالهای پایانی حکومت استالین به تجربه دریافته بود که صدور انقلاب مارکسیستی با تشکیل احزاب تابلو دار کمونیستی در دیگر کشورها به علت تفاوت‌های فرهنگی فاحش و مقاومت‌های بومی و ملی گرایانه، چندان موفق نخواهد بود. باید تلفیقی از ایدئولوژی سوسیالیستی به همراه گرایش‌های ناسیونالیستی ایجاد می‌کردند تا امکان پذیرش آن توســط مردم در کشــورهای جهان سوم که کشــورهای هدف برای ســازمان امنیت شوروی در جنگ ســرد بودند، فراهم شود. یکی از موفق‌ترین برنامه‌ها از دید رهبران شــوروی تشکیل احزاب ناسیونالیست سوسیالیست در این کشورها بود تا با حمایت شــوروی به قدرت برسند و متحد ابر قدرت شــرق در نبرد با کاپیتالیسم باشند. سیستم مرکزی تک‌حزبی که بولشویک‌ها از همان طریق قدرت را در روسیه قبضه کرده بودند بهترین روش برای اینکار به نظر می‌رسید. در پی همین سیاست، حزب بعث عرب در تاریخ هفتم آپریل ۱۹۴۷ میلادی پایه‌گذاری شد. در ۱۹۵۲ با اتحاد جنبش سوسیالیست عرب و حزب بعث عرب، حزب جدیدی با عنوان حزب سوسیالیســت بعث عرب شــکل گرفت. این حزب از پرچم سه رنگ سیاه، سفید و سبز با مثلث کناری قرمز استفاده میکرد. این پرچم بدون هیچ تغییری در حال حاضر به عنوان پرچم فلســطین شناخته می‌شود. ســازمان امنیت شــوروی که از فرصت پیش آمده در گیر و دار جنــگ جهانی دوم برای نفود و ایجاد شبکه‌های وفادار به اتحاد جماهیر شوروی در کشورهای خاورمیانه که برای ســالهای متمادی تحت قیمومیت بریتانیا بودند، بهره بسیار برده بود، به این حزب چشم داشت ویژه‌ای داشت. نام این حزب یعنی حزب سوسیالیست بعث عرب و همچنین شعار «اتحاد- آزادی – سوسیالیســم» به اندازه کافی می‌توانست برای کا گ ب جذابیت داشته باشد تا حمایت‌های همه جانبه برای این حزب فراهم نماید. انتخابات پارلمانی سوریه در

سپتامبر ۱۹۵۴ نخســتین پیروزی بزرگ را برای حزب تازه تاسیس بعث رقم زد. جایگاه دوم در این انتخابات نگاه‌های بســیاری را در منطقه متوجه این حزب کرد.[۳۱] در ۱۹۵۷ میلادی زمانی که احزاب کمونیست در سوریه بسیار قدرتمند شده بودند و مارکسیست‌ها در آستانه تسخیر کامل قدرت بودند، جمال عبدالناصر، رئیس جمهور نوپای مصر در دیدار با رئیس جمهور و نخست وزیر وقت سوریه (شکری القوتلی و خالد العظم) به آنها اخطار داد که باید احزاب کمونیستی را کنترل کنند. رهبران سوریه این کار را تنها از طریق اتحاد کامل مصر و سوریه ممکن دانستند و به این شکل در ۲۲ فوریه ۱۹۵۸ میلادی با امضای سندی روسای جمهوری مصر و سوریه توافق کردند تا جمهوری متحده عربی را که شامل هر دو کشور می‌شد، تشکیل دهند. با وجودی که جمال عبدالناصر یک سوسیالیست بود و دشمنی آشکار با بریتانیا داشت، می‌توانست شریک خوبی برای حزب بعث سوسیالیست عرب در سوریه باشد، اما وی هیچگاه با اعضای حزب بعث کنار نیامد و به آنان میدان نداد.

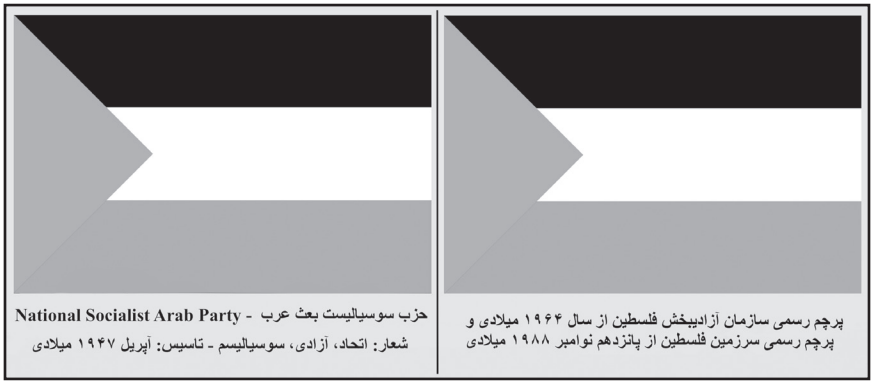

سازمان آزادیبخش فلسطین و حزب سوسیالیست بعث عرب هر دو تحت حمایت سازمان امنیت شوروی تاسیس و اداره شده‌اند و هر دو از یک پرچم مشترک استفاده کرده‌اند

ســازمان امنیت شــوروی هم در موارد بسیاری نشــان داده بود که نسبت به افسران نظامی‌که در جریان کودتا به قدرت می‌رســیدند و رویاهای بزرگ در ســر داشــتند و از شخصیت کاریزماتیک هم برخوردار بودند، به دید شک و تردید و بی‌اعتمادی می‌نگریست. شــوروی ترجیح می‌داد از رژیم‌های کوچکتر که وفاداری و حرف شــنوی بیشتری از خود نشان دهند حمایت کند. نیکیتا خورشچف درباره ناصر گفته بود: «تصور ما از کودتای ناصر در مصــر این بــود که این هم یکی از همان تصاحب‌های نظامی قدرت اســت که نمونه‌اش را در آمریکای جنوبی زیاد دیده بودیم. شــوروی انتظار نداشــت منفعت چندانی از این کودتا نصیبش

شود.»[۳۲] البته دیدگاهی شبیه به این بعدها در مورد حافظ اسد در سوریه هم وجود داشت اما در عمل هر دو رهبر با وجود مواضع تندی که علیه احزاب کمونیستی در آغاز از خود به نمایش گذاشتند، در نهایت به متحدان وفادار و نزدیکی برای اتحاد جماهیر شوروی تبدیل شـــدند.[۳۳] به هر صورت اتحاد مصر و سوریه، در پی کودتای نظامی افسران وفادار به حزب بعث سوریه که احساس می‌کردند جمال عبدالناصر توجه کافی به این حزب و به تقسیم قدرت با سوری‌ها در جمهوری جدید ندارد، در ۱۹۶۱شکسته شد.

اگر چه ناصر تا پایان عمر از لقب رئیس جمهور جمهوری متحده عربی به جای رئیس جمهور مصر استفاده می‌کرد ولی هیچگاه رویای همیشگی‌اش برای متحد کردن تمام دنیای عرب زیر عنوان جمهوری متحده عربی تحقق نیافت و تنها کشور مصر در این جمهوری باقی ماند و یکسال پس از مرگ ناصر، انور سادات در ۱۹۷۱ میلادی پایان جمهوری متحده عربی را اعلام و به جای آن دوباره از نام کشـــور مصر اســـتفاده کرد.[۳۴] چهاردهم جولای ۱۹۵۸ در عراق کودتای نظامی رخ داد و نظام سلطنتی این کشور به جمهوری تبدیل شد. احمد حســـن البکر از رهبران این کودتا بود. وی همچنین یکی از افســـران انقلابی بود که حزب سوسیالیست بعث را هدایت می‌کردند. بلافاصله پس از کودتا وی بسیار تلاش کرد تا روابط حکومت جدید عراق با اتحاد جماهیر شوروی نزدیکتر شود. همین تلاش‌ها دلیلی شـــد تا انقلابیون که حاکمان جدید عراق بودند در ۱۹۵۸ وی را وادار به اســـتعفا از ارتش کنند. پس از آن وی به یکی از مخالفان حکومت جدید تبدیل شد و رهبری شاخه نظامی حزب بعث در عراق را به عهده گرفت. در هشتم فوریه ۱۹۶۳ میلادی وی کودتای نظامی دیگری را هدایت کرد که به سرنگونی نخست وزیر عبدالکریم قاسم انجامید و احمد حسن البکر نخســـت وزیر جدید عراق شد. نخســـت وزیری وی تنها چند ماه دوام آورد و در ماه نوامبر همان ســـال با کودتای دیگری که نتیجه اختلافات درون حزبی افسران حزب بعث بود، سرنگون شد. هشـــتم مارس ۱۹۶۳ میلادی اینبار در سوریه کودتایی توسط افسران حزب بعث صورت گرفت که این حزب را به قدرت رساند. در پی کودتایی دیگر در ۱۹۶۶ میلادی شاخه سوریه حزب بعث موفق شد تا رهبری این حزب را از قدرت خلع کند و به دنبال آن انشعاب تاریخی در حزب سوسیالیست بعث عرب به وجود آمد. نتیجه این انشعاب تشکیل حزب بعث سوریه و حزب بعث عراق بود که اگر چه هر دو روابط بسیار نزدیکشان با اتحاد شوروی را حفظ کردند اما یک نزاع و درگیری همیشگی بین این دو انشعاب برقرار

ماند. حافظ اسد که یکی از افسران حزب بعث بود و نقش پر رنگی در کودتای ۱۹۶۶ ایفا کرده بود بعنوان وزیر دفاع انتخاب شد. وی در ۱۹۷۰ میلادی کودتای سوم را رهبری کرد که در پی آن بعنوان نخست وزیر و دبیر کل حزب بعث سوریه و سپس ریاست جمهوری این کشور دست یافت. حافظ اسد تا سال ۲۰۰۰ میلادی که قدرت را به پسرش بشار اسد تحویل داد، در قدرت باقی ماند. حزب بعث سوریه بیش از چهل سال تنها حزب حاکم بر این کشور است و در تمام این سالها یکی از بزرگترین متحدین اتحاد جماهیر شوروی و پس از آن فدراسیون روسیه بوده است. در اسناد محرمانه آرشیو میتروخین از سازمان امنیت شوروی، رژیم اسد بعنوان قابل اعتمادترین متحد اتحاد جماهیر شوروی معرفی شده است.[۳۵] در سوی دیگر احمد حسن البکر به عنوان دبیر کل حزب بعث عراق انتخاب شد و دوسال بعد در هفدهم جولای ۱۹۶۸ میلادی، در پی یک کودتای بدون خونریزی به قدرت رسید. حسن البکر یکی از نزدیکانش، صدام حسین التکریتی را به عنوان قائم مقام خود منصوب کرد. حزب بعث عراق به رهبری حسن البکر تا ۱۹۷۹ و سپس صدام حسین تا ۲۰۰۳ میلادی در قدرت باقی ماند و تنها حزب حاکم بر عراق بود. در تمام طول این سی و پنج سال عراق از نزدیکترین متحدان اتحاد شوروی و پس از آن فدراسیون روسیه بود.

پس از حمله نظامی ایالات متحده آمریکا و متحدانش به عراق در سال ۲۰۰۳ میلادی، که به سرنگونی، دستگیری و اعدام صدام حسین، دیکتاتور منفور عراق انجامید، حزب بعث عراق غیر قانونی اعلام شد اما همچنان تحت رهبری عزت ابراهیم الدوری، معاون صدام به فعالیت مخفی ادامه می‌دهد و از حمایت آشکار و پنهان روسیه نیز برخوردار است. عزت ابراهیم به سازماندهی و آموزش نیروهای سنی در شهرهای مرزی عراق و سوریه که مراکز قدرت حزب بعث به حساب می‌آمدند پرداخت. پس از دخالت نظامی روسیه در اوکراین در بهار سال ۲۰۱۴ میلادی و زمانی که فشارهای بین المللی بر روسیه در اعتراض به ضمیمه کردن شبه جزیره کریمه به خاک روسیه بالا گرفته بود، اقدامات وحشیانه گروهی تندرو و اسلام‌گرا به نام دولت اسلامی عراق و شام، همه توجه بین المللی را از روسیه به عراق منحرف کرد تا ولادیمیر پوتین، رئیس جمهور فدراسیون روسیه نفس راحتی بکشد. عزت ابراهیم که در گزارش‌های متعدد خبری بعنوان یکی از تعلیم دهندگان نظامی این گروه جدید اسلام گرا معرفی شده بود در ۱۳ جولای ۲۰۱۴، در بیانیه‌ای تروریست‌های القاعده و دولت اسلامی عراق و شام را «شوالیه‌ها و قهرمانان مبارزه علیه کلونی‌های پارسیان»،

کنایه از دولت شـــیعه حاکم بر عراق نامید و آنها را به شـــدت ستایش کرد.[۳۶] اگر چه تنها ده روز پس از آن به واسطه جنگ قدرت در درون این سازمان تروریستی عزت ابراهیم به عنوان دبیر کل حزب بعث عراق در بیانیه دیگری علیه دولت اســـلامی عراق و شـــام اعلام جنگ کرد اما دولت روسیه هدیه ارزشمند خود را از وی گرفته بود.[۳۷]

احزاب بعث در کشـــورهای دیگر عربی از جمله در اردن، لبنان، لیبی، یمن، کویت، عربستان سعودی و مصر با حمایت سازمان امنیت شوروی تشکیل شدند اما تنها در عراق و ســـوریه این احزاب توانســـتند با انجام کودتاهای نظامی پی در پی به قدرت راه یابند و متحدینی وفادار برای شوروی باقی بمانند. ناگفته نماند که تمام این کودتاهای نظامی در تاریخ نگارهای رژیم‌های حاکم، انقلاب خوانده شده است. نکته بسیار جالب این است که در سالهای پایانی حکومت محمد رضا شاه پهلوی در ایران نیز در اقدامی‌که از شاه ایران بسیار بعید به نظر می‌رســـید، همه احزاب سیاسی کشور منحل و اعلام شد تنها یک حزب باید وجود داشته باشد که نام این حزب رستاخیز گذاشته شد. حزب رستاخیز ترجمه فارسی عبارت حزب بعث می‌باشد که در فصلی دیگر به تفصیل به آن خواهیم پرداخت.

جبهه‌هـای ملـی آزادیبخـش، ابـزار روس‌هـا در آفریقـا، خاورمیانه و آمریکای جنوبی

با وجود تجربه تلخ شکست سیاست حمایت از جبهه ملی در ایران، در مجموع عملکرد مثبت جبهه‌های آزادیبخش ملی در سراسر دنیا به نفع سیاست‌های شوروی، سبب شد تا در تابستان ۱۹۶۱، رهبر وقت شوروی نیکیتا خورشچف و کمیته مرکزی حزب کمونیست، اســـتراتژی بزرگ سازمان امنیت اتحاد جماهیر شـــوروی را تصویب کنند. بر اساس آن کا گ ب می‌توانســـت از جبهه‌های ملی آزادیبخش در کشـــورهای جهان سوم برای تثبیت برتری در کشـــمکش و نبرد شـــرق و غرب، یا همان جنگ سرد استفاده کند.[۳۸] عملکرد این جبهه‌های ملی آزادیبخش در بســـیاری از کشورهای جهان سوم برای اتحاد جماهیر شـــوروی بسیار موفق بود. حکومت‌هایی که سازمان امنیت شوروی آنها را طرفدار غرب و نظام سرمایه‌داری می‌شناخت، در نقاط مختلف دنیا با حمایت مستقیم شوروی توسط این جبهه‌های آزادیبخش به اصطلاح ملی، ســـرنگون می‌شدند و به این شکل دستان شوروی

هم در تغییر این حکومت‌ها دیده نمی‌شد و اینگونه وانمود می‌شد که همه این انقلاب‌ها و تغییرات بومی و ملی هســـتند. گروه چریکی کوچکی که توسط فیدل کاسترو، برادرش رائول و چه‌گووارا شکل گرفت، انقلاب مارکسیستی کوبا را با حمایت شوروی پس از شش ســـال نبرد در ژانویه ۱۹۵۹ به ثمر رساند. جبهه آزادیبخش ملی الجزایر که در اول نوامبر ۱۹۵۴ با حمایت سازمان امنیت شوروی، کا گ ب، شکل گرفت و پس از هشت سال نبرد، در ســـوم جولای ۱۹۶۲میلادی فرانسه را شکست داده و برای الجزایر اعلام استقلال کرد. در واقع الجزایر را از دامن فرانســـه بیرون کشید و به دامن اتحاد جماهیر شوروی انداخت. رهبران انقلابی الجزایر و کوبا همکاری بسیار نزدیکی با اتحاد شوروی در مبارزه با آمریکا داشتند و انگیزه اصلی مبارزاتشان شکست نظام‌های طرفدار سرمایه‌داری اعلام می‌شد.[۳۹]

یکسال پس از پیروزی نهضت آزادیبخش ملی الجزایر، وقتی تلاش مذهبیون در قم در پانزده خرداد ۱۳۴۲ خورشیدی برابر با ۱۹۶۳ میلادی، برای ایجاد آشوب و نا آرامی در ایران شکست خورد، نهضت آزادی ایران که مهمترین شاخه جبهه ملی به حساب می‌آمد، نماینده‌ای رسمی را برای دیدار با رهبران جبهه آزادیبخش ملی الجزایر به این کشور فرستاد. هدف از این اقدام کســـب رضایت آنها برای تاسیس قرارگاهی در این کشور بود تا ایرانیان مخالف حکومت شاه برای مبارزه مسلحانه در آنجا تعلیم ببینند. رهبران جبهه آزادیبخش ملی الجزایر از این پیشنهاد استقبال کردند، اما شرایط بی‌ثبات پس از استقلال الجزایر را مناسب برای تاسیس این پایگاه نمی‌دانستند و توصیه کردند تا با مصری‌ها هماهنگ شود. طبق مذاکراتی که بین کنسول مصر در واشینگتن با ابراهیم یزدی و مصطفی چمران انجام شد و پس از آن دیدار با فتحی ادیب، سفیر مصر در سوئیس و در نهایت دیدار با کمال الدین رفعت، معاون رئیس جمهور مصر و رئیس حزب سوسیالیست حاکم مصر، در ژانویه ۱۹۶۴ میلادی برابر با دیماه ۱۳۴۲ خورشیدی، دولت مصر با طرح ایجاد پایگاه آموزشهای ویژه برای ایرانیان مخالف شاه موافقت کرد و قرار شد در اولین فرصت دوره‌های آموزش نظامی و پایگاه‌های تربیتی در قاهره تشکیل شود. ابراهیم یزدی، صادق قطب‌زاده و مصطفی چمران، شاخه نهضت آزادی خارج از کشور با نام سازمانی سازمان مخصوص اتحاد و عمل یا همان سماع را تشکیل دادند. سماع پس از تامین و تخصیص بودجه از طرف دولت سوسیالیست مصـــر، بر نحوه انتخاب و تایید داوطلبان بـــرای گذراندن این دوره‌های مخصوص نظامی-عقیدتی نظارت می‌کرد. در آگوست ۱۹۶۴ میلادی برابر با مرداد ۱۳۴۳ خورشیدی، افراد

اصلی نهضت آزادی خارج از کشور و سایر داوطلبان به تدریج در قاهره گرد آمدند. دروس نظری در این دوره‌ها شامل آموزش سازماندهی مخفی، تهیه و ساخت مواد انفجاری، اصول جنگ روانی، مبانی نظری سوسیالیســم و همچنین استراتژی و تاکتیک‌های نظامی بود. دروس عملی هم کار با انواع سلاح‌ها، مواد منفجره، عملیات رزمی، نبرد تن به تن و دفاع شخصی را شامل می‌شد. صادق قطب‌زاده یکی از مسولین تایید صلاحیت داوطلبان برای شــرکت در این دوره‌ها بود. ولادیمیر کوزیچکین افسر عالی رتبه سازمان امنیت شوروی که سالها در سفارت شوروی در تهران فعالیت می‌کرد، پس از پناهندگی به غرب در کتاب خاطراتش شرح مفصلی از نحوه جذب و همکاری صادق قطب‌زاده با سازمان امنیت شوروی در همین سال‌ها را بیان کرده است.[۴۰] در سال ۱۳۴۵ خورشیدی، برابر با ۱۹۶۶ میلادی، دولت مصر که پس از انجام خریدهای نظامی هنگفت از دولت اتحاد جماهیر شوروی، آماده می‌شد تا با یک جنگ تمام عیار تکلیف کشور اسرائیل را برای همیشه روشن کرده و آن را از بین ببرد، دیگر نیازی به حمایت از این نهضت‌های آزادی بخش حس نمی‌کرد و بودجه آنها را قطع کرد. حالا سیاســت مصر اقدام نظامی علیه اســرائیل بود و حتی تصور اینکه یکسال بعد جمال عبدالناصر با بزرگترین و تحقیر آمیزترین شکست در تاریخ کشورهای عربی در جنگ شــش روزه ۱۹۶۷ میلادی، علیه اســرائیل برایشان باور ناپذیر بود. شاخه بــرون مرزی و نظامی نهضت آزادی ایران نیز با قطع بودجه، مجبور شــد قرارگاه آموزش مســلحانه در قاهره را تعطیل کند، اما چند سال بعد در ۱۳۵۰ خورشیدی برابر با ۱۹۷۱ میلادی، چمران به لبنان بازگشت و در کنار یکی دیگر از رابطان سازمان امنیت شوروی، امام موسی صدر جنبش اَمل را که نخستین گروه سازماندهی شده چریک‌های مسلح شیعه بود تاسیس کرد. جنبش امل نقشی پر رنگ در جنگ داخلی خونین لبنان داشت. بدین ترتیب دیده می‌شود که روابط بسیار پیچیده اما آشکاری بین نهضت‌های آزادیبخش ملی، گروه‌های مسلحانه چریکی و سازمان امنیت شوروی در خاورمیانه و شمال آفریقا مثل یک سرطان در حال گسترش وجود داشته است.

در نیکاراگوئه جبهه آزادیبخش ملی ساندنیست‌ها باز هم با حمایت مستقیم سازمان امنیت شوروی در ۱۹۶۱ میلادی تشکیل شد که در نهایت در ۱۹۷۹میلادی با سرنگونی حکومت وقت، یک رژیم انقلابی مارکسیســتی دیگر که حامی و گوش به فرمان شوروی بود روی کار آورد.[۴۱] در خاورمیانه سازمان امنیت شوروی بر موج احساسات ضد انگلیسی

مردم منطقه که قرن‌ها تحت قیمومیت بریتانیا قرار داشتند، سوار شد و با تعلیم گروه‌های چریکی، تشکیل جبهه‌های ملی و حمایت از کودتاهای محلی و منطقه‌ای، رژیم‌های طرفدار اتحاد شوروی را روی کار آورد. در سال ۱۹۵۹ میلادی در کویت یاسر عرفات که از ماموران پرورش یافته سازمان امنیت شوروی بود و از حمایت‌های فراوان اتحاد شوروی سود می‌برد، جنبش ملی آزادی فلسطین را تشکیل داد تا مبارزات چریکی علیه اسرائیل را سازماندهی کند.[۴۲] پنج سال پس از آن در ۲۸ می ۱۹۶۴ میلادی، جمال عبد الناصر رئیس جمهور چپ گرای مصر، ایده تاسیس سازمان آزادیبخش فلسطین را مطرح کرد که در همان ابتدا با صدور منشوری خواستار بیرون راندن صهیونیست‌ها از سرزمین‌های عربی شد.[۴۳] جمال عبدالناصر از افسران ارتش مصر بود که در۲۳ جولای ۱۹۵۲ میلادی در سن ۳۴ سالگی به همراه محمد نجیب کودتای نظامی ارتش را علیه پادشاه وقت مصر، ملک فاروق رهبری کرد. پادشاهی مصر در آن زمان تحت حمایت انگلستان بود و نفرت دیرینه ناصر از بریتانیا انگیزه اصلی اقدامات وی به حساب می‌آمد. در آپریل ۱۹۵۴ وقتی به ریاست جمهوری مصر رسید، هنوز رهبران شوروی با دیده تردید به وی می‌نگریستند. یکسال پس از به قدرت رسیدن در سپتامبر ۱۹۵۵ میلادی، ناصر یک قرارداد محرمانه بسیار مهم نظامی با شوروی امضا کرد که حجم و بزرگی این مبادله نظامی حتی رهبران شوروی را نیز حیرت زده کرده بود. ناصر توانست توجه و اعتماد رهبران مسکو را جلب کرده و به بزرگترین متحد اتحاد جماهیر شوروی در جهان عرب تا آن زمان تبدیل شود.[۴۴] تمایل و علاقه وی به سیستم سیاسی شوروی و پیاده کردن آن سیستم در مصر تا حدی بود که نزدیکترین مشاوران وی را نیز به وحشت انداخته بود و در مواردی به اعتراض از سمت خود استعفا دادند.[۴۵] در پایان سال ۱۹۵۶ میلادی در پی تهدیدهای فزاینده ناصر علیه اسرائیل، دولت‌های اسرائیل، فرانسه و انگلستان با هدف به کنترل در آوردن کانال سوئز و سرنگون کردن دولت رادیکال جمال عبدالناصر در مصر به مرزهای این کشور حمله کردند.[۴۶] در نهایت با وجود شکست چشمگیر نظامی، این نبرد مشروعیت سیاسی بیشتر برای ناصر به ارمغان آورد وقتی پا در میانی ایالات متحده، اتحاد جماهیر شوروی و سازمان ملل سبب پایان زود هنگام جنگ شد. اگر چه این نبرد یک هفته بیشتر به طول نینجامید اما خسارت فراوانی به ارتش مصر وارد کرد.

یکی از دلایل اصلی عدم حمایت رئیس جمهور وقت آمریکا ژنرال آیزنهاور که فرمانده

پیروز نیروهای متفقین در جنگ جهانی دوم نیز بود، و در همان روزها کمپین انتخاباتی اش را برای دور دوم ریاست جمهوری پیگیری می‌کرد، این بود که نیروهای متحد آمریکا یعنی فرانســه و انگلســتان بدون اطلاع دولت ایالات متحده این جنگ هشت روزه را آغاز کردند.[۴۷] لازم به ذکر است که در سال‌های نخست پس از جنگ جهانی دوم در حالی که ایالات متحده آمریکا آشکارا به عنوان برترین قدرت نظامی جهان شناخته می‌شد، سیاست خارجــی دولت آمریکا بر بی‌طرفــی در منازعه‌های بین‌المللی بود و همچنان محور اصلی جنگ سرد هنوز بین اتحاد جماهیر شوروی و انگلستان تعریف می‌شد.

پس از پایان این جنگ نیروهای حافظ صلح ســازمان ملل در مرز مصر و اســرائیل مستقر شدند و اسرائیل چند ماه پس از آن از صحرای سینا خارج شد اما تهدیدهای ناصر همچنــان ادامه پیدا کرد. در فاصله ده ســال از ۱۹۵۷ تــا ۱۹۶۷ میلادی، رئیس جمهور مصر نیروی هوایی و ارتش مصر را که پیش از روی کار آمدن ناصر با تجهیزات انگلیســی سازماندهی شده بود، از پایه تغییر داد و با خریدهای کلان از اتحاد جماهیر شوروی به بازار اسلحه و هواپیما سازی شوروی رونقی افسانه‌ای داد. اسکادران هوایی مصر صدها هواپیمای جنگنده میگ، بمب افکن و ترابری ایلیوشین روسی و مقادیر بسیار زیادی تانگ و اسلحه و مهمات روســی خریداری کرد. این تحولات نگرش بی‌طرفانه ایالات متحده را تغییر داد و آرام آرام آمریکا به اسرائیل به عنوان متحدی قابل اعتماد در منطقه توجه کرد. در سوی دیگر، جمال عبدالناصر با تکیه بر ارتشــی که با کمک اتحاد جماهیر شوروی ساخته بود تصمیم گرفت تا به اسرائیل حمله کند و به قول خودش این متحد آمریکا و بریتانیا را برای همیشه محو سازد. تحریکات مستقیم سازمان امنیت شوروی هم در این تصمیم بی‌تاثیر نبــود. در اوایل ماه می۱۹۶۷میلادی ، در قالب یک خبر محرمانه کا گ ب به ناصر اطلاع داد که اسرائیل تصمیم به یک حمله قریب الوقوع به سوریه گرفته است. مشاوران امنیتی ناصر این ادعا را بی‌اساس خواندند.[۴۸] اما گویا وی خبر دریافتی از کا گ ب را موثق‌تر از نظر مشاوران امنیتی خود دانست و در ۲۶ ماه می۱۹۶۷ میلادی، بیانیه شدید الحنی صادر کرد که در حکم اعلام جنگ به اسرائیل بود.[۴۹]

رادیو سراسری مصر پیام‌های غرورآمیزی را پخش می‌کرد و از اعراب و فلسطینیانی که در اسرائیل زندگی می‌کردند می‌خواست تا از این کشور خارج شوند تا در مسیر بولدوزرهایی که قرار است اسرائیلی‌ها را به دریا بریزد قرار نگیرند. نیروهای ارتش مصر در صحرای سینا

مستقر شدند و ارتش‌های عراق، سوریه و اردن هم آماده پیوستن به مصر و حمله به اسرائیل از تمام جهات بودند. نیروی هوایی اسرائیل پیش دستی کرد و در پنجم ژوئن ۱۹۶۷ به مقر اسکادران هواپیماهای جنگی مصر حمله کرد و با نابودی حدود ۳۰۰ هواپیمای جنگی بخش بزرگی از نیروی هوایی مقتدر مصر را در هم کوبید.۵۰ اسرائیل در این نبرد که به جنگ شش روزه مشهور است، نه تنها تمام کشورهای عرب مدعی را همزمان دچار شکست سختی کرد بلکه پشتیبان و طراح پشت سیاست‌های ضد اسرائیلی آنها یعنی اتحاد جماهیر شوروی را هم در صحنه بین المللی تحقیر کرد.[۵۱] این نبرد شکستی بزرگ نیز برای صنایع تسلیحاتی، هوایی و نظامی اتحاد جماهیر شوروی در برابر صنایع تسلیحاتی دنیای کاپیتالیسم رقم زد.

نفوذ در دنیای اسلام، اسلحه جدید روس‌ها علیه آمریکا و اسرائیل

توجه سازمان امنیت شوروی به ویژه در جریان رابطه بین اسرائیل با شوروی و آمریکا پس از جنگ جهانی دوم به دنیای اسلام جلب شد. روابط اتحاد جماهیر شوروی با اسرائیل نمونه کاملی از دیدگاه سیاه و سفید روس‌ها به صحنه سیاست بین الملل پس از انقلاب بولشویکی در روسیه است. در صحنه سیاست جهانی برای بولشویک‌ها خاکستری یا هیچ رنگ دیگری گویا وجود نداشت و تمام دنیا در مربع های سیاه و سفید یک صفحه شطرنج باید تعریف پذیر و قابل بازی و جابجایی مهره می‌بود. وقتی در ۱۴ می ۱۹۴۸ میلادی، کشور اسرائیل با صدور اعلامیه استقلال اعلام موجودیت کرد، اتحاد جماهیر شوروی نخستین کشوری بود که آن را به رسمیت شناخت.[۵۲] شوروی‌ها زمان را از دست ندادند و تنها سه روز پس از صدور اعلامیه استقلال اسرائیل، آن را به رسمیت شناختند. مبنای این سرعت تصمیم گیری آنان این بود که تاسیس کشور اسرائیل را در سرزمین فلسطین که برای مدتی طولانی تحت قیمومیت بریتانیا قرار داشت، یک سیلی جانانه به صورت امپریالیسم بریتانیای کبیر می‌دانستند.[۵۳] در سوی دیگر اقیانوس آتلانتیک لابی قدرتمند یهود در میانه جنگ جهانی دوم تلاش می‌کرد تا حمایت دولت ایالات متحده را برای تشکیل یک کشور برای یهودیان در سرزمین فلسطین که خانه اجدادی آنها بود، جلب کند. دو بار تلاش کنگره آمریکا در سال ۱۹۴۴ میلادی بی‌نتیجه ماند و دولت آمریکا با توجه به حساسیت موضوع خاورمیانه برای طرف‌های درگیر در جنگ جهانی دوم و به خصوص مخالفت

کشورهای عربی با بوجود آمدن یک حکومت یهودی در منطقه، ترجیح داد در این خصوص اقدام نکند.[۵۴] در نهایت ایالات متحده آمریکا حدود یکسال پس از اتحاد جماهیر شوروی در ۳۱ ژانویه ۱۹۴۹ پس از آنکه نتایج نخستین انتخابات دموکراتیک در اسرائیل اعلام شد با فرمان رئیس جمهور وقت آمریکا، هری ترومن، این کشور را به رسمیت شناخت.[۵۵] سیاست بی‌طرفانه‌ای که ایالات متحده پس از جنگ جهانی دوم در قبال خاورمیانه در پیش گرفته بود با مشاهده دخالت‌های آشکار اتحاد جماهیر شوروی در کشورهای مختلف منطقه و به ویژه در مصر، تولد کشور جدید اسرائیل و مساله نفت به تدریج تغییر کرد و ایالات متحده نقشی پر رنگ‌تر در تحولات خاورمیانه پیش گرفت.[۵۶] در دوران ریاست جمهوری آیزنهاور از ۱۹۵۳ تا ۱۹۶۱ میلادی، ایالات متحده کمک‌های مختصر بشر دوستانه در اختیار اسرائیل قرار می‌داد، اما همچنان تا زمان بحران کانال سوئز در ۱۹۵۶ و حمله بریتانیا، فرانسه و اسرائیل به مصر رگه‌هایی از سیاست بی‌طرفانه آمریکا در منطقه دیده می‌شد. بخشی از رویاهای شوروی هم در این مورد که اسرائیل را به عنوان متحدی در مقابل بریتانیا قرار دهد، از بین رفت. در این دوران فرانسه بیشترین کمک‌های نظامی را به اسرائیل می‌رساند. پس از ایفای نقش مثبت از سوی آمریکا در جریان بحران سوئز، جمال عبدالناصر علاقمند شد تا روابط گرمتری با آمریکا برقرار کند.

این سیاست با توجه به نگرانی از افتادن کامل مصر در آغوش اتحاد جماهیر شوروی بود. بر پایه همین سیاست، در آغاز دهه شصت میلادی، ایالات متحده همزمان به اسرائیل، مصر و اردن تسلیحات نظامی و ازجمله موشک‌های هاک فروخت تا بی‌طرفی را در فروش سلاح هم رعایت کرده باشد. پس از آیزنهاور در دوران ریاست جمهوری کندی و جانسون در فاصله سال‌های ۱۹۶۱ تا ۱۹۶۹ میلادی، سیاست آمریکا به سمت نزدیکی بیشتر به اسرائیل متمایل شد. تا زمان ترور جان اف کندی در در ۱۹۶۳ میلادی، همچنان سیاست بی‌طرفی آمریکا در منطقه خاورمیانه نگرش مثبتی از آمریکا ایجاد کرده بود اما پس از وی وقتی لیندون جانسون به ریاست جمهوری رسید و روابط آمریکا با اسرائیل آشکارا گرمتر شد، در مقابل اتحاد جماهیر شوروی، اسرائیل را در زمره دشمنانش که باید نابود شوند، قرار داد. به این شکل شوروی که نخستین کشور به رسمیت شناسنده اسرائیل بود، حالا تمام رویاهایش در خصوص اسرائیل فرو ریخته بود. نه تنها اسرائیل متحد شوروی در نبرد با بریتانیا نشد، بلکه حالا با دشمن قدرتمند اتحاد جماهیر شوروی در عرصه جنگ سرد یعنی

ایالات متحده آمریکا، متحد شده بود. ۵۷ هجدهم ماه می۱۹۶۷ میلادی، یوری آندروپف به عنوان رئیس سازمان امنیت شوروی انتخاب شد. وی مقتدرانه هجده سال این سمت را به عهده داشت و پس از مرگ برژنف، به رهبری شوروی رسید. تنها هجده روز پس از آنکه آندروپف به ریاست کا گ ب برگزیده شد، ارتش مصر با تحریک سازمان امنیت شوروی، در آستانه حمله نظامی تمام عیار به کشور اسرائیل بود که مورد حمله نیروی هوایی قدرتمند اســرائیل قرار گرفت. شوروی امیدوار بود تا با یک حمله نظامی برق آسا، کشورهای عرب منطقه خاورمیانه بتوانند با حمایت تسلیحاتی گسترده روس‌ها کشور کوچک اسرائیل را نابود کرده و این متحد ایالات متحده را از بین ببرند. اما شکست تحقیر آمیز مصر و دیگر متحدین عربی از اسرائیل در دهم ژوئن ۱۹۶۷ میلادی در جریان جنگ معروف به جنگ شش روزه، همه محاسبات را در مسکو به هم ریخت. وقتی سیاست نظامی پاسخگو نبود، تشکیل، حمایت و تجهیز گروه‌های تروریستی در منطقه، تحت عنوان جنبش آزادیبخش فلسطین شدت گرفت. نگاه سازمان امنیت شوروی، کا گ ب به سمت دنیای اسلام جلب شد. حالا مسلمانان و اعراب مغرور که شکستی سخت و باور نکردنی از اسرائیل، این کشور کوچک خورده بودند، آمادگی کامل داشــتند تا در آزمایشــگاه‌های جنگ روانی شوروی پرورش داده شــوند و بزرگترین ارتش دنیا علیه اســرائیل و حامی بزرگش ایالات متحده ساخته شد، ارتشی از یک میلیارد مسلمان که باید آنها را آماده نبرد با آمریکا می‌کرد.

ژنرال ایان میهای پاچیپا، رئیس سازمان اطلاعات و امنیت رومانی در دوران دیکتاتور مارکسیست و رهبر سابق رومانی، نیکولای چائوچسکو، که روابط بسیار نزدیک سازمانی با رهبران شوروی داشت، در کتاب خود با عنوان کمپین دروغ با اشاره به تغییر رویه سیاسی رهبران شــوروی در دهه شــصت و آغاز دهه هفتاد میلادی، عنوان می‌کند که در ۱۹۷۲ میلادی، آشکارا کرملین برای تحریک تمام دنیای اسلام علیه ایالات متحده آمریکا و اسرائیل برنامه‌ریزی کرده بود. وی در ادامه به گفتگوی خود با قدرتمندترین رئیس تاریخ سازمان امنیت شوروی یوری آندروپف اشاره می‌کند که گفته بود: یک ارتش متشکل از یک میلیارد دشمن خیلی بیشتر میتواند به ایالات متحده ضربه بزند تا ارتشی چند میلیون نفری! اتحاد جماهیر شوروی باید بتواند به همان سبکی که نازیها در آلمان توانستند نفرت عمیقی علیه یهودیان ایجاد کنند، این اسلحه قدرتمند احساس تنفر مسلمانان را به سمتی سوق دهد که حمام خونی از تروریسم علیه اسرائیل و پشتیبان اصلی‌اش ایالات متحده بوجود بیاید.

در حوزه نفوذ اســرائیل و آمریکا از این پس هیچ کس نباید احســاس امنیت کند.[۵۸] این رئیس ســازمان امنیت شوروی که قائم مقام رهبر شوروی برژنف هم به حساب می‌آمد و پس از برژنف به رهبری اتحاد جماهیر شــوروی رسید، اعتقاد داشت که می‌شود از دنیای اســلام به عنوان یک ظرف پرورش باکتری در آزمایشگاه استفاده کرد و نوع خطرناکی از نفرت از آمریکا را بر پایه افکار مارکسیست-لنینیستی در این ظرف آزمایشگاهی کشت داد. وی عقیده داشت با توجه به تعصب، بی‌سوادی، احساس مظلومیت، و روحیه ناسیونالیستی مسلمانان، تروریسم و خشونت علیه اسرائیل و آمریکا به سرعت ریشه خواهد گرفت و ما تنها باید دائم تکرار کنیم که آمریکا و اســرائیل کشــورهای امپریالیستی، صهیونیستی و فاشیســتی هستند که توسط سرمایه داران بزرگ یهودی اداره می‌شوند. با توجه به اینکه مسلمانان به شکل بیمارگونه‌ای اعتقاد دارند که سرزمینشان توسط یهودیان اشغال شده اســت، شوروی باید از این فرصت اســتفاده کرده و با معرفی کنگره ایالات متحده آمریکا بعنوان ارگانی که آلت دست صهیونیزم درنده خو است، مسلمانان را علیه آمریکا بشوراند.[۵۹]

جنبش امل که توســط امام موسی صدر به عنوان رهبرکاریزماتیک شیعیان منطقه با همکاری مصطفی چمران پایه گزاری شــده بود، نمونه روشــنی از این سیاست سازمان امنیت شوروی بود. جنبش امل پس از انقلاب اسلامی‌در ایران با حمایت‌های مستقیم رژیم اســلامی، توانست هسته اولیه ســازمان تروریستی مخوفی به نام حزب الله لبنان را شکل دهد. گروه دیگری با محوریت روحانیان شــیعه تشــکیل شد که به گروه محمد منتظری معروف است. این گروه با حمایت حافظ اسد، رهبر شیعه و سوسیالیست سوریه که متحد وفادار اتحاد جماهیر شــوروی در منطقه بود، توانست در فاصله سال‌های ۱۳۵۵ و ۱۳۵۶ خورشیدی، کمپ‌های آموزش نظامی و عقیدتی در سوریه و جنوب لبنان بر پا کند. گروه محمد منتظری از انضباط ســازمان‌های منســجمی چون چریک‌های فدائی و مجاهدین خلــق برخوردار نبود. منتظــری بدون رعایت دقیق ضوابط امنیتی به هر داوطلبی به ویژه اگر از طلاب علوم دینی بود، اعتماد می‌کرد و حتی آنان را به سادگی برای دیدن دوره‌های آموزش نظامی و عقیدتی در اردوگاه‌های فلسطینی دعوت می‌کرد.[۶۰]

یکی از اعضای این گروه علی جنتی فرزند آیت الله احمد جنتی، رئیس شورای نگهبان جمهوری اســلامی، می‌باشد. اعضای این گروه در در اردوگاه‌های آموزش چریکی سازمان امنیت شوروی که با همکاری حکومت حافظ اسد در سوریه بر پا شده بود، آموزش نظامی

و انقلابی‌گری می‌دیدند تا پس از بازگشـــت به ایران، به مبارزه مســـلحانه با حکومت شاه بپردازند. علی جنتی در ســـال ۲۰۱۳ میلادی، برابر با ۱۳۹۲ خورشیدی، زمانی که حسن روحانی روی صندلی ریاست جمهوری نشست، بعنوان وزیر ارشاد انتخاب شد. وی در کتاب خاطرات خود که در ســـال ۱۳۸۶ خورشـــیدی برابر با ۲۰۰۷ میلادی منتشر شد، توضیح داده است که چگونه پس از گذراندن دوران متوسطه و دبیرستان به عنوان یک طلبه علوم اسلامی، به مدرسه علمیه منتظریه، معروف به مدرسه حقانی وارد شد. مدرسه حقانی در قم در سال ۱۳۳۹خورشیدی برابر با ۱۹۶۰ میلادی و همزمان با تاسیس دانشگاه پاتریس لومومبا در روســـیه آغاز به کار کرد. بنیانگذاران آن آیت الله بهشـــتی، آیت الله قدوســـی و جمعی از اســـتادان حوزه علمیه قم بودند و با برنامه‌هایی تازه تدوین شده به جذب طلبه اقدام می‌کردند. این مدرسه علوم اسلامی همکاری نزدیکی با حوزه علمیه قم داشت با این تفاوت که طلبه‌های متقاضی ورود به این مدرسه باید آزمون هوش می‌دادند و مصاحبه‌های دشواری را برای ورود به این مرکز پشت سر می‌گذاشتند. معرفی طلبه‌های علوم اسلامی به مراکز آموزشی وابسته سازمان امنیت شوروی از جمله دانشگاه پاتریس لومومبا و کمپ‌های نظامی و عقیدتی در سوریه و لبنان و همچنین کادر سازی برای روزهای پس از سرنگونی حکومت شاهنشاهی در ایران، از جمله کار کردهای این مدرسه بود.

علی جنتی در کتاب خاطرات خود درباره عضویت در گروه محمد منتظری می‌نویسد: «فکر می‌کنم درطول ســـال‌های ۱۳۵۵ و ۱۳۵۶ خورشـــیدی، حدود ۵۰ تـــا ۶۰ نفر از نیروهای مبارز داخل کشور به سوریه و لبنان آمدند و آموزش‌های لازم را دیدند.» وی در ادامه برخی از همکاری‌های گروه شـــبه نظامی محمد منتظری با جنبش آزادی بخش میهنی فلسطین معروف به ســـازمان فتح را که یاســـر عرفات با حمایت و همکاری مستقیم سازمان امنیت شوروی تاسیس کرده بود، اینگونه بیان می‌کند:

«ما کمک‌های زیادی به ســـازمان الفتح می‌کردیم. از جمله در کســـب اطلاع از داخل اراضی اشغالی و آوردن بعضی نقشه‌هایی که نیاز داشتند و یا ارتباطاتی که می‌خواستند در داخل با بعضی از عناصر برقرار کنند، نیروهای ایرانی نقش مهمی داشتند. برای نمونه روزی زن و شوهری با پاسپورت ایرانی برای آموزش دیدن به سوریه و لبنان آمدند. یکی از آنان آقای شـــریف خانی بود که بعدها مدتی هم مسئول بنیاد علوی گردید. دیگری همسر ایشان، خانم دکتر زهرا پیشگاهی فرد بود که اکنون استاد دانشگاه الزهرا است. آنها با وضع عادی و بچه‌ای شیرخوار به لبنان آمدند. وقتی در لبنان آموزش‌های لازم را

دیدند، آنها را به یکی از دفاتر الفتح در سوریه معرفی کردیم. قرار شد از طریق اردن به اسرائیل بروند، چون در آن زمان کسانی که گذرنامه ایرانی داشتند راحت می‌توانستند به اسرائیل بروند. آنها به صورت جهانگرد و با یک کوله پشتی به داخل اسرائیل رفتند و ارتباطاتی که لازم بود برقرار کردند. بعد هم که برگشتند خیلی راحت مجموعه‌ای از نقشه‌های داخل اسرائیل را آوردند و ما در اختیار سازمان الفتح قرار دادیم.»[۶۱]

بر اساس کتاب خاطرات علی جنتی، نقش اصلی وی در این کمپ‌های آموزش نظامی، فراهم آوردن خوراک ایدئولوژی و عقیدتی برای اعضای این گروه تروریستی بوده است. جنتی در این راستا چندین کتاب را نیز از عربی به فارسی ترجمه می‌کند از جمله تجربیاتی از انقلاب فلسطین، رفتار یک رزمنده انقلابی، کمونیست محلی و جنبش‌های آزادیبخش اعراب و کمک‌های نظامی‌آمریکا به ایران که همگی به سفارش سازمان امنیت شوروی نوشته شده و در جهان عرب منتشر شده بود تا اصول مبارزات چریکی و مسلحانه را آموزش دهد. مهمترین این کتاب‌ها تجربیاتی از انقلاب فلسطین (موضوعات من التجربه الفلسطینیه) نوشته منیر شفیق بود.

محمد صادق الحسینی از مدیران شبکه تلویزیونی رسمی و دولتی جمهوری اسلامی به زبان عربی، در مقاله‌ای برای خبرگزاری رسمی جمهوری اسلامی، از خاطرات دوران مبارزات چریکی‌اش می‌نویسد که چگونه در یک گروه دانشجویی به نام الجرمق به رهبری یک مارکسیست به نام منیر شفیق با اسرائیل می‌جنگیدند. صادق الحسینی می‌نویسد:

«هنگامی‌که در آن زمان در جنوب لبنان بودیم، همان طور که گفتم گروه کوچکی را تشکیل دادیم، گروه کوچکی بر روی خاک پاک جنوب لبنان تشکیل دادیم تا از انقلاب فلسطینی حمایت کنیم، با این که اندک بودیم، اما از هر قشر و طبقه و رنگ و نژادی در میان ما دیده میشد، فلسطینی، لبنانی، مصری، ترک، ایرانی، بحرینی، مراکشی، مسلمان، مسیحی، دروزی، سنی، شیعه، راستگرا، چپگرا و اسلامگرا. رهبر معنوی این گروه کسی جز استاد «منیر شفیق» مارکسیست لنینیست مسیحی فلسطینی نبود که بعدها توسط حضرت امام خمینی (ره) اسلام آورد.»[۶۲]

در این دوران، جنوب لبنان، سوریه و سرزمین‌های فلسطینی عرصه تاخت و تاز ماموران سازمان امنیت شوروی بود که هر کدام در گوشه‌ای کمپ‌های آموزش نظامی و عقیدتی تروریستی برای مبارزه با اسرائیل ترتیب داده بودند و در کنار آن گروه‌های تروریستی را برای کشورهایی مثل ایران تعلیم می‌دادند. خبرگزاری رسمی جمهوری

اســـلامی در خبر مربوط به انتشـــار کتاب خاطرات علی جنتی به برخـــی از اعضای گروه تروریستی محمد منتظری نیز اشاره می‌کند که آموزش‌های لازم را در لبنان و سوریه زیر نظر کارشناسان سازمان امینت شوروی دیدند و سپس به مبارزه مسلحانه در درون ایران ادامه دادند. نام برخی از اعضای گروه محمد منتظری به شرح زیر است: حجت الاسلام علی فلاحیان (وزیر سابق اطلاعات در کابینه هاشمی رفسنجانی)، حجت الاسلام علی یونسی (وزیر ســـابق اطلاعات در کابینه محمد خاتمی)، محمد غرضی (استاندار سابق کردستان، استاندار سابق خوزستان، وزیر سابق نفت و وزیر سابق پست و تلگراف و تلفن و کاندیدای ریاست جمهوری ۱۳۹۲)، علی جنتی (فرزند احمد جنتی رئیس شورای نگهبان جمهوری اسلامی و وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی در کابینه حسن روحانی)، عباس آقازمانی معروف به ابو شریف (از موسسان و فرماندهان ارشد سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و قاتل مصطفی چمران)، مرضیه حدیدچی دباغ (ســـه دوره نماینده مجلس شورای اسلامی و نائب رئیس جمعیت زنان جمهوری اسلامی و دارنده نشان ایثار از طرف سید محمد خاتمی)، علیرضا آلادپوش، زهرا پیشگامی‌فرد، سراج الدین موسوی، حجت الاسلام محمدعلی هادی نجف آبادی (مترجم خمینی در پاریس، نماینده دو دوره مجلس شورای اسلامی و معاون پارلمانی وزارت امورخارجه جمهوری اسلامی) و احمد نفری.[۶۳] تمام این افراد که در همکاری نزدیک با ســـازمان آزادی بخش میهنی فلسطین زیر نظر افسران کارکشته کا گ ب تعلیم دیده بودند پس از انقلاب ایران در رده‌های بالای اطلاعاتی و امنیتی جمهوری اسلامی مشغول به کار شدند و برخی همچنان پس از سه دهه بر صندلی‌های قدرت تکیه زده‌اند. در این بین عباس آقازمانی معروف به ابو شریف، سابقه‌ای طولانی در عضویت در گروه‌های شبه نظامی و تروریستی داشت و از بیست و سه سالگی عضو گروه شبه نظامی حزب ملل اسلامی شده بود که از زیر شاخه‌های حزب الدعوه اسلامی عراق به حساب می‌آمد. این حزب همانگونه که اشاره شد، زیر نظر کا گ ب شکل گرفته بود.

ســـازمان امنیت شـــوروی از یک ســـو با بر پا کردن کمپ‌های تروریستی در منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا، تروریست‌های وفادار به اتحاد جماهیر شوروی که دشمنان قسم خورده اســـرائیل و ایالات متحده باشـــند را پرورش می‌داد، تا حکومت‌های متحد ایالات متحده را در منطقه خاورمیانه دچار بحران کرده و از پای در بیاورند. از سوی دیگر با نفوذ در لایه‌های رهبری جنبش اســـلامی، خط جدیدی از حکومت‌های اســـلامی را در منطقه

بوجود آورد که پس از سرنگونی حکومت‌های حامی آمریکا بتوانند منافع شوروی را پیاده کنند. آنچه امروز دنیا با عنوان تروریسم اسلامی یا همان اسلامگرایان تندرو مواجه است که نه تنها امنیت منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا بلکه تمام دنیا را تهدید می‌کند، ریشه در سیاســت‌های مخرب سازمان امنیت اتحاد شــوروی در سال‌های دهه شصت و هفتاد میلادی دارد.

در دنیای واقعی جنگ ســرد پدید آورنده تحولات فراوانی در گســتره جهانی بود که بارها و بارها کره خاکی را تا آستانه یک جنگ اتمی تمام و کمال و ویرانگر پیش برد. اگر چه جنگ اتمی‌در نگرفت اما جنگ‌های پراکنده، انقلاب‌ها و خونریزی‌های فراوانی در نتیجه جنگ سرد به وقوع پیوستند میلیون‌ها نفر در سراسر دنیا تاوان سنگین آن را می‌پردازند. بسیاری از مردم دنیا بدون اینکه حتی بدانند قربانی بازی خونین تئوریسین‌های سرخ در اتحاد جماهیر شوروی شده‌اند، هر روز و هر روز شاهد جنگ و کشتار و نفرت و خونریزی هستند. مردم ایران، اسرائیل، مصر، سوریه، عراق، افغانستان، تونس، لیبی، الجزایر، بسیاری از کشورهای آفریقایی، آمریکای جنوبی و آسیا در شمار این قربانیان قرار دارند. امروز تبعات ویرانگر این خشونت‌ها دامن اروپا، استرالیا، آمریکا و کانادا را گرفته است و آرام آرام سایه شوم آتشی که در دوران جنگ سرد افروخته شد، بر تمام پهنه کره کوچک خاکی گسترده شده است.

باری روبین در پایان یادداشتی که پس از انتشار کتاب دوم از آرشیو میتروخین نوشت، آورده اســت: «در پایان جنگ سرد، تلاش‌های شوروی شکست خورد. شوروی‌ها از جناح بازنده در این بازی حمایت کرده بودند. دیکتاتورهای منطقه‌ای که در دوران جنگ ســرد تحت حمایت شــوروی قرار داشتند، نتوانستند انتظارات روس‌ها را بر آورده کنند و جوی غیر دوستانه نسبت به ایدئولوژی اتحاد جماهیر شوروی ایجاد شد. ولی موفقیت‌هایی هم نصیب کا گ ب شــد که عموما از آنها قدردانی نمی‌شود. از جمله اینکه بسیاری از ادعاها و اســتدلال‌های دروغین و ساختگی سازمان امنیت شوروی علیه ایالات متحده آمریکا و اســرائیل، در سطحی گســترده نه تنها در دنیای عرب، بلکه در رسانه‌های غربی و محافل روشــنفکری، رواج یافت. ایدئولوژی قدرتمند رادیکال، بدبینی گســترده نسبت به غرب و نفرت عمومی نســبت به آمریکا و اســرائیل را می‌توان به نوعی انتقام پس از مرگ اتحاد جماهیر شوروی به حساب آورد.»[۶۴]

با وجودی که بسیاری بر این باور بودند که با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در آغاز دهه نود میلادی، جنگ سرد هم به بایگانی تاریخ خواهد پیوست اما شواهد تاریخی فراوانی به چشم می‌خورد که نشان از ادامه این بازی پس از وقفه‌ای چند ساله و کوتاه دارد. می‌توان گفت جنگ سرد با فروپاشی دیوار برلین و از هم پاشی امپراتوری اتحاد جماهیر شوروی، دچار سکته مغزی شد و به کُما رفت اما بر خلاف انتظار نمرد. به قدرت رسیدن یکی از افسران ارشد کا گ ب، ولادیمیر پوتین در روسیه، در آغاز هزاره سوم میلادی، خروج جنگ سرد از کمای چندین ساله و اوج گیری دوباره آن بود. شاید پوتین ترجیح می‌دهد آن را برخواستن ققنوس سرخ از خاکستر اتحاد جماهیر شوروی بنامیم، اما واقعیت این است که این حادثه برخواستن هیولای جنگ سرد از کما بود. اهداف تغییر نکرده‌اند اما بدون تردید میتوان گفت که تاکتیک‌ها و استراتژی دوران نوین جنگ سرد با دوران اولیه آن متفاوت است. بازیگران اصلی آن هم در صحنه‌های منطقه‌ای و بین المللی تغییر کرده‌اند. بذرهایی که در دوران حکومت بیست ساله برژنف-آندروپف بر شوروی در سرزمین حاصلخیز و ایدئولوژی پرور خاورمیانه، آفریقا و آمریکای جنوبی کاشته شد، حالا درختان تنومندی شده‌اند که ریشه در اعتقادات بسیاری از مردم دوانده است و آنان را به ایدئولوژی‌های مسموم گرفتار کرده است. آشنایی با بازیگران این جنگ سرد نوین به درک بهتر شرایط امروز جهانی کمک خواهد کرد.

تفاوت بازیگران جنگ سرد نوین با بازیگران دوران نخست این نبرد

همانگونه که تاکتیک‌ها و استراتژی دوران نوین جنگ سرد متفاوت با دوران اولیه به نظر می‌رسد، بازیگران متفاوتی هم در صحنه دیده می‌شوند. بازیگران کلیدی دوران نخست جنگ سرد توسط سازمان امنیت شوروی از بین رهبران محلی و منطقه‌ای جنبش‌های آزادیخواهانه که به ایدئولوژی مارکسیسم و یا دست کم به سوسیالیسم در هر اندازه‌ای اعتقاد داشتند، انتخاب می‌شدند و سپس مورد حمایت همه جانبه حکومت اتحاد جماهیر شوروی قرار می‌گرفتند. این حمایت‌ها در بسیاری موارد آشکارا انجام می‌شد و در برخی موارد هم برای همیشه پشت پرده و پنهانی باقی می‌ماند. مهم این بود که حکومت‌هایی در سراسر دنیا روی کار بیایند که دشمن آمریکا و اسرائیل باشند و دوست و متحد اتحاد جماهیر شوروی. وجه اشتراک همه آنها این بود که رهبرانی خود ساخته بودند که اگر چه

همگی به سوسیالیســـم در اندازه‌ها و اشکال مختلف اعتقاد داشتند، اما نمی‌توانیم بگوییم مطیع و فرمانبردار تمام و کمال دستورات و موضع گیری‌های کاخ کرملین در موسکو بودند. رهبرانی همچون فیدل کاســـترو رهبر انقلاب مارکسیستی کوبا، معمر قذافی رهبر سابق لیبی، امام موسی صدر رهبر شیعیان لبنان، نیکولای چائوشسکو رهبر کمونیست رومانی، جمال عبدالناصر رئیس جمهور سوسیالیست مصر، حافظ اسد رهبر سوسیالیست سوریه، کیم ایل ســـونگ رهبر کره شمالی، صدام حسین رهبر سوسیالیست عراق و یاسر عرفات رئیس تشکیلات خود گردان فلسطین که اگر چه مهره‌های بازی در صفحه شطرنج جنگ سرد بودند اما گه گاه استقلال تصمیم گیری هم داشتند.

به ویژه در منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا اگر چه بازیگران دوران اولیه جنگ سرد آشکارا معجونی از سوسیالیسم و اسلام پدید آورده بودند تا پاسخگوی نیاز مذهبی مردم این مناطق باشد، رهبران نسل جدید هیچ نیازی ندیدند که بر سوسیالیسم تاکید کنند و با نقاب اســـلام گرایی فرمانبردار سیاست‌های روسیه هستند. کمپین دروغ و جنگ روانی تبلیغاتی بزرگی که اتفاقا روس‌ها استادان اجرای آن هستند هم یک سر در گمی تاریخی برای مردم این مناطق به وجود آورده است. با این کمپین که امروزه با مجموعه کتاب‌های منتشر شـــده از افسران سابق سازمان امنیت شوروی برای همه متخصصان امور سیاست بین الملل شناخته شده است، انگشت اتهامات را برای همه بلایایی که سر مردم خاورمیانه، آفریقا و آمریکای جنوبی می‌آید، به سوی غرب و به ویژه آمریکا نشانه رفته است تا حتی شبهه اینکه ممکن است روس‌ها صحنه گردانان این بازی خطرناک و خونین باشد، پیش نیاید. جنگ سرد نوین بیشتر به بالماسکه تروریسم بین الملل شباهت دارد که بازیگران آن پشت نقاب‌های ساخت ایدئولوژیست‌های سرخ روس پنهان شده‌اند.

صفحه شطرنج جنگ سرد نوین هم توسط روس‌ها چیده شده است و با نسل جدیدی از بازیگران میدانی مواجه هستیم که در رفتار و گفتارشان وفاداری آشکار به سوسیالیسم و مارکسیسم بین الملل دیده نمی‌شود، اما بسیار فرمانبردارتر و مطیع‌تر در برابر خواسته‌های رهبران کرملین هستند. همان آرمان‌های ضد کاپیتالیستی را با جدیت دنبال می‌کنند و همه آنها در یک نقطه اشتراک دارند، این که دشمنان قسم خورده آمریکا و اسرائیل هستند.

تفاوت دیگر نســـل جدید بازیگران جنگ ســـرد با اسلاف خود این است که بر خلاف گروه نخست که رهبرانی خود ساخته در مناطق مختلف بودند و پس از مطرح شدن توسط

ســازمان امنیت شوروی حمایت می‌شدند، این گروه جدید از بین جوانان مستعد انتخاب می‌شدند و تحت تعلیم و تربیت مخصوص کا گ ب قرار می‌گرفتند و سپس با حمایت‌های مستقیم اتحاد جماهیر شوروی مسیر رسیدن به قدرت را طی می‌کردند. این رهبران نسل جدید پس از پایان دوره‌های آموزشــی و تربیتی با یک ماســک مقدس که به ایدئولوژی و فرهنگ منطقه‌ای که از آنجا انتخاب شــده بودند، تعلق داشــت، به کشور متبوعشان باز می‌گشتند تا زمینه انقلاب‌ها و یا تغییرات بزرگ ساختاری را فراهم کنند و حکومت‌های حامی غرب و آمریکا را پایین کشیده و حکومت‌های طرفدار شوروی را به کرسی بنشانند. سید علی خامنه‌ای رهبر جمهوری اسلامی ایران و محمود عباس رهبر تشکیلات خودگردان فلسطینی چهره‌های شاخصی هســتند که نقش سربازان پیاده این شطرنج روسی را ایفا می‌کنند. از این رهبران نســل جدید که از ســال‌های جوانی در مراکز پرورش جاســوس شوروی تعلیم دیده‌اند، اسرار فراوانی در صندوقچه‌های خاک گرفته سازمان امنیت شوروی سابق و آرشیوهای کاخ کرملین وجود دارد که انتشار هر کدامشان به معنای پایان زندگی سیاسی و اجتماعی این رهبران خواهد بود و چاره‌ای جز فرمانبرداری محض از دستورات کرملین برای آنها باقی نمی‌گذارد.

دکتر مصطفی چمران، سرنوشت شوم یک نابغه فیزیک یا چه‌گووارای خاور میانه

داســتان زندگی مصطفی چمران، صادق قطب‌زاده و ابراهیم یزدی نمونه‌هایی است برای بیان واقعیتی بسیار تلخ که گریبان مردم جهان سوم را در سال‌های جنگ سرد گرفت. اینکه چطور جوانان نخبه و پر انرژی آلت دســت صحنه گردانان شــطرنج باز روس قرار گرفتند تا سرنوشت یک ملت را به تباهی بکشانند تا رهبران کرملین احساس رضایت کنند. در شرایطی که ایران سالهای طلایی رشد اقتصادی را تجربه می‌کرد، حکومت وقت ایران در ایجاد تسهیلات برای نخبه‌های علمی و جوانان مشتاق، خودش را مسول می‌دانست تا با بورس‌های تحصیلی امکان ادامه تحصیل در بهترین دانشگاه‌های دنیا را برای آنها فراهم کند. انتظار می‌رفت آنان پس از بازگشــت به کشــور در پیشرفت سرزمین‌شان تاثیر گذار باشند، اما طراحان بازی‌های شوم شطرنج در مسکو شبانه روز در گوشه و کنار دنیا به شکار این جوانان با استعداد می‌پرداختند تا آنها را علیه حکومت‌هایشان و مردمشان بشورانند و

برتری ایدئولوژی خودشان را ثابت کنند. چمران نابغه فیزیک که با تحریکات سازمان امنیت اتحاد شوروی به یک تروریست بین‌المللی تبدیل شد، بهترین مثال از این موارد می‌باشد. وی بدون اینکه بداند، مهره بازی روس‌ها بود و آتشی به پا کرد که نه تنها ایران، بلکه مصر، سوریه و لبنان همچنان که بیش از سه دهه از مرگ وی می‌گذرد، در آن آتش می‌سوزند.

مصطفی چمران در خانواده‌ای فقیر از روستای چمران در دهستان آق کهریز شهرستان ساوه در سال ۱۳۱۱ خورشیدی متولد شد. بر اساس سرشماری مرکز آمار ایران در سال ۱۳۸۵، جمعیت این روستا ۴۴۱ نفر شامل ۱۲۶ خانوار بوده است که از این طریق می‌توانیم حدس بزنیم هشتاد سال پیش از آن تاریخ، این روستا در چه وضعی بوده است. اما مصطفی چمران که نبوغی خاص به ویژه در فیزیک و ریاضیات داشت، دوران دبستان را در مدرسه انتصاریه تهران نزدیک محله پامنار گذراند و سپس به مدرسه دارلفنون رفت. دوره متوسطه را در دبیرستان البرز به پایان رساند و در سال ۱۳۳۲ خورشیدی با رتبه پانزده وارد دانشکده فنی دانشگاه تهران شد تا در رشته الکترو مکانیک تحصیل کند. در همان آغاز هوش و استعداد وی توسط یکی از استادان این دانشکده، مهندس مهدی بازرگان، کشف شد و این جوان با استعداد روستایی را در تشکیلات نهضت آزادی وارد کردند. کمتر از سه ماه پس از ورود چمران به دانشگاه تهران، اعتراضات دانشجویی بالا گرفت و حادثه ۱۶ آذر ۱۳۳۲ رخ داد. وی در ۱۳۳۶ فارغ التحصیل شد و برای یک سال به تدریس در دانشکده فنی پرداخت. در سال ۱۳۳۷ خورشیدی با بورسیه دولتی که از طرف حکومت شاهنشاهی ایران به شاگردان ممتاز داده می‌شد، برای ادامه تحصیل به آمریکا رفت و در دانشگاه ای‌اند ام تگزاس فوق لیسانس گرفت. در سال ۱۳۴۰ دانشجوی دکترای دانشگاه برکلی در کالیفرنیا در رشته الکترونیک و فیزیک پلاسما شد. در همین دوره نخستین انجمن اسلامی دانشجویان در این دانشگاه را ثبت کرد. همین فعالیت‌های ضد رژیم سبب شد تا بورسیه دولتی وی قطع گردد. در آذرماه ۱۳۴۱، نه سال پس از حادثه ۱۶ آذر در دانشگاه تهران، چمران در یادداشتی، به بیان خاطراتش از آن روز پرداخت که رد پای کمپین معروف دیس اینفورمیشن یا همان کمپین دروغ که تخصص ویژه سازمان امنیت شوروی بود، در آن به روشنی دیده می‌شود.

مصطفی چمران پس از اخذ مدرک دکترا با رتبه ممتاز در سال ۱۳۴۲ خورشیدی، به استخدام موسسه معتبر تحقیقاتی بل در ایالت نیوجوسی در آمریکا درآمد. محققان

این موسســه که نام آن از مخترع تلفن، الکســاندر گراهام بل گرفته شده است، هشت بار توانســته‌اند در نتیجه تحقیقاتشان در آزمایشــگاه‌های این موسسه جایزه نوبل فیزیک را دریافت کنند. با وجود چنین افتخار بزرگی که نصیب دکتر مصطفی چمران شــده بود تا رویای علمی زندگی‌اش را دنبال کند، وی با تحریکات ماموران کا گ ب و کنسول مصر در واشــینگتن که دولت متبوعش هم پیمان اتحاد جماهیر شوروی در نبرد با ایالات متحده آمریکا و اسرائیل بود، تصمیم گرفت پس از چند ماه کار در این آزمایشگاه از آنجا استعفا داده و به مصر برود تا دوره‌های چریکی برای مبارزه مسلحانه با رژیم شاه، امپریالیسم آمریکا و اسرائیل ببیند! مصطفی چمران پس از آن هیچگاه به عرصه‌های علمی و تحقیقاتی که رویای زندگی‌اش بود، بازنگشت.[۶۵]

همسر چمران تامسن هیمن که پروانه نامیده می‌شد یک دختر آمریکایی مسلمان بود. یک دختر به نام روشن و سه پسر به نام‌های رحیم، علی و جمال ثمره ازدواج آنها بود. همسر و فرزندانش را به کالیفرنیا فرستاد. پدر همسرش ناشری موفق در سانفرانسیسکو بود و امکانات مالی خوبی داشت و اینگونه چمران با خیال آسوده از بابت خانواده‌اش می‌توانست به مصر بازگردد و ماجراجویی‌های تروریستی‌اش را ادامه دهد. ابراهیم یزدی، دوست نزدیک و هم پیمان تشــکیلاتی مصطفی چمران و رئیس نهضت آزادی ایران در یادنامه‌ای برای دکتر مصطفی چمران که سال ۱۳۸۳ توسط انتشارات قلم در تهران منتشر شد، از آموزش مبارزات مسلحانه و جنگ‌های چریکی توسط همین به اصطلاح نهضت‌های آزادی بخش زیر نظر سازمان امنیت شوروی، پرده بر می‌دارد.[۶۶] به این ترتیب مصطفی چمران از مرداد ۱۳۴۳ تا خرداد ۱۳۴۵ خورشــیدی، مســول قرارگاه آموزش نظامی و چریکی ایرانیان در قاهره بود که زیر نظر افسران سازمان امنیت شوروی با همکاری دولت سوسیالیست جمال عبدالناصر در مصر تربیت می‌شدند تا به ایران اعزام شوند و جنگ‌های چریکی مسلحانه را علیه حکومت شاه ترتیب دهند. وی در اردیبهشت ۱۳۴۴ یک بار دیگر قاهره را به مقصد آمریــکا ترک نمود تا ترتیب انتقال خانواه خود را نیز به مصــر بدهد. در خرداد ۱۳۴۵، با پیدایش برخی مشکلات درون سازمانی و به خصوص قطع بودجه سازمان از سوی دولت مصر، قرارگاه آموزش نظامی چریک‌های ایرانی در قاهره تعطیل شد و چمران مجبور شد به کالیفرنیا باز گردد.[۶۶] ســال ۱۳۵۰ برابر با ۱۹۷۱ میلادی، امام موســی صدر در دیدار با مهندس بازرگان در تهران از وی خواســت تا یک مهندس مجرب را برای اداره یک دوره

مخفی آموزش چریکی، در غالب مدرسه صنعتی جبل عامل در شهر صور در جنوب لبنان، به وی معرفی کند. بازرگان بی‌درنگ به یاد دانشجوی قدیمی‌اش مصطفی چمران افتاد که تجربه اینگونه کارها را هم در مصر کسب کرده بود. چمران به درخواست استادش بازرگان از کالیفرنیا به لبنان رفت و در کنار امام موسی صدر سازمان حرکت المحرومین و پس از آن هم در سال ۱۹۷۴ میلادی نخستین گروه شبه نظامی و چریکی شیعه با نام جنبش امل را پایه گذاشت. این جنبش یکسال پس از آن در۱۹۷۵ میلادی از آتش افروزان جنگ داخلی لبنان بود که برای پانزده سال تا ۱۹۹۰ میلادی ادامه یافت. محمد نصرالله عضو هیئت رئیسه جنبش اَمل درباره حضور چمران در لبنان می‌گوید: «دکتر مصطفی چمران بر حسب خواست امام موسی صدر به لبنان آمد. همسر ایشان به همراه سه پسر و یک دخترش نیز به لبنان آمدند. اما به دلیل عدم وجود مدرسه برای آنان خانواده چمران نتوانست در لبنان زندگی کند. او از همسرش جدا شد تا با خانواده فقرا زندگی کند. می‌گفت من خاک کفش‌های فقرا هستم.»[۶۷]

در ۳۰ بهمن ۱۳۵۷ خورشیدی، یک هفته پس از پیروزی انقلاب اسلامی سوار بر هواپیمای اختصاصی که دولت حافظ اسد در سوریه، بزرگترین متحد اتحاد جماهیر شوروی در خاورمیانه، برای وی در لبنان فراهم کرده بود، به همراه نود و دو نفر از چریک‌های آموزش دیده تحت فرمانش در تهران به زمین نشست. مسافران این هواپیما با دستور نخست وزیر دولت موقت، مستقیم از فرودگاه مهر آباد راهی ساختمان مرکزی ساواک مستقر در خیابان سلطنت آباد شدند و نام پاسداران بر خودشان گذاشتند. مهندس بازرگان همان استاد دانشگاه تهران که بسیار هم به چمران علاقه داشت، حالا بعنوان نخست وزیر دولت موقت انتخاب شده بود. چمران با حکم بازرگان به عنوان مشاور نخست وزیر در امور انقلاب و سپس وزیر دفاع ملی برگزیده شد.[۶۸] یک روز پس از تسخیر سفارت آمریکا در سیزده آبان ۱۳۵۸، دولت موقت استعفا داد و بلافاصله دولت شورای انقلاب زیر نظر مستقیم اعضای شورای انقلاب شکل گرفت. در این دولت نیز مصطفی چمران همچنان با حکم روح الله خمینی بعنوان وزیر دفاع ملی به ادامه کار مشغول بود.[۶۹] در پی آغاز عملیاتی برای پاکسازی نیروهای وفادار به آیت الله طالقانی و مهندس بازرگان از سپاه پاسداران که سبب بالا گرفتن اختلاف بین چمران و خامنه‌ای شد، چمران از عضویت در سپاه و همچنین ازسمت وزارت دفاع استعفا داد و علی خامنه‌ای به جای وی وزیر دفاع در کابینه

دولت در شورای انقلاب شد.[۶۹]

پس از آن چمران کاندیدای نمایندگی مجلس شد و همزمان با راه اندازی ستاد جنگ‌های نامنظم و چریکی بیشتر وقتش را در جبهه‌های جنگ با دشمن بعثی عراق گذراند. با برگزاری نخستین انتخابات ریاست جمهوری درگیریهای داخلی بین انقلابیون اوج گرفت و همین امر سبب شده بود تا در بحبوحه جنگ با عراق، کابینه دولت وزیر جنگ نداشته باشد. شخصیت کاریزماتیک چمران و ارتباط ویژه و نزدیک وی با خمینی سبب شده بود تا وی عملاً در نقش وزیر دفاع غیر رسمی فعال باشد که این مساله خشم خامنه‌ای را به همراه داشت. در انتخابات مجلس اول درگیری‌های علی خامنه‌ای با مصطفی چمران نیز بالا گرفت. چمران و ابراهیم یزدی، از لیست ائتلاف بزرگ انتخاباتی که متعلق به جامعه روحانیت مبارز و حزب جمهوری اسلامی بود کنار گذاشته شدند و پس از آن به لیست ائتلاف گروه همنام که متعلق به نهضت آزادی بود پیوستند و به عنوان کاندیدای این تشکل از تهران به نخستین مجلس راه یافتند.

از سوی دیگر رقابت بین گروه‌های چریکی مسلح انقلابی سبب ساز بروز اختلافات شدید بین آنها شده بود. این درگیری‌ها بیش از هر جریان دیگری بین گروه چریکی محمد منتظری و گروه چریکی چمران دیده می‌شد که هر دو در کمپ‌های تروریستی سازمان امنیت شوروی در جنوب لبنان و سوریه آموزش دیده بودند. خامنه‌ای از همین اختلافات داخلی استفاده کرد و با نزدیک شدن به گروه محمد منتظری، از آنها برای سر به نیست کردن چمران استفاده کرد. در نهایت هم در ۳۱ خرداد ۱۳۶۰ خورشیدی، مصطفی چمران نخستین قربانی ترورهای زنجیره‌ای، بمب گزاری‌ها و مرگ‌های خاموش در سال ۱۳۶۰ خورشیدی بود که به سر به نیست شدن بسیاری از دشمنان و مخالفان سید علی خامنه‌ای انجامید. چمران که برای معرفی و توجیه فرمانده جدید محور دهلاویه به خط مقدم جبهه جنگ با عراق رفته بود، از پشت سر مورد هدف قرار گرفت و کشته شد. وزارت دفاع جمهوری اسلامی دلیل کشته شدن وی را اصابت ترکش خمپاره ۶۰ اعلام کرد اما واقعیت چیز دیگری بود. حسین بروجردی در کتاب پشت پرده انقلاب عنوان می‌کند که چمران را عوامل عباس آقازمانی معروف به ابوشریف کشته‌اند. از دلایلی مانند اینکه تیر از پشت به وی اصابت کرده و نیز تیر ژ۳ به او اصابت کرده است که سربازان ایرانی از آن استفاده می‌کرده‌اند با این توضیح که ارتشیان عراق اسلحه کلاشینکف داشتند. وی معتقد

است ابوشریف به دلیل کینه‌های باقیمانده از رقابت بین گروه‌های مسلح چریکی و انقلابی این کار را انجام داده اســت.[۷۰] این ادعا منطقی به نظر می‌رســد. چرا که عباس آقا زمانی به گروه محمد منتظری تعلق داشت و این گروه هسته اولیه سپاه پاسداران را شکل داده بود. در آن زمان تنش بین سپاه پاسداران تازه تشکیل و ستاد جنگ‌های نامنظم که گروه چمران آن را شــکل داده بودند به بالاترین حد خود رســیده بود. حتی فرمان خمینی که چمران و خامنه‌ای هر دو را بعنوان نمایندگان خود در شورای عالی دفاع معرفی کرده بود، کمکی به کاهش این تنش‌ها نکرد و در نهایت مرگ چمران بود که توانست این بحران را برای خامنه‌ای حل کند و عملاً نیروهای نظامی‌کشور تحت امر وی قرار گرفتند. سرلشگر علی شــمخانی، رئیس شــورای عالی امنیت ملی جمهوری اسلامی و وزیر سابق دفاع، در مصاحبه‌ای با صدا و ســیمای جمهوری اسلامی ناخواسته از خشم خود و دیگر گروه‌های مســلح انقلابی در سال‌های نخستین انقلاب نسبت به چمران پرده بر می‌دارد. وی عنوان می‌کنــد که در مصطفی چمران از حمایت رئیس جمهــور وقت، بنی‌صدر برخوردار بود و اسلحه و امکانات پیش رفته‌ای در اختیار وی و ستاد جنگ‌های نامنظم گذاشته شده بود که آرزوی دیگر گروه‌های نظامی دست‌رسی به آن سلاح‌ها بود و چگونه پس از کشته شدن چمران و انحلال ستاد جنگ‌های نا منظم مجموعه آن اسلحه‌ها نیز توسط گروه‌های رقیب به غنیمت گرفته شــد. در این مصاحبه شمخانی درجه عصبانیت خود و دیگر فرماندهان ســپاه را در آن سالها از اینکه چمران یک اسطوره و یک قهرمان ملی دیده می‌شد و همه حرف‌هایش خریدار داشــت و همه توجه‌ها روی او بود و کسی به حرف امثال شمخانی‌ها توجه نمی‌کرد، را به نمایش گذاشت.[۷۱] چمران یک نابغه فیزیک و ریاضیات بود که در اوج موفقیت در تار عنکبوتی شبکه‌های سازمان امنیت شوروی گرفتار آمد و در حالی که نام وی به عنوان یکی از بانیان اصلی ریخته شدن خون‌های بسیاری در ایران و در جنگ داخلی لبنان ثبت شده بود، مرد.

پس از چمران معاون وی سید مجتبی هاشمی فرماندهی ستاد جنگ‌های نامنظم را به عهده گرفت. وی که پیش از انقلاب عضو یگان ویژه کلاه سبزها در ارتش شاهنشاهی بود، در آستانه انقلاب از ارتش جدا شد و به عضویت کمیته استقبال از خمینی در بازگشت از فرانسه در آمد و در آن استقبال تاریخی شرکت نمود. پس از پیروزی انقلاب سید مجتبی هاشمی، به سرعت نیروهای انقلابی و پر شور منطقه ۹ تهران را سازماندهی کرده و کمیته

انقلاب اســلامی منطقه ۹ را تشکیل داد. با شــروع درگیری‌ها در کردستان، وی به همراه عده‌ای از افراد کمیته منطقه ۹ عازم کردستان شد و در آنجا با چمران روابط بسیار نزدیکی پیدا کرد. در پی شروع جنگ ایران و عراق گروه چمران و کمیته منطقه ۹ تهران به رهبری سید مجتبی هاشمی، ستاد جنگ‌های نامنظم را شکل دادند. در ادامه مرگ‌های مشکوک پس از ۱۳۶۰ خورشــیدی، ســید مجتبی هاشمی هم به سرنوشت چمران دچار شد و در حالی که از سال‌ها حضور در جبهه‌های جنگ جان سالم به در برده بود، در خانه خودش در خیابان وحدت اسلامی تهران (محله شاهپور سابق) در اردیبهشت ۱۳۶۴ خورشیدی توسط افراد ناشناس کشته شد. جمهوری اسلامی همانند بسیاری از مرگ‌های مشکوک ترور وی را به گردن ســازمان مجاهدین خلق انداخت.[۷۲] این در حالی بود که مرگ وی هیچ نفعی برای ســازمان مجاهدین نداشت و اساساً گروه چمران از حمایت بنی‌صدر، رئیس جمهور برکنار شــده و همچنین ســازمان مجاهدین خلق که طرفداران بنی‌صدر بودند، برخوردار بود. اما ترور مجتبی هاشمی، این جانشین توانمند چمران، از تعداد دشمنان خامنه‌ای کم می‌کرد. در آبانماه ۱۳۸۸ خورشــیدی برابــر با نوامبر ۲۰۰۹ میلادی، در هیاهوی جنبش بزرگ اعتراضی و سبز مردم ایران، سید مرتضی هاشمی پسر کوچک سید مجتبی هاشمی و همسرش که در همان ایام پیگیر پرونده ترور مشکوک پدر بودند در خانه شخصی‌شان در تهران سر بریده شد.[۷۳]

دکتر مصطفی چمران به همراه معاونش سید مجتبی‌هاشمی در ستاد جنگ‌های نامنظم

صادق قطب‌زاده، جاسوس شوروی که به اتهام جاسوسی برای آمریکا اعدام شد

در کتاب خاطرات هاشمی رفسنجانی با عنوان پس از بحران آمده است: «سه شنبه ۱۰ فروردین ۱۳۶۱ آقای ری‌شهری، خبر کشف توطئه‌ای از طرف یکی از چهره‌های مطرود را با حمایت آمریکا، علیه انقلاب و سوء قصد به جان امام و سران کشور داد که قرار است با توقیف عوامل آن سرکوب شود. اشاره به توطئه براندازی توسط صادق قطب‌زاده با حمایت مالی آیت الله سید کاظم شریعتمداری.» هاشمی رفسنجانی در همین کتاب نوشته است: شنبه چهارم اردیبهشت ۱۳۶۱ خورشیدی من پیشنهاد عفو متهمان کودتا از جمله صادق قطب‌زاده را دادم.[۷۴] قطب‌زاده بخشـــیده نشد و در ۲۴ شهریور ۱۳۶۱ در زندان اوین اعدام شـــد چرا که فرمان اعدام وی از مســـکو و توسط شورای مرکزی حزب کمونیست شوروی صادر شـــده بود و برگشت پذیر نبود. به همین راحتی طومار زندگی پر فراز و نشیب یکی از نزدیکترین یاران خمینی که در سال‌های نخست انقلاب نام وی همه جا شنیده می‌شد، در هم پیچیده شد.

صادق قطب‌زاده در بهمن سال ۱۳۱۵ خورشیدی برابر با ۱۹۳۷ میلادی در اصفهان به دنیا آمد. پدر وی تاجر موفق چوب و الوار و از ســـرمایه‌داران بازار اصفهان بود. در هفده ســـالگی‌اش که با ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ همزمان شـــده بود، با پیوســـتن بـــه جبهه ملی ایران فعالیت‌های سیاسی‌اش را آغاز کند. سپس در دانشگاه عضو انجمن‌های اسلامی شد و ثمره فعالیت‌های دانشجویی‌اش دوبار دستگیری و زندان بود. در سال ۱۳۳۷ خورشیدی در حالی که ۲۲ سال داشت، پس از دریافت دانشنامه لیسانس برای ادامه تحصیل به آمریکا رفت. وی در شهریور ۱۳۳۹، همزمان با تجدید فعالیت جبهه ملی دوم به همراه هفده نفر دیگر از دانشجویان ایرانی که همه آنها هم همانند وی با بورسیه حکومت شاه در آمریکا مشغول تدریس بودند، در برابر ساختمان سازمان ملل در نیویورک تظاهراتی علیه شاه ترتیب دادند. صادق قطب‌زاده، ابراهیم یزدی، مصطفی چمران و بســـیاری دیگر از دانشجویان دانشگاه تهران در همین زمان با استفاده از بورسیه‌های حکومتی که اساتیدی چون مهندس مهدی بازرگان برای آنها فراهم می‌کردند، توانسته بودند به بهترین دانشگاه‌های آمریکا و اروپا راه یابند و از همین فرصت هم علیه حکومت شـــاه استفاده می‌کردند. قطب‌زاده در دانشکده

خدمات بین‌المللی ادموند والش از زیر مجموعه‌های دانشگاه جرج تاون در شهر واشینگتن دی سی به تحصیل در رشته روابط بین‌الملل پرداخت. در دی ماه ۱۳۳۲ خورشیدی، به همراه دوستانش مخفیانه در مراسم جشنی که از سوی اردشیر زاهدی، سفیر وقت ایران در آمریکا و شهناز پهلوی، در هتل استتلر واشنگتن برگزار شده بود، حاضر شدند و با سر دادن شعار علیه شاه و درگیری با مهمانان مراسم را به هم زدند. قطب‌زاده در این مراسم به صورت اردشیر زاهدی سفیر ایران که برای گفتگو و آرام کردن این جوانان جلو آمده بود، سیلی زد. بر پایه اسناد این دانشگاه، اجازه ادامه تحصیلات دانشجویی به علت عدم حضور در کلاس‌های درس و عدم شرکت در امتحانات به وی داده نشد و ویزای دانشجویی‌اش تمدید نگردید. دلیل اصلی این عدم حضور، فعالیت‌های شبانه‌روزی سیاسی وی بود. پاسپورت ایرانی وی نیز در پی فعالیت‌های رادیکال وی علیه حکومت شاه باطل و در سال ۱۳۴۱ خورشیدی، قطب‌زاده ناچار به ترک خاک ایالات متحده آمریکا شد. در همین دوران با به قدرت رسیدن حزب بعث در سوریه با حمایت مستقیم سازمان امنیت شوروی، حکومت جدید سوسیالیستی در سوریه برای صادق قطب‌زاده و ابراهیم یزدی پاسپورت این کشور را فراهم کرد تا آنها بتواند به راحتی در منطقه خاورمیانه، شمال آفریقا و آسیا سفر کرده و مخالفین شاه ایران را سازماندهی کنند. قطب‌زاده در این دوران روابط بسیار نزدیکی هم با امام موسی صدر داشت و نفوذ صدر در حکومت سوسیالیست سوریه امکان تهیه پاسپورت سوری را برای وی ایجاد کرده بود.[۷۵] روابط قطب‌زاده با خمینی هم بسیار گرم و نزدیک بود. این ارتباط به روزهای نخست تبعید خمینی از ایران به ترکیه پس از حوادث ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ خورشیدی باز می‌گشت. خمینی در ۱۳ آبانماه ۱۳۴۳ به ترکیه تبعید شد و کمتر از یکسال پس از آن با تلاش فراوان قطب‌زاده و تعدادی دیگر از فعالین سیاسی آن سال‌ها به همراه پسرش مصطفی در ۱۳ مهرماه ۱۳۴۴ خورشیدی برابر با پنجم اکتبر ۱۹۶۵ میلادی از ترکیه به بغداد رفت و در حالی که هیچ استقبال کننده‌ای در فرود گاه بغداد منتظر خمینی و پسرش نبود، یک تاکسی کرایه کردند و راهی شهر کاظمین شدند و در نهایت شهر نجف را به عنوان محل زندگی انتخاب کرد و برای سیزده سال یعنی تا ۱۳ مهرماه ۱۳۵۷ در این شهر دوران تبعید را سپری کرد.[۷۶] یکی از نخستین ملاقات کنندگان وی در نجف صادق قطب‌زاده بود. در آن دوران صادق قطب‌زاده به همراه مصطفی چمران و ابراهیم یزدی، با هماهنگی مهدی بازرگان، شاخه برون مرزی نهضت آزادی را

پایه گذاری کردند و به فعالیت مسلحانه علیه حکومت شاه روی آوردند. نقش قطب‌زاده در این کمپ‌های نظامی عقیدتی سازمان امنیت شوروی در مصر، سوریه و لبنان شناسایی، تایید و جذب جوانان مستعد بود که عمدتا از بین دانشجویان ایرانی و طلاب علوم دینی در خارج از کشور انتخاب می‌شدند. چمران مدیریت بخش نظامی مربوط به داوطلبان ایرانی را به عهده داشت. بخش عقیدتی و ایدئولوژی در این دوره‌های فشرده آموزشی زیرنظر کارشناسان و افسرانی از سازمان امنیت شوروی با نویسندگان مارکسیستی همچون منیر شفیق و مترجمانی از جمله علی جنتی بود. بسیاری از افرادی که در اطراف خمینی در سیزده سال اقامت در نجف و ۱۱۶ روز اقامت در نوفل لوشاتو فرانسه، دیده می‌شدند، در این کمپ‌های آموزش نظامی و عقیدتی سازمان امنیت شوروی تعلیم دیده بودند. ابراهیم یزدی که در کابینه نخست دولت موقت معاون نخست وزیر در امور انقلاب بود و سپس وزیر امورخارجه شد. مصطفی چمران که ابتدا در سازماندهی سپاه پاسداران نقش داشت، وزیر دفاع در کابینه دولت موقت و پس از آن وزیر دفاع در کابینه شورای انقلاب بود. صادق طباطبائی که خواهر زاده امام موسی صدر بود و بعنوان رابط حکومت سوسیالیست سوریه با خمینی و اطرافیان وی ایفای نقش می‌کرد. این نزدیکی تا آنجا پیش رفت که خواهر وی با احمد، پسر خمینی ازدواج کرد. وی پس از انقلاب سخنگوی دولت موقت و یکی از معاونان نخست وزیر بود. صادق قطب‌زاده هم که در این جمع از همه بیشتر به خمینی نزدیک بود، در هواپیمای بازگشت به تهران در ۱۲ بهمن ۱۳۵۷ در صندلی کنار خمینی نشسته بود.

صادق قطب زاده در کنار روح الله خمینی در هواپیما از فرانسه به تهران - ۱۲ بهمن ۱۳۵۷

قطــب‌زاده در ابتدا به عنوان مدیر عامل ســازمان رادیو و تلویزیون ملی ایران پس از انقلاب به کار پرداخت. در دوران مدیریت وی به دلیل حجم بسیار زیاد برنامه‌های مذهبی و حضور فراوان ملاها در تلویزیون ایران که برای مردم ایران در آن دوران تازگی داشــت، حتی رســانه‌های معتبر بین المللی همچون نیویورک تایمز هم تلویزیون تحت مدیریت وی را ملاویزیــون می‌نامیدند.[۷۷] اما مهمترین بخــش از تاریخ انقلاب که چهره قطب‌زاده را به رســانه‌های بزرگ کشاند، مربوط به حوادث پس از حمله به سفارت ایالات متحده و اشــغال آن در آبانماه ۱۳۵۷ بود که به اســتعفای دولت موقت منجر شد. بلافاصله پس از استعفای دولت موقت، دولت شورای انقلاب تشکیل شد و ابتدا بنی‌صدر وزیر امورخارجه در این دولت بود، اما خیلی زود استعفا داد تا خود را برای ریاست جمهوری کاندیدا کند و به جای وی قطب‌زاده وزیر امور خارجه دولت شورای انقلاب شد. در این دوران بسیاری از مردم دنیا هر شب به صفحات تلویزیون خود چشم می‌دوختند تا آخرین اخبار را از وضعیت دیپلمات‌های به گروگان گرفته شده آمریکایی در ایران انقلابی ببینند و بشنوند. قطب‌زاده در مقام وزیر خارجه جمهوری اســلامی چهره‌ای بود که آن روزها بسیار دیده می‌شد. اما قطب‌زاده ناگهان محو شد و دیگر کسی از او چیزی نشنید تا اینکه خبر اعدام وی با پوششی بسیار محدود در ۲۴ شهریور ۱۳۶۱ خورشیدی برابر با ۱۵ سپتامبر ۱۹۸۲ میلادی، منتشر شد و بلافاصله به بایگانی تاریخی رفت.

اســناد محرمانه سازمان اطلاعات و امنیت کشور، ساواک، که پس از انقلاب به دست انقلابیون افتاد، درجه حساســیت نیروهای امنیتی شاه را نسبت به فعالیت‌های قطب‌زاده نشان می‌داد و اینکه چگونه در تعقیب وی بودند. در سال ۱۳۴۶، وی یک بار دیگر با دریافت ویزا به آمریکا بازگشت اما ویزای وی تمدید نشد و به ناچار به کانادا رفت. در سال ۱۳۴۹ خورشــیدی، به اروپا رفت و پس از آن مرکز فعالیت‌های وی در اروپا و خاورمیانه بود. در این دوران قطب‌زاده در کنار عضویت در شاخه برون مرزی جبهه ملی و نهضت آزادی در انجمن اسلامی دانشجویان در اروپا و نهضت مقاومت ملی فلسطین نیز فعالیت می‌کرد. در آرشــیو مرکز اسناد انقلاب اســلامی به اینکه تلاش‌های سیاسی قطب‌زاده از دید ماموران سازمان امنیت ایران، ساواک، پنهان نمانده بود اشاره شده است. در دهه پنجاه خورشیدی در گزارش‌های متعدد ساواک از وی به عنوان رهبر مذهبی دانشجویان اسلامی در پاریس یاد شــده است.[۷۸] ساواک در ســال ۱۳۵۳ برادر وی را دستگیر کرد تا از این طریق بتواند

قطب‌زاده را به چنگ بیاورد. بر اساس یکی از اسناد ساواک در سال ۱۹۶۹ میلادی برابر با ۱۳۴۷ خورشیدی، ساواک فردی به نام بولیک خان را در فرانسه مامور می‌کند تا قطب‌زاده را از پای در آورد که این توطئه فاش شد و ناکام ماند.[۷۹] وی برای در امان ماندن از ماموران ساواک، از اسامی مستعار متعددی استفاده می‌کرد از جمله فانی و یا قدسباده اصفهانی که در آرشیوهای ساواک اسناد آن موجود است.[۸۰] ابراهیم یزدی در مصاحبه‌ای با روزنامه همشهری در تاریخ ۲۲ فروردین ۱۳۸۲، صادق قطب‌زاده را موسس نهضت آزادی ایران در واشینگتن نامید. در این مصاحبه از ابراهیم یزدی با عنوان یک سوسیالیست خداپرست نام برده شده است.[۸۱] قطب‌زاده نیز خود را متعلق به همین گروه سوسیالیست‌های خداپرست می‌دانست که در عین اعتقاد به اسلام و تشیع، عمیقا به سوسیالیسم باور داشت. در سفرهای اروپایی پیش از انقلاب با احزاب و محافل مارکسیست و چپ ارتباطات فراوانی داشت از جمله با سران احزاب کمونیست فرانسه و ایتالیا و همچنین با سرویس مخفی کشور لیبی نیز همکاری نزدیک برقرار کرده بود.[۸۲]

اما نقاط مبهم فراوانی در زندگی قطب‌زاده وجود داشت که تا زمان انتشار کتاب خاطرات ولادیمیر کوزیچکین، افسر سازمان امنیت شوروی، کا گ ب، که تحت پوشش دیپلمات در سال‌های منتهی به انقلاب اسلامی و نخستین سالهای پس از پیروزی انقلاب در سفارت شوروی در ایران مستقر بود، مخفی باقی ماند. کوزیچکین فصل پانزدهم کتاب خاطراتش را به داستان زندگی قطب‌زاده اختصاص داده است که شرح مفصلی از روابط قطب‌زاده با سازمان امنیت شوروی و نقش کا گ ب در سند سازی و توطئه برای اعدام وی می‌باشد. این بخش از خاطرات افسر سازمان امنیت شوروی بسیاری از پرسش‌های بی‌پاسخ مانده در مورد زندگی قطب‌زاده و تاریخ انقلاب ایران را بیان می‌کند. ولادیمیر کوزیچکین در این کتاب با عنوان، درون کا گ ب: زندگی من بعنوان جاسوس شوروی، اسرار زندگی، مبارزه و مرگ صادق قطب‌زاده و ارتباط وی را با سازمان امنیت اتحاد جماهیر شوروی، اینگونه بیان می‌کند:

«در پایان ماه نوامبر ۱۹۷۹ میلادی، صادق قطب زاده به عنوان وزیر امور خارجه ایران انتخاب شد. قطب‌زاده برای نخستین بار وقتی در صفحه رسانه‌های بین المللی ظاهر شد که به پاریس رفت تا به تیم خمینی ملحق شود. اما برخی از افراد مرتبط با منافع اتحاد جماهیر شوروی بسیار زودتر از این تاریخ، قطب‌زاده را می‌شناختند. در سال‌های نخست

دهه شـــصت میلادی، صادق قطب‌زاده که جوانکی گســـتاخ و پیرو مد روز بود، برای ادامه تحصیـــل به ایالات متحده رفت. خیلی زود تحت تاثیر ایدئولـــوژی چپ که آن‌روزها بین جوانان ایرانی که برای ادامه تحصیل به بیرون کشور می‌رفتند، طرفدار داشت، قرار گرفت. در همین دوران قطب‌زاده توجه ســـازمان اطلاعات نظامی اتحاد جماهیر شوروی، جی آر یو، را جلب کرد که برای شکار دانشجویان چپ گرا، طعمه به قلاب‌هایشان زده بودند و به ماهیگیری مشغول بودند. جذب قطب‌زاده برای آنها اصلا کار سختی نبود و وی به راحتی دعوت به همکاری با این ســـازمان امنیتی شوروی را پذیرفت. وی آمادگی کامل داشت تا به شوروی به عنوان سنگر کمونیسم بین‌الملل کمک کند. مدتی بعد بین قطب‌زاده و جی آر یو، اصطکاک پیش آمد. ســـازمان جی آر یو می‌خواست تا این مهره جدید پس از پایان تحصیلاتش در خاک ایالات متحده آمریکا بماند و همانجا به کار و زندگی مشـــغول شود و دســـتورات سازمان امنیت ارتش شوروی را دنبال کند. در این صورت این سازمان برای معرفی و نفوذ دادن مامور خود (صادق قطب‌زاده) به خاک دشمن اصلی‌اش، ایالات متحده، مشـــکلی نداشـــت، چرا که وی همانجا درس خوانده بود، زندگی کرده بود و کار می‌کرد و کمتر کسی به وی مشکوک می‌شد. اما قطب زاده طرح و برنامه‌های دیگری در سر داشت.

او علاقمند بود که به اتحاد جماهیر شـــوروی برود و تحصیلاتش را آنجا ادامه بدهد. این موضوع باعث شد تا جی آر یو خودش را مقداری عقب بکشد. ماموران سازمان امنیت شـــوروی که در ارتباط مســـتقیم با قطب‌زاده بودند، تلاش کردند تا وی را قانع کنند که تصمیم شـــتاب زده‌ای گرفته اســـت ولی وی مصمم بود خواســـته خودش را دنبال کند. فشـــارهای سازمان امنیت شوروی تا مرحله‌ای پیش رفت که قطب‌زاده را تهدید کردند تا از تصمیم خودش منصرف شده و اوامر آنها را دنبال کند. این تهدیدها سبب درگیری بین قطب‌زاده و مامور مســـتقیم وی از سازمان امنیت شوروی شد و تا آنجا پیش رفت که وی دیگر حاضر به همکاری با روس‌ها نبود. دوران رومانتیک قطب‌زاده با کمونیست‌ها به سر آمده بود. پس از آن وی به عنوان یک دانشجوی همیشگی به تحصیل ادامه داد تا زمانی که فرصتی پیش آمد تا به تیم خمینی بپیوندد. در نخستین روزهای قطب‌زاده در مقام وزیر امور خارجه ایران، کینه وی علیه اتحاد جماهیر شـــوروی در بالاترین شکل ممکن نمایان شد. حالا قطب‌زاده شانس آن را پیدا کرده بود تا عقده حقارتی را که در دوران جوانی بر وی تحمیل شده بود، خالی کند. در دورانی که ملاها در ایران انقلابی کمپین بزرگی علیه ایالات

متحده آمریکا به راه انداخته بودند، قطب‌زاده کمپین خودش را علیه اتحاد جماهیر شوروی شروع کرد. در آغاز حملات دیپلماتیکی نسبت به شوروی به انجام رساند اما وقتی درجه احساسات و عصبانیتش بالاتر رفت، به انتشار بیانیه‌های جدی علیه شوروی در رسانه‌ها اقدام کرد. در همان روزهای نخست شروع به کار، تصمیم گرفت وضعیت تمام ماموران و نمایندگان اتحاد جماهیر شوروی در ایران را دوباره بررسی کند. قطب‌زاده می‌خواست بداند برای چه اتحاد جماهیر شوروی تعداد زیادی ملک و املاک در تهران و در ایران دارد و از این اماکن چه استفاده‌ای می‌کند. چرا شوروی دو کنسولگری جداگانه دارد؟ چرا تعداد پرسنل سفارت شوروی در تهران بسیار بیشتر از تعداد پرسنل سفارت ایران در مسکو است؟ او کسی بود که مطرح می‌کرد باید همه این موارد متعادل شوند. مسکو از این درخواست تغییرات اصلا خوشش نمی‌آمد و گفتگوهای پشت پرده برای رام کردن این مامور سابق که حالا به دنبال کینه جویی گذشته بود، آغاز شد. همه این تلاش‌ها نتوانست قطب‌زاده را به زانو در آورد. وزارت امور خارجه ایران، بیانیه‌های پی در پی درباره دخالت شوروی در افغانستان صادر می‌کرد که تنها اعلام مخالفت با سیاست‌های اتحاد جماهیر شوروی بود، بلکه لحن تهدید آمیز هم داشت و شوروی را به داشتن ارتباط با حزب توده در چهارچوب همکاری‌های تجاری متهم می‌کرد. در نهایت، در ماه جولای سال ۱۹۸۰ میلادی (تیرماه ۱۳۵۹ خورشیدی)، قطب‌زاده به صراحت درخواست کرد که اتحاد جماهیر شوروی تعداد دیپلمات‌هایش را در سفارت شوروی در تهران تا سیزده نفر کاهش دهد. از دید شوروی این نقض فاحش روابط دوستانه دیپلماتیک بود اما کسی نمی‌توانست کاری برای حل این مشکل انجام دهد. پس از چانه زنی‌های فراوان در سفارت شوروی بین ماموران وزارت امورخارجه، افسران کا گ ب و ماموران جی آر یو، تصمیم گرفته شد تا این کاهش تعداد نفرات بین هر سه مجموعه، یعنی وزارت خارجه، سازمان امنیت شوروی و سازمان اطلاعات ارتش شوروی تقسیم شود. قطب‌زاده باز هم راضی نشده بود و نتیجه دلخواه را از این کاهش تعداد دیپلمات‌های شوروی نگرفته بود. در واقع تعداد زیادی از سمت‌ها و پست‌های سازمانی در سفارت بودند که عنوان دیپلماتیک نداشتند و بخش عمده کاهش نیرو متوجه آنها شده بود. این وضعیت سبب شد تا سازمان امنیت شوروی، کا گ‌ب، مجبور شود ماموران بی‌خاصیت را که فقط مشغول گذراندن دوره خارج از کشور بودند، به خانه باز گرداند. اگر چه این اقدام قطب‌زاده یک خدمت ناخواسته در حق شوروی بود، اما این رفتار

از طرف وزارت خارجه یک کشـــور کوچک همسایه، توهین آمیز و غیر قابل قبول بود. در نهایت کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی به سازمان امنیت شوروی، کاگ‌ب، دستور داد تا گام‌های لازم برای ســـرنگونی وزیر امور خارجه جمهوری اســـلامی صادق قطب‌زاده برداشته شود. به طور ناگهانی در آگوست ۱۹۸۰ میلادی، قطب‌زاده از سمت خود بر کنار شد، در حالی که هنوز کا گ ب علیه وی اقدام نکرده بود. قطب‌زاده از فضای سیاسی ناپدید شد، اما مسیری که شروع کرده بود ادامه یافت و در سپتامبر ۱۹۸۰ میلادی، کنسولگری شوروی در رشت تعطیل شد. با وجودی که قطب‌زاده از کار بر کنار شده بود، دستور کمیته مرکزی به کا گ ب برای نابودی وی، به قدرت خود باقی بود. دستور، دستور بود و اقدامات لازم به انجام رسید.

برنامه این بود که به مســـئولین حکومت ایران این خبر برســـد که صادق قطب‌زاده جاسوس سازمان امنیت آمریکا، سی آی‌ای است. با کمک حزب توده ایران این کار به انجام رسید. با توجه به اینکه قطب‌زاده در ایالات متحده آمریکا چند سالی را سپری کرده بود، کار ســـختی نبود تا به دست اندرکاران حکومت ایران به دروغ بقبولانیم که وی جاسوس آمریکا اســـت. در نهایت در ماه آپریل ۱۹۸۲ میلادی، قطب‌زاده به اتهام توطئه علیه رژیم دســـتگیر شد. زمانی که وی در زندان بود، کا گ ب اقدام دیگری علیه وی صورت داد که آخرین میخ را بر تابوت وی کوبید. یک سند ساختگی که به نظر برسد نامه به رمز نوشته شده از طرف سی آی‌ای برای مامور این سازمان در تهران می‌باشد، در مرکز سازمان امنیت شـــوروی در ایران تهیه شد. در این سند جعلی از کدهای بسیار ساده‌ای استفاده شده بود که هر کارشناس ساده‌ای بتواند آن کدها را رمز گشایی کند. اسم قطب‌زاده در سند جعلی وجود نداشت اما اینگونه توضیح داده شده بود که مامور مخفی و بسیار ارزشمند سازمان امنیت آمریکا در ایران، قطب‌زاده می‌باشد. این نامه جعلی در بین کاغذهای سفید در یک بسته به نسبت بزرگ و چشمگیر گذاشته شد. جعبه زیر یک باجه تلفن در نزدیکی پمپ بنزینی در خیابان تابنده در شمال تهران جاسازی شده بود به شکلی که کاملا قابل دیده شدن بود. یکی از افسران ما در کا گ ب، با سرویس خنثی سازی بمب تماس گرفت و به عنوان یک ناشناس به زبان فارسی گزارش داد که شاهد بود فردی مشکوک بسته‌ای را زیر جعبه تلفن جاسازی کرده است. آن روزها احتمال خراب کاری و بمب گزاری در پمپ‌های بنزین زیاد بود. بسته جاسازی شده توسط کا گ ب به سرعت کشف شد. قطب‌زاده هم در

سپتامبر ۱۹۸۲ اعدام شد.»[۸۳]

قطب‌زاده با حکم محمد محمدی ری‌شهری، که خود از پرورش یافتگان سازمان امنیت شوروی در دانشگاه پاتریس لومومبا در مسکو می‌باشد، در زندان اوین به اعدام محکوم شد. هاشمی رفسنجانی در کتاب خاطراتش از سال ۱۳۶۱ خورشیدی با عنوان پس از بحران، در بخش مربوط به روز سه‌شنبه دهم فروردین ماه می‌نویسد: «آقای ری‌شهری خبر کشف توطئه‌ای از طرف یکی از چهره‌های مطرود را با حمایت آمریکا، علیه انقلاب و سوء قصد به جان امام و سران کشور داد که قرار است با توقیف عوامل آن سرکوب شود. اشاره به توطئه براندازی توسط صادق قطب زاده با حمایت مالی آیت الله سید کاظم شریعتمداری»[۸۴]

دیگر اسناد تاریخی، نوشته‌های کوزیچکین، مامور سابق سازمان امنیت شوروی را در مورد زندگی و مرگ صادق قطب‌زاده کاملا تایید می‌کند. از جمله اینکه کوزیچکین از نقش حزب توده در دستگیری قطب‌زاده پرده برداشت. بعدها معلوم شد، سرهنگ بیژن کبیری، فرمانده یگان کلاه سبزها که نقش فرماندهی را در عملیات به دام انداختن قطب‌زاده ایفا کرد، از افسران حزب توده بود. وی در جریان انقلاب اسلامی پادگان کلاه سبزها را که از

صادق قطب‌زاده و امام موسی صدر، هر دو روابط بسیار نزدیکی با سازمان امنیت شوروی داشتند.

وفادارترین نیروها به شـــاه در کنار گارد جاویدان بودند، بدون درگیری به انقلابیون هدیه کرده بود. یک ســـال پس از اعدام قطب‌زاده، ســـرهنگ بیژن کبیری دســـتگیر و به اتهام عضویت در شـــبکه مخفی افســـران حزب توده، در تاریخ ۶ اسفند ۱۳۶۲ به حکم حجت الاسلام علی یونسی که معاون محمدی ری‌شهری در وزارت اطلاعات بود، اعدام شد. علی یونسی، خود از ماموران تعلیم دیده در کمپ‌های آموزش نظامی و عقیدتی زیر نظر سازمان امنیت شوروی در لبنان در گروه معروف به گروه محمد منتظری بود.

بازی پیچیده شـــطرنج روس‌ها در دوران جنگ سرد از هیچ قاعده اخلاقی و انسانی تبعیت نکرده است و وفاداری مارکسیست‌ها را به شعار هدف وسیله را توجیه می‌کند، نشان می‌دهد. افراد و کشورها برای آنها تنها مهره‌های پیاده در صفحه شطرنجی هستند که به بازی گرفته می‌شـــوند و در مواردی تا بالای صفحه ســـیاه و سفید شطرنج پیش می‌روند، اما در نهایت همه‌شـــان باید قربانی شوند تا یکی از آنها با رسیدن به خانه آخر وزیر بشود. مصطفی چمران، صادق قطب‌زاده، محمد منتظری، بیژن کبیری، حزب توده و بســـیاری دیگـــر از افراد و گروه‌ها که همگی ارتباط و همکاری نزدیک با ســـازمان امنیت شـــوروی داشتند، در خانه آخر این بازی قربانی شدند تا علی خامنه‌ای، محمد موسوی خوئینی‌ها و محمد محمدی ری‌شهری وزیر و فیل بازی بشوند. این بازی خونین همچنان بیش از سه دهه است که در ایران و دیگر نقاط جهان ادامه دارد و قربانی می‌گیرد.

فصل دوم

خامنه‌ای مشهورترین فارغ التحصیل دانشگاه کا گ ب

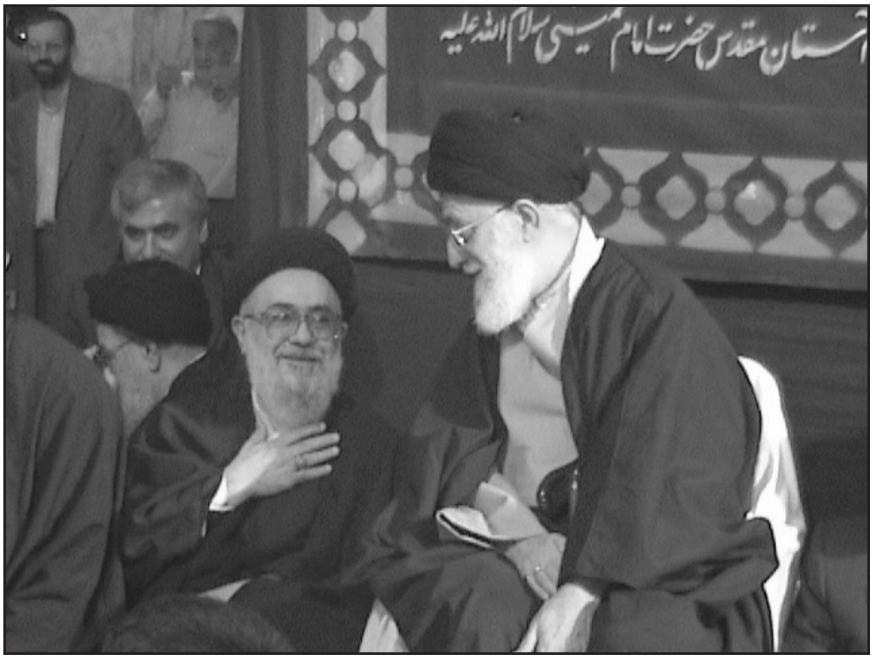

در تمام سال‌های پس از پیروزی انقلاب اسلامی در بهمن ۱۳۵۷، همیشه این پرسش بزرگ مطرح بوده است که آیا روحانیون انقلابی به تنهایی می‌توانسته‌اند بدون حمایت ابرقدرت‌های شرق و غرب در اوج تنش‌های جنگ سرد، طراح و مجری چنین انقلابی باشند. بدون شک پاسخ منفی بود، اما کمپین معروف دیس اینفورمیشن شوروی یا همان کمپین دروغ و شایعه، همه نگاه‌ها را به سوی ایالات متحده آمریکا و انگلستان به عنوان

حامی روحانیون انقلابی در ایران چرخاند. شـــاید یکی از دلایل عدم توجه کافی به نقش ابرقدرت شرق در شکل گیری انقلاب هم همین کمپین دروغ بود که توسط سازمان امنیت شوروی هدایت می‌شد. واقعیت این است که روحانیون انقلابی تنها نبودند و برنامه‌ریزی‌های سازمان امنیت شوروی برای تربیت نسل جدیدی از طلبه‌های علوم اسلامی که دید مثبتی به آرمان‌های اتحاد جماهیر شوروی داشته باشند، بیست سال پیش از وقوع انقلاب اسلامی آغاز شـــده بود. در سال ۱۳۳۷ خورشـــیدی، با تشکیل نخستین حزب سیاسی متعلق به روحانیون شیعه در عراق، مرحله اجرایی این طرح کلید خورده بود. در سال ۱۹۶۰ میلادی، سازمان امنیت شوروی دانشگاه پاتریس لومومبا را برای تربیت نیروهای وفادار به شوروی از دیگر کشورها تاسیس کرد و در سال ۱۹۶۴ میلادی نخستین گروه از طلبه‌های شیعه علوم دینی از ایران و خاورمیانه به مسکو جهت تحصیل در دانشگاه پاتریس لومومبا اعزام شدند. ســـید علی خامنه‌ای و سید محمد موسوی خوئینی‌ها از نخستین فارغ التحصیلان ایرانی این دانشگاه بودند. در این فصل با تعدادی از فارغ التحصیلان ایرانی دانشگاه سازمان امنیت شوروی که در تثبیت انقلاب اسلامی نقش داشته‌اند، آشنا می‌شویم.

تمام مردان کا گ ب در ایران:
محافظه کاران، اصلاح طلبان و نئو محافظه کاران

در فوریه ســـال ۲۰۱۲ میلادی، یک ویدیوی ســـه دقیقه‌ای خبری از شـــبکه دولتی تلویزیون روســـیه انگیزه آغاز پژوهشی بود که به نگارش کتاب رفیق آیت الله منجر شد.[۱] همان سال تیمی از استادان دانشگاه امنیت ملی و سیاست خارجی واشینگتن و دانشگاه ایالتی تگزاس جهت تهیه مدارکی در مورد فارغ التحصیلان ایرانی دانشگاه پاتریس لومومبا راهی مســـکو شدند. حتی تصور اینکه از امنیتی‌ترین دانشگاه جهان که متعلق به سازمان امنیت شوروی بوده است بتوان سندی به دست آورد، غیر ممکن به نظر می‌رسید، اما این تیم تحقیقاتی با دست پر بازگشتند. آنها موفق شدند مقدار زیادی اسناد و مدارک دست اول از آرشیو این دانشگاه رمزآلود به دست آورند که برای نخستین بار در این کتاب منتشر می‌شـــود. یکی از با ارزش‌ترین ســـندهای به دســـت آمده از این دانشگاه فهرستی از فارغ التحصیلان ایرانی دانشگاه پاتریس لومومبا از آغاز به کار آن در فوریه ۱۹۶۰ میلادی تا به امروز می‌باشد. وجود اسامی برخی چهره‌های ایرانی شناخته شده در این فهرست شگفت

آور بود، از جمله سید علی خامنه‌ای رهبر و ولی فقیه جمهوری اسلامی، محمد موسوی خوئینی‌ها دبیر کل مجمع روحانیون مبارز و رهبر اصلاح طلبان حکومتی، محمد درونپرور یا همان محمد ری‌شهری نخستین وزیر اطلاعات، محمد علی نظران ریاست دفتر عمومی حفاظت اطلاعات فرماندهی کل قوا، زرتشت اعتمادزاده فرزند به آذین، کامران دانشجو رئیس ستاد انتخابات وزارت کشور در خرداد ۱۳۸۸ خورشیدی و وزیر علوم کابینه دوم احمدی نژاد، محمود ملاباشی معاون امور آموزشی وزارت علوم و ارسلان قربانی معاون امور بین الملل وزارت علوم در کابینه دوم احمدی‌نژاد و بسیاری افراد سر شناس دیگر.[۲]

اینکه گروهی از مسئولین عالی‌رتبه حکومتی در جمهوری اسلامی، همگی فارغ‌التحصیل دانشگاه پاتریس لومومبا باشند، چندان نباید حیرت انگیز باشد. ماجرا وقتی

Фамилия	Имя	Специальность	Дата окончания	Факультет
ЧАИГИЯН МАСУД		Физика Физ	27.07.1965	Физико-математических и естественных наук
МЕЛЛАТ ИРАДЖ		Строительство	27.07.1966	Инженерный
ФАРАНГИС МАРАГЕН		Международное	27.07.1966	Экономики и права
РАДПУР НИНА		Лечебное дело	27.07.1967	Медицинский
АКБАР ХАДДАД		Энергомашинос	27.07.1968	Инженерный
АХВЕРДЯН МАТЕВОС СУРЕНОВИЧ		Энергомашинос	27.07.1968	Инженерный
ЗИЯУДДИН ХОССЕЙНИ		История ИФ	27.07.1968	Историко-филологический
МОХАМЕД МУСАВИ		Филология ИФ	27.07.1968	Историко-филологический
САФАР ЗАМАН ДАНКО		Строительство	27.07.1968	Инженерный
ХЕСРОВ КАВИЛИ ДЖАЛАЛ		Строительство	27.07.1968	Инженерный
САКИЯН МАХМУД КАЗЕМ		Строительство	27.07.1968	Инженерный
АСМАНИ МОХАМЕД МОХАМЕД-НАБИ		Физика Физ	27.07.1968	Физико-математических и естественных наук
БАХРАМИ МЕХДИ АБУ-ТАЛЕБ		Лечебное дело	27.07.1968	Медицинский
РАДПУР НИНА		Лечебное дело	27.07.1968	Медицинский
МОХАМЕД КАРИМ БЕЙРАМИ		Гидротехническо	27.07.1969	Инженерный
АХМАД ТЕЙМУРИ ПУРТЕХРАНИ		Лечебное дело	27.07.1969	Медицинский
ВОСУГИ САМАД		Лечебное дело	27.07.1969	Медицинский
ЛИЛИЯН ТАТАРИ-ЮАШ		Лечебное дело	27.07.1969	Медицинский
АБДОЛЛА ХАСАН ГОЛПАЕГАНИ		Агрономия	27.07.1969	Аграрный
МАНУКЯН КАРАПЕТ		Агрономия	27.07.1969	Аграрный
КЕЙКАВУС ХИЯБАНИ		Международное	27.07.1969	Экономики и права
ХАШАЯР МАРДАШТИ		Международное	27.07.1969	Экономики и права
КЕРИМ АХМЕД МОХАМЕД БЕЙРАМИ		Строительство	27.07.1970	Инженерный
БАХРАМ ИСХАК ФАРАХМАНДПУР		Строительство	27.07.1971	Инженерный
АНВЕРДИ ГРАЧ		Физика Физ	27.07.1972	Физико-математических и естественных наук
ЗАРДОШ МАХМУД ЭСТЕМАДЗАДЕ		Лечебное дело	27.07.1973	Медицинский
САЯХ-ЗАДЕ ХАДИ		Агрономия	27.07.1973	Аграрный
МОХАМЕД АЛИ НАЗРН		Международное	27.07.1976	Экономики и права
МОХАМЕД ДАРУН ПАРВА		Филология ИФ	27.07.1976	Историко-филологический
ДЖАМИЛЯ АХМАДИ АГ ДАМ		История ИФ	27.07.1985	Историко-филологический
ЗОЯ ДЖАВЕРИ		Филология ИФ	27.07.1985	Историко-филологический
МОХАМЕД АХМАДИ АГДАМ		История ИФ	27.07.1985	Историко-филологический
ФАТЕМЕ ХАЙДАРИ		Филология ИФ	27.07.1985	Историко-филологический
КОЛАЛЕ ЭСКАНДАНИЯН		Машиностроени	27.07.1986	Инженерный
ГИДФАР НИЛУФАР		Лечебное дело	27.07.1986	Медицинский
АХМАДИ АХДАМ СОФИЯ		Лечебное дело	27.07.1986	Медицинский
СОРАЯ АХМАДИ АГДАМ		Русский язык и л	27.07.1986	Историко-филологический
ТАМАРА АХМАДИ АГДАМ		Русский язык и л	27.07.1986	Историко-филологический
СИРУС НОРУЗИ ГОХАРА		Зоотехния	27.07.1986	Аграрный
ПУРДЖАМ ДЖАМСИД		Строительство	27.07.1987	Инженерный
ФАРИДА ФАРАХМАНДНИЯ		Лечебное дело	27.07.1988	Медицинский
ПАРВИН ШАЛМАМИ		Лечебное дело	27.07.1988	Медицинский
ПАРВИН ФОРУГИЯН		Лечебное дело	27.07.1989	Медицинский
МИТРА ХОРЛЮЗ		Лечебное дело	27.07.1989	Медицинский
АБАДИХАН САМАРИН ДАВУД		Экономика и пла	27.07.1989	Экономики и права
БРОМАНД ОМИД		Машиностроени	27.07.1990	Инженерный
ДАНЕШДЖУ КАМРАН		История ИФ	27.07.1990	Историко-филологический
МОЛЛАБАШИ МАХМУД		История ИФ	27.07.1990	Историко-филологический
ГОРБАНИ АРЛСЛАН		Филология ИФ	27.07.1990	Историко-филологический

فهرست فارغ‌التحصیلان ایرانی سرشناس در دانشگاه پاتریس لومومبا از سال ۱۹۶۰ تا ۱۹۹۱ میلادی

حیرت انگیز می‌شـــود که از زبان بسیاری از افســـران ارشد سازمان امنیت اتحاد جماهیر شوروی که به غرب پناهنده شدند، در خاطرات، کتاب‌ها و مقالاتشان آمده باشد که دانشگاه پاتریس لومومبا ارگان رسمی تربیت کادر و پرورش جاسوس برای اتحاد جماهیر شوروی بوده است. مدیران و پرسنل اداری این دانشگاه نیز کادر سازمانی کا گ ب بوده‌اند و تمام دانشـــجویان خارجی که اجازه تحصیل در این دانشـــگاه را می‌یافتند، پس از بازگشت به کشورشان به نوعی رابط و همکار سازمان امنیت شوروی بوده اند.[۳]

تحلیل داده‌های به دست آمده از دانشگاه پاتریس لومومبا تصویری ترسناک از امروز و آینده ایران و خاورمیانه را نمایان می‌کند که برای درک بهتر موضوع باید ابتدا نگاهی به بافت و لایه‌های قدرت در جمهوری اسلامی ایران بیاندازیم. در فضای سیاسی امروز ایران، سه جریان قدرتمند وابسته به حاکمیت جمهوری اسلامی‌در رقابتی تنگاتنگ برای تصاحب قدرت هســـتند و پاندول وار این قدرت در دســـت آنها جا به جا می‌شـــود. جریان نخست، وفاداران به ســـید علی خامنه‌ای یا همان محافظه کاران حکومتی هستند. دومین جریان، اصلاح طلبان حکومتی هستند که محمد موسوی خوئینی‌ها آنها را هدایت می‌کند. جریان سوم نیز که در یک دهه گذشته رشد چشمگیری داشته است، محافظه کاران جدید هستند که طرفداران محمود احمدی نژاد و سیاست‌های وی می‌باشند. فهرست فارغ التحصیلان ایرانی دانشگاه پاتریس لومومبا یا بهتر است بگوییم ماموران مستقیم سازمان امنیت شوروی ســـابق و فدراسیون روسیه فعلی در ایران، نشان می‌دهد که رهبران و گردانندگان هر سه جریان قدرتمند در درون حکومت جمهوری اسلامی‌که به ظاهر با یکدیگر درگیر به نظیر می‌رســـند، وابسته به ســـازمان امنیت شوروی هستند و از مسکو هدایت می‌شوند. صفحه شـــطرنج روسی در ایران به گونه‌ای چیده شده است که اگر تغییر رژیم صورت نگیرد، هر تغییر دیگری کاملا با منافع شـــوروی ســـابق و روسیه فعلی هماهنگ خواهد بود و تحت کنترل مســـکو می‌باشـــد. اگر چه روس‌ها به نظر همه تخم مرغ‌هایشـــان را در یک سبد نگذاشته‌اند، اما جالب اینجاست که در همه سبدهایی که امکان برنده شدن و به هر قیمتی تکیه زدن بر روی صندلی قدرت، وجود داشته است، تخم مرغ روسی دیده می‌شود.

محافظه کاران، اصلاح طلبان و نئو محافظه کاران در ایران

ساختار سیاسی رژیم جمهوری اسلامی که در نگاه اول بسیار پیچیده به نظر می‌رسد، اتفاقا بســیار ساده، کودکانه و ابتدایی تعریف شده است. بر اساس قانون اساسی جمهوری اسلامی که یک کپی برداری ناشیانه از قانون اساسی فرانسه می‌باشد و بیشتر به یک طنز تلخ شبیه است تا یک قانون اساسی، سه قوه مجریه، مقننه و قضاییه دیده می‌شود که گویا قرار است در روندی دموکراتیک توسط مردم انتخاب شوند. اما این دموکراسی ویژه که اختراع سران جمهوری اسلامی می‌باشد، به آنچه در دنیا به عنوان دموکراسی تعریف شده است، هیچ شباهتی ندارد. بهترین تعریف را از این دموکراسی ویژه، مهدی هاشمی رفسنجانی، فرزند اکبرهاشمی‌رفسنجانی، رییس مجمع تشخیص مصلحت نظام در گفتگوی خصوصی با بیژن فرهودی در لندن عنوان کرد. وقتی خبرنگار از وی در مورد درگیری‌های بین سران جمهوری اسلامی پرسید که آیا واقعی هستند یا فقط یک جنگ زرگری و ساختگی برای بازار گرمی، مهدی هاشمی پاسخ داد:

«همین دعواها جمهوری اسلامی را نگهداشته. این دعواها منجر به ثبات این حکومت شده چون مردم این دعواها را دموکراسی می‌بینند. جنگ زرگری نیست واقعا دعواست. البته این دعواها در میان خودشونه، داخل حکومت خودمون دموکراسیه! اینا در میان خودشــون دموکراسی دارن ولی خارج از نخبگان، سیستم دیکتاتوری است. خامنه‌ای این گونه دعواها رو تشویق هم میکنه. همه نخبگان میدونن که تا کجا باید پیش بروند. یعنــی اصولی را پذیرفتــن. دوره قبل ۴۰ میلیون نفر اومــدن رای دادن، قبل اون ۳۰ میلیون اومدن به آقای خاتمی رای دادن. این انتخابات‌ها جمهوری اسلامی را سر پا نگه داشته. اما در انتخابات قبلی آقای موسوی اصول را رد کرد. حتی بابام هم اصول را رد کرد و دعوایی که شد مشروعیت را زیر سوال برد. اینا با ما خیلی بدن چون میگن شما از بازی خارج شدید. ما میگیم شما از بازی خارج شدید چون انتخابات باید سالم باشه در میان خودمون!»[۴]

با نگاهی گذرا به تاریخچه جریانات سیاســی پس از انقلاب ۱۳۵۷خورشــیدی، در می‌یابیم که مهدی هاشــمی‌دقیقاً درســت می‌گوید. گروهی کوچک که در تمام سه دهه گذشته قدرت را در ایران تصاحب کرده‌اند، در بین خودشان به توافق رسیده‌اند که تنها در حلقه کوچک خودی‌هایشان دموکراسی را رعایت کنند. یعنی تنها افراد متعلق به همین حلقه می‌توانند کاندیدای انتخابات مختلف باشــند و افراد بیرون این حلقه به هیچ عنوان

حق کاندیدا شدن ندارند و فقط می‌توانند رای بدهند. در روزهای نخست پس از انقلاب ۵۷ در ایران، گروه‌ها و دسته‌جات بسیاری فعال بودند. در جریان تسویه حساب‌های خونین در فاصله سال‌های ۱۳۵۷ تا ۱۳۶۰ خورشیدی، بسیاری از افراد و گروه‌هایی که بیشترین سهم را در برپایی انقلاب داشتند، با ترور، تبعید، زندان و اعدام از صحنه سیاسی حذف شدند. در نهایت گروه کوچکی که کمترین سهم را در انقلاب داشتند، میراث خوار آن شدند. حلقه نخبگان خودی که مهدی‌هاشمی به آنها اشاره می‌کند، شامل همان سه جریان سیاسی که امروز در ایران قدرت بین آنها دست به دست می‌شود، یعنی محافظه کاران، اصلاح طلبان و تندروها یا همان محافظه کاران جدید، همگی در سال‌های نخست انقلاب به همان دسته کوچک تعلق داشتند و در حذف رقبا با یکدیگر همکاری می‌کردند. پس از تابستان خونین ۱۳۶۰، دیگر هیچ جریان سیاسی خارج از این حلقه کوچک امکان فعالیت سیاسی برای دستیابی به قدرت نداشت.

این همکاری تا زمانی که خمینی در قید حیات بود، ادامه داشت اما پس از وی با انتخاب خامنه‌ای به عنوان جانشین خمینی و سپس نشستن هاشمی رفسنجانی بر مسند ریاست جمهوری، در مرداد ۱۳۶۸ خورشیدی، قهر سیاسی گروهی از انقلابیون آغاز شد. خامنه‌ای در تقسیم قدرت پس از خمینی نتوانست این افراد را راضی کند و زمینه‌ای برای یک انشعاب بزرگ در گروه خودی‌های انقلابی بوجود آمد. هاشمی‌رفسنجانی در کتاب خاطرات خود از سال ۱۳۶۸ به قهر سیاسی موسوی خوئینی‌ها از خامنه‌ای در سی‌ام مرداد آن سال و همچنین قهر سیاسی میرحسین موسوی از خامنه‌ای در ۱۲ شهریور همان سال اشاره می‌کند.[۵] بی‌تردید این حوادث را می‌توان نقطه عطف در ایجاد شکاف و انشعاب در این گروه کوچک خودی‌ها یاد کرد، که طی آن طرفداران موسوی خوئینی‌ها که بعدها اصلاح طلبان نام گرفتند، راه خودشان را از وفاداران بی‌چون و چرای خامنه‌ای یا همان محافظه کاران جدا کردند. ناگفته نماند که زمزمه این انشعاب در فروردین ۱۳۶۷ خورشیدی در آستانه برگزاری انتخابات مجلس سوم زده شد. آن‌زمان اختلافات بین خامنه‌ای به عنوان رئیس جمهور و میرحسین موسوی در مقام نخست وزیر در نتیجه دخالت‌های فراوان خامنه‌ای در کار اجرایی دولت، بالا گرفته بود و همین امر سبب جدایی افرادی چون موسوی خوئینی‌ها، مهدی کروبی و محمد خاتمی از جامعه روحانیت مبارز و تشکیل انشعاب مجمع روحانیون مبارز شد.

در آغاز دور دوم ریاست جمهوری هاشمی‌رفسنجانی در تابستان ۱۳۷۲، این شکاف با مجموعه حوادث دنباله داری بیش از پیش نمایان شد و در دوم خرداد ۱۳۷۶ خورشیدی، شکســـتی بزرگ و تحقیر آمیز برای خامنه‌ای و یارانش رقم زد و ســـید محمد خاتمی که همیشه دنباله‌رو موسوی خوئینی‌ها بود، به ریاست جمهوری رسید. در پایان هشت سال ریاست جمهوری خاتمی، احمدی نژاد با حمایت همه جانبه خامنه‌ای و محافظه کاران، بر صندلی ریاست جمهوری که به هیچ عنوان اندازه آن نبود، تکیه زد. این رقابت بین اصلاح طلبان و محافظه کاران ادامه داشت تا خرداد ۱۳۸۸ خورشیدی که احمدی نژاد برای دور دوم ریاســـت جمهوری‌اش خیز برداشته بود. این بار اما، کارنامه بسیار بد و جنجالی چهار ساله اول وی، سبب شده بود تا محافظه کاران در حمایت از وی تردید کنند و به این شکل دومین انشعاب در همان گروه کوچک نخبگان خودی که مهدی هاشمی به آن اشاره کرده بود، پیش آمد. تندروهای طرفدار ولایت که می‌توانیم آنها را محافظه کاران جدید بخوانیم، راهشان را از محافظه کاران سنتی جدا کردند، اما همچنان در ظاهر خامنه‌ای را به عنوان فصل الخطاب اقداماتشان قبول داشتند. پس از پایان هشت سال ریاست جمهوری احمدی نژاد که مشروعیت داخلی و بین المللی رژیم جمهوری اسلامی به پایین‌ترین سطح ممکن رسیده بود، دوباره اصلاح طلبان سوار بر موج قدرتمند اعتراضی جنبش سبز مردم ایران که پس از انتخابات ۱۳۸۸ به وجود آمده بود، با مهره‌ای که هم رنگ اصلاح طلبی داشت و هم رنگ محافظه کاری، یعنی حسن روحانی، به صحنه آمدند. در ادامه به تفکیک، سابقه این سه جریان تاثیر گذار حکومتی در ارتباط با روس‌ها را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

دسته نخست: محافظه کاران حکومتی به رهبری سید علی خامنه‌ای

در مرداد ماه ۱۳۳۲ خورشیدی، تلاش حزب توده که ارگان رسمی حزب کمونیست شوروی در ایران به حساب می‌آمد، برای سرنگونی شاه شکست خورد. پس از آن سازمان امنیت اتحاد جماهیر شوروی در برنامه‌ای گسترده ده‌ها طلبه علوم اسلامی را برای گذراندن دوره‌های نظامی-عقیدتی به مراکز آموزشی زیر نظر این سازمان، دعوت کرد.

یکی از این مراکز، دانشگاه پاتریس لومومبا در مسکو بود. سید علی خامنه‌ای و سید محمد موسوی خوئینی‌ها از نخستین گروه از طلبه‌هایی بودند که از ایران به این مرکز دعوت

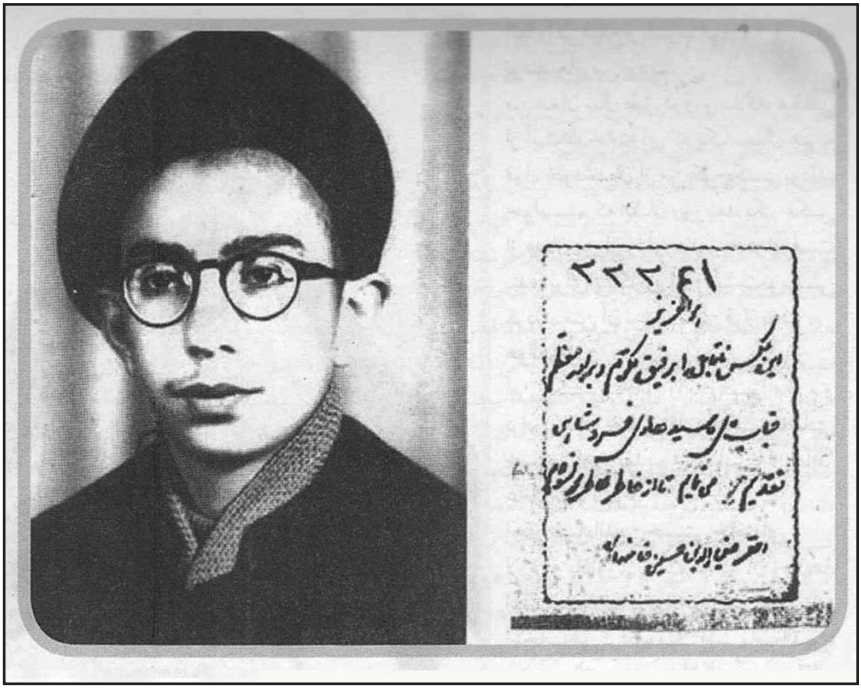

سید علی خامنه‌ای در دهه شصت میلادی از نام مستعار سید ضیاالدین حسینی در دانشگاه پاتریس لومومبا استفاده می‌کرد

شدند تا زیر نظر کارشناسان سازمان امنیت شوروی روش‌های موثر مبارزه را بیاموزند و برای ایجاد یک انقلاب ایدئولوژیک و سرنگونی حکومت شاه که متحد آمریکا در منطقه بود، آماده شوند. اسناد به دست آمده از دانشگاه پاتریس لومومبا حضور خامنه‌ای در این مرکز را تایید می‌کند، اما با توجه به مبهم و نامفهوم بودن بخش‌های مربوط به زندگینامه خامنه‌ای در تاریخ نگاری‌های رسمی جمهوری اسلامی در دهه چهل خورشیدی، تردیدهایی در خصوص حضور وی در این دانشگاه ایجاد شده بود. با کنار هم گذاشتن اسناد طبقه بندی شده این دانشگاه و همچنین رمز گشایی از بخش‌های مبهم خاطرات رسمی خامنه‌ای، با ضریب خطای بسیار پایین، زمان دقیق خروج خامنه‌ای از ایران و نحوه انتخاب وی برای گذراندن دوره‌های آموزشی ویژه در این مرکز، به دست می‌آید. در فهرست فارغ التحصیلان ایرانی دانشگاه پاتریس لومومبا، نام سید علی خامنه‌ای دیده نمی‌شود، اما شخصی به نام سید ضیاالدین حسینی که در فاصله سال‌های ۱۹۶۴ تا ۱۹۶۸ میلادی برابر با ۱۳۴۳ تا ۱۳۴۷ خورشیدی، در این مرکز تحصیل می‌کرده است، دیده می‌شود. کشف نام مستعار

دوران نوجوانی و جوانی خامنه‌ای کار چندان سختی نبود. وی در سال ۱۳۳۵ خورشیدی، در سن هفده سالگی به یکی از دوستانش به نام هادی خسرو شاهی عکسی از خودش را هدیه کرد که در حاشـــیه آن دست نوشـــته‌ای با امضای وی دیده می‌شود: «هو العزیز، این عکس نا قابل را به رفیق مکرم و برادر معظم جناب آقای سیدهادی خسروشاهی تقدیم می‌نمایم تا از خاطر عاطر محو نشوم. احقر ضیاءالدین حسینی خامنه‌ای»[۶]

جالب اینجاســـت که در تمام شرح حال نویسی‌های حکومتی از سید علی خامنه‌ای بخش مربوط به دســـت نوشـــته و امضای خامنه‌ای از این تصویر بریده شده بود. گویا وی نمی‌خواست نام مستعار دوران رمز آلود زندگی‌اش برملا شود. اما پنجاه و چهار سال بعد، در آذرماه ۱۳۸۹ خورشیدی، سیدهادی خسرو شاهی که حالا حجت الاسلام والمسلمین سیدهادی خسرو شـــاهی نامیده می‌شود، در جریان مصاحبه‌ای با مجله پاسدار اسلام در مورد خاطرات دوران نوجوانی‌اش با سید علی خامنه‌ای، تصویر کامل را در اختیار این نشریه گذاشت که برای نخستین بار در شماره ۳۴۸ این نشریه به چاپ رسید. انتشار این تصویر به همراه دست خط و امضای خامنه‌ای که از نام ضیاالدین حسینی استفاده کرده بود، کمک بزرگی برای رمزگشایی از حضور وی در دانشگاه پاتریس لومومبا بود.

سید علی خامنه‌ای کیست؟

سید علی حسینی خامنه‌ای فرزند سید جواد در ۲۴ تیرماه ۱۳۱۸ خورشیدی به دنیا آمد. پدر و مادر ســـید علی هر دو غیر ایرانی هســـتند و در نجف از شهرهای جنوبی عراق که پایتخت دنیای تشـــیع می‌باشد، متولد شدند. پدرش ســـید جواد خامنه‌ای در ۱۲۷۴ خورشـــیدی در نجف به دنیا آمد. پس از انقلاب مشـــروطه در ایران، خانواده سید جواد از عراق به شمال غرب ایران مهاجرت کردند و در خامنه که کوچک‌ترین شهر از توابع شبستر در استان آذربایجان غربی است، ساکن شدند. شهر کوچک خامنه در ۷۲ کیلومتری شمال غرب تبریز قرار دارد و جمعیت آن هیچگاه تا به امروز بیشتر از پنج هزار نفر نبوده است. در واقع شهر خامنه با افت شدید جمعیت نیز مواجه بوده است. در ۱۳۳۵ خورشیدی جمعیت این شـــهر ۴۸۰۰ نفر اعلام شـــده بود در حالی که در آخرین سرشماری عمومی نفوس و مسکن که پنجاه سال پس از آن انجام شد، جمعیت خامنه به ۲۷۵۰ نفر کاهش یافته بود.[۷]

سید جواد خامنه‌ای مدتی بعد به نجف بازگشت تا تحصیلاتش را در حوزه علمیه آن شهر به پایان برساند و پس از آن دوباره به خامنه بازگشت. حاصل ازدواج نخست وی سه دختر بود. پس از مرگ همسر نخست، به مشهد رفت و در آنجا با دختر آیت الله هاشم میردامادی نجف آبـادی، به نام خدیجه میردامادی ازدواج کرد. خدیجه میردامادی مادر سـید علی خامنه‌ای، نیز همانند پدر وی در عراق به دنیا آمد و سپس به همراه خانواده راهی ایران شد. سید جواد خامنه‌ای و خدیجه میردامادی صاحب پنج فرزند به نام‌های سید محمد، سید علی، بدرالسادات، سیدهادی و سید محمد حسن شدند. سید جواد، پدر سید علی خامنه‌ای در مشهد امام جماعت مسجد آذربایجانی‌ها شد و آموزش ابتدایی فرزندانش را خودش به صورت مکتب خانه‌ای در منزل به عهده گرفت. آنچه بیش از هر چیز در مطالعه زندگی نامه خامنه‌ای به چشم می‌خورد، بی‌اعتمادی و نگرانی پدرش نسبت به رفتار، تصمیم گیری‌ها و آینده فرزند دومش سید علی است.

سفر به نجف برای تشکیل حزب الدعوه اسلامی عراق

بر خلاف پسر ارشد خانواده سید محمد خامنه‌ای که در ماجراهای ملی شدن صنعت نفت فعال بود و در مدرسه علمیه حجتیه و حوزه علمیه قم تحصیلات مقدماتی دینی را پشت سر گذاشته بود، سید علی خامنه‌ای چندان موفق به نظر نمی‌رسید و نتوانسته بود اعتماد پدر را جلب کند. در موارد متعدد در زندگینامه وی مخالفت پدرش با انجام کارهای مختلف دیده می‌شـود. وقتی در هجده سالگی در ۱۳۳۶ خورشیدی، به همراه خانواده به نجف سـفر کردند، تا در گرد هم آیی بزرگ علمای شـیعه جهت تشکیل نخستین حزب سیاسی شیعیان شرکت کنند، سید علی از پدرش خواست تا اجازه دهد وی در حوزه علمیه نجف بماند، اما با پاسخ منفی پدر مواجه شد و به مشهد بازگشت.[۸]

عشق و علاقه خامنه‌ای به انقلاب بولشویکی روسیه و ژوزف استالین

علاقه خامنه‌ای به اتحاد جماهیر شوروی و به خصوص شباهت‌های رفتاری با ژوزف استالین، دیکتاتور سابق اتحاد جماهیر شوروی بسیار ریشه‌دارتر از علاقه به کشیدن پیپ در هر دوی آنها می‌باشد. خامنه‌ای به دفعات در دیدار با طرفدارانش نتوانست این عشق و

علاقه خود به سرزمین شوراها و تاریخ این سرزمین را پنهان کند. فروردین ۱۳۸۹ در دیدار با اعضای دفتر ادبیات و هنر انقلاب حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی، خامنه‌ای کتاب رمان «دُن آرام» را به عنوان یکی از بهترین رمان‌های دنیا معرفی می‌کند.[۹] همچنین بارها رمان «گذر از رنجها» نوشته الکسی تولستوی را بعنوان یکی از بهترین رمان‌های دنیا نام برده است و از همه طرفدارانش خواسته است که این رمان‌ها را بخوانند.[۱۰] وی در دیدار با مسوولان کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان در سال ۱۳۷۶ می‌گوید:

«من بارها مثال قصه‌های انقلاب اکتبر را گفته‌ام. یکی کتاب «گذر از رنجها»ی الکسی تولستوی است که فوق العاده است، اینها داستانهای انقلابی است.» خامنه‌ای همچنین می‌گوید: «گمان می‌کنم که هیچ تاریخی از انقلاب اکتبر شوروی نمی‌تواند گویاییِ آن رمان‌هایی را که در باب این تاریخ نوشته شده، داشته باشد. اگر شما این رمان‌ها را خوانده باشید، می‌فهمید چه می‌گویم. مثلاً رمان «دُن آرام» را در نظر بگیرید. این رمان، یکی از رمان‌های تبلیغاتی مارکسیست‌ها در دوران اختناق رژیم شاه بود. این کتاب با اینکه رمان بود، اما به عنوان تبلیغ آن را به همدیگر می‌دادند و مطالعه می‌کردند! اینها به قدری خوب نوشتند و انقلاب را خوب تصویر کردند که شما در این کتاب‌ها می‌توانید ابعاد این انقلاب به آن عظمت را پیدا کنید.»

خامنه‌ای در تعریف و تمجید از این کتاب ناخودآگاه ماهیت دیدگاه قلبی‌اش را در مورد انقلاب اکتبر روسیه در ۱۹۱۷ میلادی که به روی کار آمدن لنین و استالین و تشکیل اتحاد جماهیر شوروی انجامید بیان کرده است و آن انقلاب مارکسیستی را انقلابی عظیم و پر شکوه معرفی می‌کند. در ادامه تصریح می‌کند:

«کتاب دن آرام یکی از بهترین رمان‌های دنیاست. البته جلد اولش بهتر است. این را من قبل از انقلاب خواندم. چرا من آخوند در یک کشور اسلامی کتاب دن آرام را می‌خوانم؟ اگر جاذبه نداشته باشد، اگر این کتاب لایق خواندن نباشد، یک نفر مثل من نمی‌رود آن را بخواند. اهمیت دُن آرام نوشته شولوخف، به خاطر این است که چفت و بند داستانی اینها خیلی محکم است، یعنی همه جای این داستان صحیح پیش آمده است.»[۱۱]

کتاب رمان «دُن آرام» که خط اصلی قصه‌اش عاشقانه است، نمونه‌ای بارز از ادبیات رئالیسم سوسیالیستی، در اتحاد جماهیر شوروی، شوروی سابق بود. این داستان که با روایتی بسیار گیرا از برپایی سرزمین شوراها آغاز می‌شود، سال‌های پس از جنگ جهانی اول، انقلاب اکتبر و جنگ داخلی پنج ساله‌ای که میان روس‌های سرخ یا همان انقلابیون

بولشـــویک و ضدانقلابیون سفید یا طرفداران بازگشت به امپراتوری روسیه در گرفت و در نهایت به پیروزی بولشـــویک‌ها انجامید را در ذهـــن خواننده تصویر می‌کند. نگارش «دُن آرام» بیش از چهارده ســـال برای نویســـنده‌اش زمان برد اما در نهایت سود سرشاری برای وی به همراه آورد. ژوزف استالین، رهبر وقت شوروی از آن بسیار تمجید کرد و میخاییل شولوخوف، نویسنده این رمان تا عضویت در شورای مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی پیش رفت.

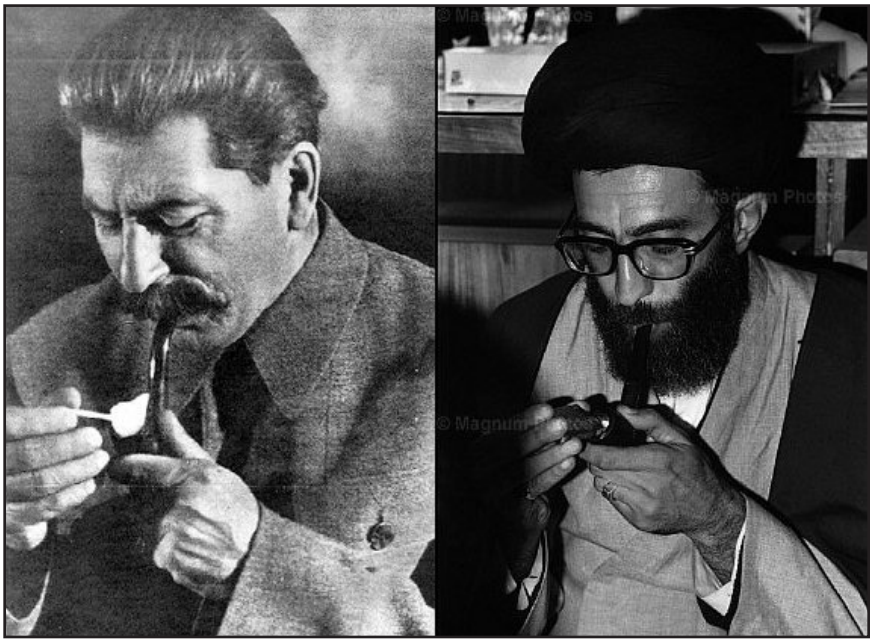

علاقه خامنه‌ای به پیپ کشیدن به سبک استالین و دیگر نشانه‌های الگو برداری وی از رهبر اتحاد جماهیر شوروی

شاید برای طرفداران ولایتمدار خامنه‌ای باور پذیر نباشد، اما واقعیت این است که این هر دو رمان مورد علاقه خامنه‌ای یعنی «دُن آرام، نوشته میخائیل شولوخوف» و «گذر از رنجها، نوشته الکسی نیکولایویچ تولستوی» برای نویسندگان‌شان عالی‌ترین نشان افتخار در اتحاد جماهیر شـــوروی، یعنی جایزه دولتی اســـتالین را به ارمغان آوردند. شـــولوخوف در ســـال ۱۹۴۱ میلادی و تولســـتوی در ســـال ۱۹۴۳ میلادی این جایزه را با افتخار از دســـتان ژوزف استالین دریافت کردند.[۱۲] هر دو رمان بخشی از تبلیغات گسترده حکومت

دیکتاتوری اســتالین برای مشــروعیت دادن به انقلاب اکتبر و حوادث پس از آن است تا جنایت‌ها و خونریزی‌های بولشویک‌های انقلابی را در پس روابط عاشقانه قهرمانان داستان پنهان کند. هلن راپاپورت در کتاب زندگینامه ژوزف استالین که در ژانویه ۱۹۹۹ میلادی منتشر شد، عنوان می‌کند که در دورانی که حکومت ترور و سانسور گسترده وی همه جا را فرا گرفته بود، چگونه ستایش و تایید شخصی استالین از رمان دن آرام نوشته میشائیل شولوخوف همه را غافلگیر کرد.[۱۳] حالا اگر به دورانی که خامنه‌ای رییس جمهور و پس از آن رهبر جمهوری اسلامی ایران است نگاهی بیاندازیم همان سایه ترور، وحشت و سانسور را می‌بینیم. در همین دورانی که همه مقالات، اشعار و کتاب‌ها در راهروهای سانسور رژیم خامنه‌ای برای سال‌ها در صف انتظار می‌مانند، خامنه‌ای بارها و بارها رمان‌های عاشقانه‌ای را که در خدمت تبلیغ و تکریم انقلاب اکتبر در روسیه و تولد اتحاد جماهیر شوروی است، می‌ستاید و از طرفدارانش که بسیجیان معتقد به تعالیم اسلامی و خداباور هستند و هیچ انعطافی در برخورد با خدا ناباوران یا به تعبیر آنان کافران ندارند، می‌خواهد تا این کتاب‌ها را بخوانند که در مدح حکومت خدا ناباوران مشهور است! این تشویق، حیرت انگیز است.

سفر رمز آلود خامنه‌ای به شوروی

اما ماجرای علاقه ســید علی خامنه‌ای به انقلاب اکتبر روسیه چه بوده است، از کجا سرچشــمه می‌گیرد و چه تاثیری در آینده زندگی سیاسی وی گذاشته است؟ سید علی خامنه‌ای در ســال ۱۳۳۶خورشیدی در سن هجده سالگی از مشهد برای زیارت «عتبات عالیات» به همراه خانواده راهی شهر نجف در عراق می‌شود. پدر و مادر وی هر دو از اهالی این شهر بوده‌اند. پدرش متولد نجف بود و با این شهر آشنایی کامل داشت. تلاش خامنه‌ای برای تحصیل علوم دینی در حوزه علمیه شــهر نجف با مخالفت پدرش مواجه می‌شود.[۱۴] در آن دوران شــهرهای شــیعه نشــین نجف و کربلا در عراق عرصه تاخت و تاز ماموران ســازمان امنیت شوروی بود. ســازمان امنیت شــوروی با عنوان جدید کا گ ب در سال ۱۹۵۴ میلادی برابر با ۱۳۳۳ خورشیدی تجدید سازمان شده بود. این دوران چند ویژگی خاص داشــت. نخســت اینکه دوران حکومت ترور و وحشت استالین با مرگ وی به پایان رسیده بود و یکی از بزرگ‌ترین منتقدین سیاست‌های استالین، خورشچف، سکان هدایت اتحاد جماهیر شوروی را به دست گرفته بود. تنها یک سال پیش از آغاز به کار کا گ ب،

استراتژی حمایت از احزاب کمونیستی در ایران که یکی از کلیدی‌ترین مناطق برای اتحاد جماهیر شوروی بود، شکست خورد. حزب توده نتوانست کودتای مورد نظر شوروی برای سرنگونی حکومت شاه را در مرداد ۱۳۳۲ خورشیدی، با موفقیت به اتمام برساند و نیاز به تغییر پایه‌ای در سیاست گذاری‌های برون مرزی شوروی احساس می‌شد. در همین راستا سازمان امنیت شوروی تصمیم گرفت تا به روحانیون و طلبه‌های علوم اسلامی نزدیک شود. دیری نپایید که ماموران سازمان امنیت شوروی دریافتند، نفوذ در حلقه روحانیون سنی کاری بسیار دشوار است و در برابر نفوذ و یار گیری در بین روحانیون شیعه بسیار ساده‌تر از آنست که تصور می‌کردند. شبکه روحانیون شیعه از سراسر منطقه خاور میانه برای ایجاد بزرگ‌ترین حزب شیعه به نجف و کربلا فرا خوانده شدند. بیستم مهر ۱۳۳۶ خورشیدی، برابر با دوازدهم اکتبر ۱۹۵۷ میلادی، با مشاوره و هدایت افسران سازمان امنیت شوروی، کا گ‌ب، متشکل از روحانیون سرشناس شیعه در نجف و کربلا تاسیس شد. سید مهدی حکیم، سید محمد حسن فضل الله و سید محمدباقر صدر از موسسین این حزب بودند.[۱۵] سید جواد خامنه‌ای پدر سید علی نیز از مشهد به همراه خانواده و پسرانش راهی نجف شد تا در این گردهمایی بزرگ سیاسی شیعیان حاضر شود. حزب الدعوه با حزب سوسیالیست عراق نیز همکاری داشت. اکثریت مردم عراق که مسلمان بودند، حزب کمونیست را به عنوان جریانی که بی‌خدایی و کفر را ترویج می‌کرد، منفور می‌دانستند و سازمان امنیت شوروی با قطع امید از حزب کمونیست، به حمایت از حزب سوسیالیست و احزابی چون حزب الدعوه اسلامی پرداخت. از جمله فعالیت‌های حزب الدعوه اسلامی عراق، تشکیل هسته‌های تروریستی در ایران و دیگر کشورهای منطقه بود. برای نمونه، سید محمد کاظم بجنوردی که در شانزده سالگی عضو حزب الدعوه اسلامی شد، در ۱۳۳۹ خورشیدی برابر با ۱۹۶۰میلادی، برای نخستین بار جهت انجام ماموریت حزبی به ایران رفت و در قم مستقر شد. در ۱۳۴۱ خورشیدی، در حالی که تنها بیست سال داشت، گروهی از جوانان شیعه و اوباش مناطق حاشیه شهر را دور هم جمع کرد و نام این مجموعه را حزب ملل اسلامی گذاشت. این گروه تروریستی خیلی زود لو رفت و با دستگیری اعضای آن در ۱۳۴۴ از هم پاشید. سیزده سال بعد اعضای همین گروه منحله تروریستی، پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران در بهمن ۱۳۵۷ خورشیدی، هسته اولیه سپاه پاسداران انقلاب اسلامی را شکل دادند و همگی عضو شورای فرماندهی آن شدند. به این شکل می‌توان ریشه تشکیل

تنها تصویر منتصب به سید علی خامنه‌ای در میان صدها طلبه دیگر در اطراف روح الله خمینی در ۱۳۴۲ خورشیدی

سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در ایران را در حزب الدعوه اسلامی‌عراق دانست. از دیگر اقدامات حزب الدعوه اسلامی عراق انتخاب طلبه‌های جوان علوم اسلامی برای معرفی آنها به دانشگاه پاتریس لومومبا در مسکو بود که توسط کا گ ب اداره می‌شد.

سید علی خامنه‌ای پس از بازگشت از نجف، تحت نظر برادرش به حوزه علمیه قم می‌رود و در سال‌های ۱۳۳۷ تا ۱۳۴۲خورشیدی در آنجا به تحصیل علوم دینی می‌پردازد. در همین دوره حوادث و تحولات اعتراضی روحانیون در حوزه علمیه قم علیه لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی را که در سال‌های ۱۳۴۱ و ۱۳۴۲ خورشیدی، تجربه می‌کند.[۱۵] اعتراض اصلی روحانیون به این لایحه، اعطای حق رای به زنان بود که حوزه علمیه قم به شدت با آن مخالفت می‌کرد و به هیچ عنوان حاضر به پذیرش آن نبود و حتی رهبران روحانی آشکارا دادن حق رای به زنان را ترویج فحشا قلمداد می‌کردند. نخستین حضور رسمی روح الله موسوی خمینی که ۲۵ سال پس از آن انقلاب اسلامی ایران را رهبری کرد، در پانزده خرداد ۱۳۴۲ خورشیدی در ماجرای اعتراض به همین لایحه بود که به دستگیری و تبعید وی به ترکیه در ۱۳۴۳ انجامید. ۱۶ اما سید علی خامنه‌ای در این سال‌ها طلبه‌ای جوان و بی‌تجربه بود که در هیچ کجای محاسبات سیاسی و اجتماعی در حوزه علمیه قم

و در نگاه نیروهای امنیتی حکومت شـــاه به حساب نمی‌آمد. پس از تبعید خمینی فضای سنگینی از وحشت و سکوت بر حوزه علمیه قم حاکم شده بود. سید علی خامنه‌ای از طرف حزب الدعوه اســـلامی عراق به عنوان یکی از طلبه‌های جوان مستعد برای اعزام به مسکو انتخاب می‌شود. آشنایی وی با سید محمد جواد فضل الله که فرزند یکی موسسین حزب الدعوه بود، در انتخاب وی بی‌تاثیر نبود. سید علی با وی در دوران کوتاه اقامت در نجف آشنا شده بود. خانواده فضل الله که از شیعیان پر نفوذ در عراق و جنوب لبنان بودند که نقش محوری در تاسیس حزب الدعوه اسلامی عراق داشتند. سید علی به همراه سید محمد جواد فضل‌الله به شوروی می‌رود تا دوره مخصوص دانشگاه پاتریس لومومبا را بگذراند. اگر چه این مورد در سه دهه گذشته توسط بسیاری از کارشناسان سیاسی و پژوهشگران بارها مطرح شد، اما هیچگاه سندی برای آن به دست نیامد و این بخش از زندگی خامنه‌ای به صورت یک راز و معمای حل نشده باقی مانده بود. دستکاری و تحریف تاریخی از سوی خامنه‌ای و بیت رهبری هم در سر به مهر ماندن این راز بزرگ از زندگی خامنه‌ای بی‌اثر نبود. به نظر می‌رسد خامنه‌ای علاقه‌ای نداشت که طرفدارانش بدانند وی در دانشگاه وابسته به سازمان امنیت شوروی، کا گ ب دوره ویژه دیده است. ژنرال ایان پاچیپای، رییس پلیس مخفی رومانی و متحد کا گ ب می‌گوید:

«تـــا جایی که می‌دانم، به یقین می‌توان گفت، همه دانشـــجویان خارجی در دانشـــگاه پاتریس لومومبا به نوعی مستقیم یا غیرمستقیم همکاری نزدیک با شعبه‌های سازمان امنیت شوروی، کا گ ب در نقاط مختلف دنیا داشته‌اند.»[۱۷]

تناقض‌های فاحش در تاریخ نگاری رسمی از زندگینامه خامنه‌ای

با نگاهی دقیق و موشـــکافانه به زندگینامه خامنه‌ای که در وبسایت رسمی وی درج شده اســـت، تناقض‌های آشـــکاری در تاریخ نگاری‌ها دیده می‌شود که گویای دستکاری عمدی در زندگینامه وی برای مخفی نگاه داشـــتن حضور خامنه‌ای در دانشـــگاه پاتریس لومومبا می‌باشد. با توجه به اسناد به دست آمده از دانشگاه پاتریس لومومبا، خامنه‌ای در فاصله ۱۳۴۳ تا ۱۳۴۷ خورشیدی، برابر با ۱۹۶۴ تا ۱۹۶۸ میلادی، در این مرکز پرورش جاسوس برای خدمت به اتحاد جماهیر شوروی به تحصیل مشغول بوده است. در زندگینامه رســـمی سید علی خامنه‌ای از یک ســـو ادعا می‌شود که وی تمام این دوران چهار ساله را

نزد پدر بیمارش در مشـــهد به نگهداری از سید جواد خامنه‌ای مشغول بوده و در کنار آن به تحصیل و تدریس در حوزه علمیه مشـــهد می‌پرداخته اســـت. از ســـوی دیگر همزمان در همان نوشـــته‌ها می‌بینیم که خامنه‌ای در فاصله همین چهار ســـال در تهران زندگی مخفی داشته است و حتی توسط ساواک دستگیر و زندانی هم شده است و در جای دیگر می‌بینیم که خامنه‌ای در این ســـال‌ها فراری بوده اســـت و سازمان امنیت شاه، ساواک به دنبال وی بود. همه این روایات به زبان خود خامنه‌ای بیان می‌شود! این تناقض‌های فاحش تاریخی، توانسته بود برای سه دهه پژوهشگرانی را که سعی داشتند با مراجعه به زندگینامه رسمی‌سید علی خامنه‌ای از راز حضور وی در شوروی در دهه شصت سر در بیاورند، دچار ســـر درگمی کند.[۱۸] واقعیت اینست که هیچکدام از این روایات درست نیست و دلیل این تناقض هم دقیقا همین است که سید علی خامنه‌ای نمی‌خواهد مردم و طرفدارانش بدانند که وی فاصله این چهار سال را در کجا بوده است. در بخشی با عنوان «تحصیل در حوزه علمیه قم» از زندگینامه رسمی سید علی خامنه‌ای در وبسایت وی که توسط بیت رهبری اداره می‌شود آمده است:

«آیت الله خامنه‌ای از ســـال ۱۳۳۷ تا ۱۳۴۳ در حوزه علمیه قم به تحصیلات عالی در فقه و اصول و فلسفه، مشغول شدند و از محضر بزرگان چون مرحوم آیت الله العظمی بروجردی، امام خمینی، شیخ مرتضی حائری یزدی و علامه طباطبایی استفاده کردند. در سال ۱۳۴۳، از مکاتباتی که رهبر انقلاب با پدرشان داشتند، متوجه شدند که یک چشم پدر به علت آب مروارید نابینا شده است، بسیار غمگین شدند و بین ماندن در قم و ادامه تحصیل در حوزه عظیم آن و رفتن به مشهد و مواظبت از پدر در تردید ماندند. آیت الله خامنه‌ای به این نتیجـــه رسیدند که به خاطر خدا از قـــم به مشهد هجرت کنند و از پدرشان مواظبت نمایند. آیت الله خامنه‌ای بر سر این دو راهی، راه درست را انتخاب کردند. بعضی از اساتید و آشنایان افسوس می‌خوردند که چرا ایشان به این زودی حوزه علمیه قم را ترک کردند، اگر می‌ماندند در آینده چنین و چنان می‌شدند! اما آینده نشان داد که انتخاب ایشـــان درست بوده و دست تقدیر الهی برای ایشان سر نوشتی دیگر و بهتر و والاتر از محاسبات آنان، رقم زده بود. آیا کسی تصور می‌کرد که در آن روز جوان عالم پر اســـتعداد ۲۵ ســـاله، که برای رضای خداوند و خدمت به پدر و مادرش از قم به مشهد می‌رفت، ۲۵ سال بعد، به مقام والای ولایت امر مسلمین خواهد رسید؟! ایشان در مشهد از ادامه درس دست برنداشتند و جز ایام تعطیل یا مبارزه و زندان و مسافرت، به طور رسمی تحصیلات فقهی و اصول خود را تا ۱۳۴۷ در محضر اساتید بزرگ حوزه

مشهد بویژه آیت‌الله میلانی ادامه دادند. همچنین از ۱۳۴۳ که در مشهد ماندگار شدند، در کنار تحصیل و مراقبت از پدر پیر و بیمار، به تدریس کتب فقه و اصول و معارف دینی به طلاب جوان و دانشجویان نیز می پرداختند.»[۱۹]

همانطور که می‌بینید در این بخش از زندگینامه رسمی سید علی خامنه‌ای عنوان شده است که وی در فاصله سال‌های ۱۳۴۳ تا ۱۳۴۷ خورشیدی، تحصیل در حوزه علمیه قم را نیمه کاره رها کرد تا به مراقبت از پدر پیر و بیمارش بپردازد. چند پاراگراف پایین‌تر در همین بخش زندگینامه وی با عنوان «بازداشت سوم و چهارم» آمده است:

«کلاس‌های تفسیر و حدیث و اندیشه اسلامی ایشان در مشهد و تهران با استقبال کم نظیر جوانان پرشور و انقلابی مواجه شد. همین فعالیت‌ها سبب عصبانیت ساواک شد و ایشان را مورد تعقیب قرار دادند. بدین خاطر در سال ۱۳۴۵ شمسی در تهران مخفیانه زندگی می‌کردند و یک سال بعد در ۱۳۴۶ شمسی دستگیر و محبوس شدند.»[۲۰]

چطور امکان دارد که در فاصله سال‌های ۱۳۴۳ تا ۱۳۴۷ خورشیدی، که به ادعای همین وبسایت، خامنه‌ای در مشهد به نگهداری از پدر در خانه مشغول بوده است، همزمان در تهران زندگی مخفی داشته باشد و دستگیر و زندانی هم شده باشد؟ آنچه مسلم است خامنه‌ای در تاریخی که ادعا می‌کند به مشهد رفته است تا از پدر بیمارش نگهداری کند و در محضر آیت الله میلانی به تحصیل فقه و اصول پرداخته و حتی تدریس هم می‌کرده است، واقعیت ندارد. آیت الله سید حسین شمس خراسانی، آیت الله سید محمد باقر حجت و آیت الله سید ابراهیم علم الهدی که از سال ۱۳۳۳ تا ۱۳۵۴ شاگرد آیت الله میلانی بوده‌اند و در تمام دوره‌ها در کلاس‌های وی در حوزه علمیه مشهد حضور داشته‌اند، تاکید کرده‌اند که سید علی خامنه‌ای در فاصله سال‌های ۱۳۴۳ تا ۱۳۴۷ به هیچ عنوان نه تنها در کلاس‌های درس آیت الله میلانی حضور نداشته است، بلکه حتی در حوزه علمیه مشهد و حتی در شهر مشهد هم دیده نشده است. سید احمد شمس، فرزند سید حسین شمس خراسانی، از قول پدر نقل می‌کند که این دروغی بزرگ است و خامنه‌ای در آن سال‌ها نه در خانه پدرش در مشهد و نه در کلاس درس آیت‌الله میلانی نبوده است.[۲۱]

نیمه کاره رها کردن تحصیل علوم دینی در حوزه علمیه قم برای سفر به شوروی در ۱۳۴۳

اسناد رسمی به دست آمده از دانشگاه پاتریس لومومبا نشان می‌دهند که تعداد زیادی از جوانان از سراسر دنیا از آغاز دهه شصت میلادی تا امروز به مسکو رفته‌اند تا در این دانشگاه تحصیل کنند که البته بسیاری از آنها هم پس از بازگشت به کشورشان توانستند رده‌های بالای قدرت را کسب کنند.[۲۲] خامنه‌ای تنها یکی از صدها جوان بلند پروازی بود که توسط کا گ ب برای شرکت در این پروژه بزرگ انتخاب شد. به اعتراف افسران سازمان امنیت شوروی که بعدها به غرب پناهنده شدند، در آن سال‌ها از جمله مواردی که به دانشجویان دانشگاه پاتریس لومومبا و دیگر مراکز آموزشی کا گ ب تاکید می‌شد، این بود که پس از بازگشت به کشورشان باید همه رد پاهای مربوط به حضور در این دانشگاه را پاک کنند و از امکاناتی که در اختیارشان قرار می‌گیرد، برای نفوذ به لایه‌های قدرت بهره بگیرند تا در فرصت مناسب در جای خودشان به انقلاب برای سرنگونی حکومت‌های طرفدار ایالات متحده و غرب کمک کنند. به جرات می‌توان گفت که تمام فارغ التحصیلان این دانشگاه در زندگینامه‌هایشان ترجیح می‌دهند هیچ اشاره‌ای به دوران تحصیل در آن نداشته باشند. سید علی خامنه‌ای هم همانطور که دیدیم و حتی در زندگینامه رسمی‌اش

سفر سید علی خامنه‌ای به همراه سید محمد جواد فضل الله با قایق از سواحل گیلان به شوروی -۱۸ تیرماه ۱۳۴۳ خورشیدی

هم به آن اشاره شده است، در سن ۲۵ سالگی تصمیم می‌گیرد تا تصمیمی دشوار بگیرد و تحصیل در حوزه علمیه قم را که دیگر گویا برایش جذابیتی نداشت نیمه کاره رها کند و راهی سفری پر ماجرا شود.

برای این سفر امکان خروج از مرز ایران بدون بر جا گذاشتن رد پا وجود نداشت و خامنه‌ای نگران بود که توسط سازمان امنیت شاه، شناسایی و دستگیر شود. با این توضیح که این نگرانی خامنه‌ای از دستگیری بیشتر به یک توهم شبیه بود و همانطور که گفته شد وی در هیچ کجای محاسبات امنیتی حکومت شاه جایی نداشت تا کسی نگران فعالیت‌هایش باشد. از سوی دیگر روحیه خود بزرگ بینی و خود مهم بینی مزمن در خامنه‌ای که در تمام دوران زندگی‌اش، بیمار گونه وی را دنبال کرده بود، در ایجاد این تصورات بی‌تاثیر نبوده است. این موارد را در نامه نگاری‌ها، و داستان سرایی‌های حماسی وی از خاطرات زندگی‌اش به وضوح می‌توان دید که در جای دیگر به تفصیل به آن خواهیم پرداخت. گفتیم که خامنه‌ای به دنبال مسیری مطمئن و امن برای خروج از کشور بود که راه زمینی به دلایل مطرح شده در بالا مورد توجه نبود. مسیر پرواز هم بسیار گران و در عین حال تحت کنترل کامل نیروهای امنیتی شاه بود. به این ترتیب، بهترین گزینه موجود سفر با قایق از مرز شمال کشور برای رسیدن به ساحل اتحاد جماهیر شوروی بود. سفر به شوروی از سواحل گیلان در آن دوران امری عادی بود. بخش‌هایی از استان گیلان در همان ماه‌های نخست به قدرت رسیدن بولشویک‌ها در انقلاب اکتبر سال ۱۹۱۷ میلادی، صحنه نبرد بین نیروهای وفادار به پادشاهی تزار یا همان ارتش سفید در برابر بولشویک‌های سازماندهی شده تحت عنوان ارتش سرخ انقلابیون شده بود. ارتش سفید در پی شکست‌های پیاپی از نیروهای ارتش سرخ تا سواحل گیلان در ایران عقب نشینی کردند و همچنین تحت تعقیب ارتش سرخ قرار داشتند. به این ترتیب پای ارتش سرخ شوروی برای نخستین بار به خاک ایران باز شد که به اقامت دایمی آنها در شمال ایران انجامید. همین نیروهای ارتش سرخ شورشی‌های مسلح در جنگل‌های گیلان به رهبری میرزا کوچک‌خان را سازماندهی و حمایت کردند تا جمهوری شوروی ایران در منطقه گیلان اعلام موجودیت کند. در نهایت سردار سپه موفق شد نیروهای جنگلی را شکست بدهد و جمهوری شوروی ایران را که در گیلان اعلام موجودیت کرده بود، ساقط کند و گیلان را به مام میهن باز گرداند، اما ایدئولوژی مسموم مارکسیسم همچون یک بیماری

واگیر دار منطقه گیلان را فرا گرفته و راه را برای نفوذ طولانی مدت بولشویک‌ها در ایران هموار ساخته بود. سواحل گیلان یکی از مناطق اصلی تردد غیر مجاز از ایران به شوروی بود. شهر بندری آستارا که در خط مرزی ایران و شوروی قرار داشت، عملاً فاصله سواحل دریای خزر در ایران و شوروی را به صفر رسانده بود و به راحتی در مدت چند دقیقه امکان سفر از ساحل گیلان به نزدیکترین نقطه ساحلی اتحاد جماهیر شوروی وجود داشت.

خامنه‌ای در تیرماه ۱۳۴۳ خورشـــیدی، حجره‌اش را در حوزه علمیه قم رها می‌کند و حتی اثاثیه‌اش را هم بر نمی‌دارد و راهی شرق استان مازندران می‌شود تا چند روزی را مهمان دو تن از دوستان قدیمی پدرش یعنی حاج محمد رجبی و حاج ابوطالب واثقی باشد. این دو متولیان مسجد گلشن در استر آباد یا همان گرگان بودند. خامنه‌ای همچنان برای ســـفر بزرگ زندگی‌اش به شوروی تردید داشت. در شب شانزدهم تیرماه ۱۳۴۳ حادثه‌ای رخ داد که وی را مصمم کرد تا این سفر را انجام دهد. موضوع این حادثه را خامنه‌ای دو روز

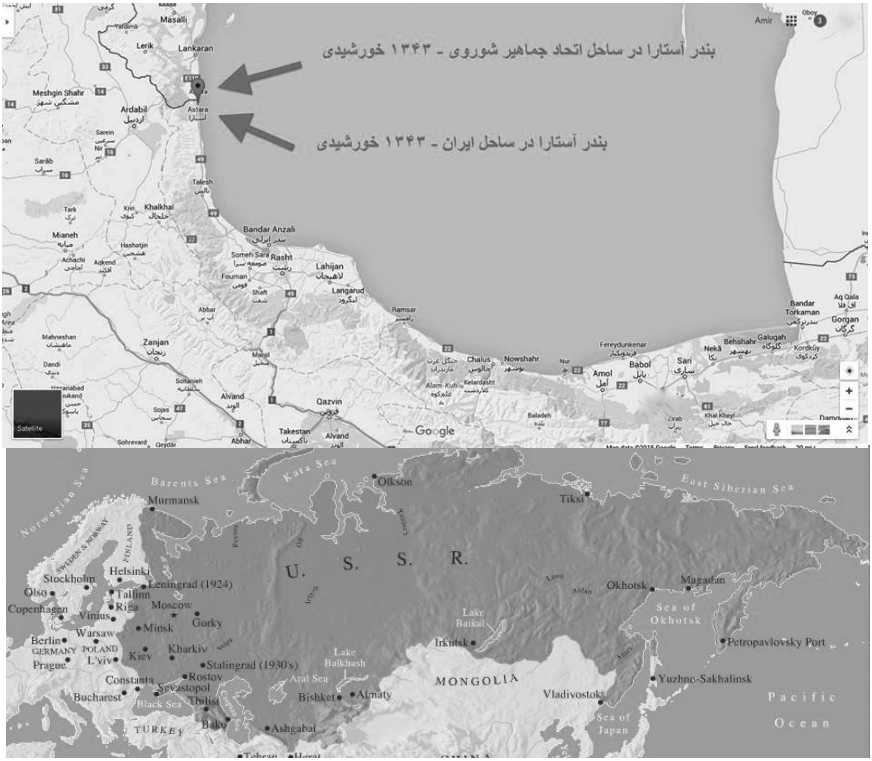

در سال ۱۳۴۳ خورشیدی، بندر آستارا یک شهر مرزی مسترک بین ایران و شوروی بود و با چند دقیقه قایق‌رانی در دریای خزر (کاسپین) امکان تردد بین دو کشور وجود داشت.

بعد در هجدهم تیرماه ۱۳۴۳ در نامه‌ای رمز آلود برای پدرش شرح داد که این نامه کلید حل معمای تاریخ دقیق سفر وی به اتحاد جماهیر شوروی می‌باشد و البته با تمام اسناد به دست آمده از دانشگاه پاتریس لومومبا هم مطابقت دارد.

رمز گشایی از نامه خامنه‌ای به پدرش در آستانه سفر به اتحاد جماهیر شوروی ، ۱۸ تیرماه ۱۳۴۳

خامنه‌ای که هنوز برای سفر به شوروی تردید داشت، تصمیم می‌گیرد استخاره به قرآن بزند. در کتاب شرح اسم نوشته هدایت الله بهبودی که ناشر آن موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی وابسته به وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی است و به زندگینامه خامنه‌ای از ۱۳۱۸ تا ۱۳۵۷ می‌پردازد، به این استخاره سرنوشت ساز اشاره شده است. در این استخاره آیه ۹۹ سوره یوسف از جز چهارم قرآن توجه خامنه‌ای را جلب کرد.[۲۳] خامنه‌ای در نامه‌ای به پدرش موضوع این استخاره را هم مطرح کرده و از سفری بزرگ که در پیش رو دارد با رمز و اشاره خبر می‌دهد و اینکه استخاره‌ای که برای این سفر زده، خوب آمده است. وی سفرش را به مهاجرت و خروج حسین ابن علی از مدینه و ورود پدر و مادر یوسف از کنعان به مصر تشبیه می‌کند. در ادامه ضمن بررسی متن کامل نامه سید علی خامنه‌ای به پدرش که آخرین نوشته وی پیش از سفر به شوروی بود، به رمز گشایی از بندهای مهم آن می‌پردازیم:

«بسم الله الرحمن الرحیم. جعلت فداک. امید است وجودات مقدسات در کنف حمایت حق در عین عافیت بوده باشد. حقیر هم له الحمد در کمال سلامت و مشغول به دعاگویی هستم . روز ۲۶ ماه صفر، پریروز، خبر آوردند که مأمورین شهربانی گرگان به دنبال واعظ محترم آقای خامنه‌ای در حرکتند و به هر جا که احتمال وجود آن نفس نفیس می رود، سری می‌زنند و خبری می‌گیرند. گویا علت آن بود که معظم له در چند منبر که در یکی دو مجلس حساس و با اهمیت استرآباد برای مردم تشنه آن سامان می‌رفته مطالبی گفته که در کام تلخ و بیمارگونه مأمورین دولتی خوش آیند نبوده و آنان را علیه او برانگیخته و به گرفتن او واداشته است. دوستان و ارادتمندان معزی الیه به تکاپو افتادند تا ردپای شیر را محو کنند و نگذارند در زنجیر افتد. هر جا مأمورین برخورد کردند راه را عوضی نشان دادند. گاه گفتند در شهر نیست و گاه وانمود کردند که فرار نموده است و خلاصه آخرین نفر خبر آورد که دو مأمور یکی شخصی و یکی

اونیفورم پوش به مجلسی که ساعت یازده شب تشکیل می‌شده رفته و با ناراحتی فراوان اظهار داشته‌اند که کاش فلانی فرار کرده و رفته باشد که جان ما از صبح در پی یافتن او از تن کثیف خارج شده و دیگر قصد عودت ندارد! ناگفته نماند که مخلص از ظهر ۲۶ ماه که موضوع را فهمید از منزل مهماندار خود خارج شد و عصر و شب به مجلسی برای افادت نرفت. در مجالس حقیر تذکر داده شد که آقا مریض‌اند و تشریف نمی‌آورند. البته مأمورین دو مرتبه به در منزل هم آمده و جواب شنیده بودند که آقا نیستند. خلاصه، شب جمعی از دوستان در منزل جمع شده و صلاح دانستند که خرج الحسین من المدینه خائفاً کخروج موسی خائفاً یترقب را خوانده و تأسی به آن دو بزرگوار کنیم. بنده از این کار سخت ناراحت بودم ولی استخاره کردیم و آیه شریفه قال ادخلو مصر انشاءالله آمنین تردید را برطرف کرد. همان ساعت یکی از محترمین ماشین اش را آورد و سه ساعت از نیمه شب می‌گذشت که از شهر خارج شدیم تا یکی از شهرهای مازندران با وضعی آنچنان آمدیم و پس از آن با اتوبوس به طهران وارد گشتیم. حال دو سه روزی در تهران و قم خواهم ماند و سپس به دست بوس حضرات به مشهد می‌آیم انشاءالله تعالی. می‌خواستم اثاثیه‌ام را از قم بیاورم ولی فعلاً هم وضعم آنچنان نیست که با استراحت خیال و فراغ بال این کار را انجام دهم و هم کلید اطاق قم را گم کرده‌ام. لذا باشد برای فرصتی در آینده. به آدم‌های حسابی سلام برسانید و صورت ناحسابی‌ها را از طرف من ببوسید. ۲۸ صفر ۱۳۸۴ قمری - الاحقر علی الحسینی الخامنه.»[۲۴]

برای رمز گشایی از این نامه باید به کلیدهای گنجانده شده در آن توجه کرد. از آنجا که خامنه‌ای دچار این توهم بود که ماموران امنیتی شاه وی را دنبال می‌کنند نامه را به رمز برای پدرش نوشت و در آن توضیح داد که قصد سفر به خارج از کشور را دارد. در بخشی از نامه خامنه‌ای می‌گوید که در شب ۲۶ صفر ۱۳۸۴ قمری، برابر با ۱۶ تیرماه ۱۳۴۳، جمعی از دوستان در خانه‌ای در استرآباد، گرگان، گرد آمدند و شعری دعا گونه خواندند با مضمون «خرج الحسین من المدینه خائفا کخروج موسی خائفا یترقب!» این بخشی از یک قصیده معروف عربی است که البته خامنه‌ای کلمه پایانی آن‌را غلط نوشته است و به جای «یترقب» باید می‌نوشت «یتکتم». این قصیده را جعفر حلی در مدح و ثنای امام حسین، امام دوم شیعیان نوشته است.[۲۵] این بیت مخصوص به ماجرای خروج امام حسین از مدینه برای رفتن به سمت کوفه اشاره دارد که در نهایت به شهادت وی و خانواده‌اش در صحرای کربلا می‌انجامد. در مصراع دوم هم اشاره می‌شود به خروج موسی از شهر برای حفظ جانش که یکی از داستان‌های معروف قرآن است و در آیات ۲۰، ۲۱ و ۲۲ سوره قصص و آیه

۴۰ سوره طه بیان شده است.[۲۶] ترجمه فارسی این بیت که خامنه‌ای به آن اشاره می‌کند می‌شود اینکه امام حسین از مدینه با ترس و نگرانی خارج شد همانطور که موسی پیامبر از شهر با ترس و نگرانی خارج شد. خامنه‌ای در نامه به پدرش با این کلمات و اشعار رمز می‌گوید که همه دوستان موافق بوده‌اند که وی باید کشور را ترک کند و حتی اگر ترس و نگرانی هم دارد، باید به پیشوایان امور دینی تاسی جسته و از آنان در این هجرت پیروی کند. اما آنطور که به صراحت در نامه می‌نویسد، خامنه‌ای هنوز نگران است، برای همین تصمیم می‌گیرد تا برای این سفر بزرگ استخاره‌ای به قرآن بزند. نکته اینجاست که سید علی خامنه‌ای در زمان نوشتن این نامه نه در مشهد که خانه پدری‌اش آنجا بوده است و نه در قم که به تحصیل علوم دینی در حوزه علمیه آن شهر مشغول بوده است، حضور دارد. وی در زمان نوشتن این نامه و انجام استخاره مذکور، در سفر بوده است. خامنه‌ای در شهر گرکان، استرآباد، مهمان بود. پرسش اینجاست که وقتی خامنه‌ای در سفر بود و در شهری ما بین مشهد و قم به سر می‌برد، برای کدام سفر بزرگ و نگران کننده‌ای به قرآن استخاره می‌زند؟

پاسخ را به روشنی در مطالب رمز آلود ادامه نامه می‌توان دریافت. خامنه‌ای برای پدرش می‌نویسد که در استخاره به قرآن، با آیه ۹۹ سوره یوسف مواجه شد و تردیدها و نگرانی‌اش برطرف شد و تصمیم گرفت که پا به راه این هجرت بزرگ بگذارد. آیه‌ای که خامنه‌ای به آن اشاره می‌کند، مربوط به هجرت پدر و مادر یوسف پیامبر از شهر کنعان به مصر می‌باشد و اینکه یوسف پدر و مادرش را گرم در آغوش گرفته و به آنها می‌گوید که به خواست خداوند می‌توانند در آرامش و امنیت به مصر وارد شوند. مصر در دوران یوسف پیامبر امپراتوری بزرگی بود و خامنه‌ای از اینکه در استخاره‌اش برای سفر به امپراتوری شوروی آیه‌ای می‌آید که از ورود پدر و مادر یوسف به امپراتوری مصر استقبال می‌کند، هیجان زده شده و بلافاصله عزم را جزم کرده و همان نیمه شب راهی گیلان می‌شود تا از آنجا از مسیر دریایی به سبک امام حسین و موسی پیامبر، مخفیانه به خارج از کشور هجرت کند! اما نکات دیگری هم در این نامه به چشم می‌خورد که ارتباطی با موضوع سفر وی به شوروی ندارد اما بررسی آنها خالی از لطف نیست. خامنه‌ای در این نامه با به کار بردن الفاظی چون واعظ محترم، نفس نفیس، معظم له، شیر، معزی الیه و آقا در مدح و ثنای خویش، درجه خودپرستی و نارسیسیزم مزمن را در شخصیت خود به نمایش می‌گذارد.

همان روحیاتی که ۲۵ ســال بعد وقتی بر تخت رهبــری و ولایت فقیه تکیه می‌زند، آثار مخربش نمایان می‌گردد.

نامه خامنه‌ای به پدرش به دست ساواک می‌افتد! تیرماه ۱۳۴۳

در کتاب شرح اسم، پس از انتشار این نامه خامنه‌ای به پدرش، آمده است: «این نامه ابتدا به دســت ساواک خراسان افتاد. بهرامی رئیس این ســازمان در مشهد آن را به اداره کل ســوم تهران فرستاد. ناصر مقدم، مدیرکل اداره سوم نیز متعاقباً ساواک مازندران را از فحوای نامه آگاه کرد. جابه جایی این اطلاعات، ســودی به حال ســاواک نداشت، چرا که سوژه آنها روزها بود از گرگان دور شده بود. شهربانی گرگان که نتوانسته بود به موقع برای احضار آقای خامنه‌ای وارد عمل شود، در اجرای دستور ساواک، آقایان حاج محمد رجبی و حاج ابوطالب واثقی، مسئولان مسجد گلشن گرگان را به ساواک معرفی کرد تا زین پس تکلیف‌شــان را نسبت به روحانیان مخالف، بدانند. سال‌ها بعد، ساواک گرگان در یادآوری این موضوع، گمان خود را که شیخ خامنه‌ای که در سال ۱۳۴۲ از طرف خمینی از قم به گرگان اعزام گردیده بود بیان کرد، در حالی که این سفر به تشخیص خود آقای خامنه‌ای انجام گردیده بود.»[۲۷]

در این بخش از زندگینامه رسمی سید علی خامنه‌ای هم نکات قابل توجهی وجود دارد که نشان از اراده‌ای برای پنهان کردن واقعیات و تحریف تاریخ است. به ادعای خامنه‌ای، ساواک در تعقیب وی بوده است و حتی این نامه خامنه‌ای به پدرش را هم به دست آورده بود، اما از آنجا که نتوانستند وی را دستگیر کنند، حاج محمد رجبی و حاج ابوطالب واثقی که مسولان مسجد گلشن در گرگان بودند و در آن دوران به خامنه‌ای کمک کرده بودند، تحــت پیگرد قرار گرفتند که چرا به خامنه‌ای کمک کرده و به وی پناه داده بودند. به یاد داشته باشیم که این حوادث مربوط به همان تیرماه ۱۳۴۳ خورشیدی می‌باشد. سید علی خامنه‌ای در زندگی نامه‌اش مدعی شده است که از ۱۳۴۳ تا ۱۳۴۷ خورشیدی در منزل پدرش در مشهد به نگهداری از وی مشغول بوده است. ساواک خراسان آدرس منزل پدر وی را داشته است و نامه هم به دستشان افتاده بود، پس چرا ماموران ساواک در این مدت چهار سالی که به گفته خودش در منزل مشغول مراقبت از پدر بوده است، به جای اینکه

به آدرس منزل پدر وی در مشهد بروند و به سادگی سید علی خامنه‌ای را دستگیر کنند، به گرگان می‌روند تا برای دوستان پدرش که به وی پناه داده بودند، مشکل ایجاد کنند؟ آیا آدرس خانه خامنه‌ای را نداشتند؟ آیا امکان اینکه در پشت پاکت نامه که به ادعای خامنه‌ای ساواک آن‌را به دست آورده بود، آدرس خانه پدری وی را ببینند و به آنجا بروند و وی را دستگیر کنند نیز وجود نداشته است؟ واقعیت اینست که خامنه‌ای در مشهد نبوده است و تمام این نامه در واقع طرحی برای رساندن خبر تصمیم وی برای سفر به شوروی با رمز و اشاره به پدرش بوده است. از این طریق ساواک را هم گمراه کند تا اگر احیانا به دنبالش هستند تصور کنند وی قصد دارد پیش پدر برود و در جای دیگری دنبال وی نباشند. به این ترتیب خامنه‌ای به جای حرکت از سمت گرگان در شرق مازندران به سمت مشهد، به استان گیلان که در غرب مازندران قرار دارد می‌رود تا در آنجا به سید محمد جواد فضل‌الله ملحق شده و به اتفاق وی با قایق به صورت غیر قانونی از کشور خارج شوند. مقصد سواحل اتحاد جماهیر شوروی بود تا به این شکل خامنه‌ای بتواند خود را به دانشگاه پاتریس لومومبا برساند.

سید محمد جواد فضل الله، همسفر خامنه‌ای در سفر به شوروی

دوست و همراه سید علی خامنه‌ای در سفر به شوروی سید محمدجواد فضل‌الله در سال ۱۳۵۴ خوشیدی در سن ۳۷ سالگی در اثر سکته قلبی درگذشت. به این شکل همسفر خامنه‌ای و شاهد مستقیم حضور وی در دانشگاه پاتریس لومومبا این راز بزرگ را با خود به زیر خاک برد. در مراسم ختم وی در روستای بنت جبیل در لبنان، امام موسی صدر سخنرانی کرد که نشان از جایگاه ویژه خانواده فضل الله در بین شیعیان لنبان و عراق داشت.[۲۸]

امام موسی صدر که بارها به شوروی سفر کرده بود روابط نزدیکی با سازمان امنیت این کشور داشت. وی همچنین رابط حافظ اسد با مبارزان شیعه در خاورمیانه و شمال آفریقا بود. سرهنگ واسیلی میتروخین که پیش از پناهنده شدن به غرب برای سه دهه از افسران ارشد سازمان امنیت شوروی بود، در کتاب خود حافظ اسد رییس جمهور مادام العمر سوریه را وفادارترین و مورد اعتمادترین متحد شوروی در خاورمیانه معرفی کرده است.[۲۹]

امام موسی صدر به مدت بیش از یک دهه به عنوان رابط حافظ اسد با تروریست‌هایی که در کمپ‌های آموزش نظامی و عقیدتی سازمان امنیت شوروی در لبنان، سوریه، مصر، لیبی و فلسطین تعلیم می‌دیدند، فعالیت می‌کرد. مبارزه با حکومت شاه در ایران و همچنین مبارزه با اسراییل که متحدین بزرگ ایالات متحده آمریکا در منطقه خاورمیانه بودند، آرمان بزرگ زندگی امام موسی صدر بود. لازم به ذکر است که در آن دوران ایران و اسراییل هر دو به واسطه نزدیکی به آمریکا دشمنان اتحاد جماهیر شوروی نیز به حساب می‌آمدند و رهبران مسکو از هیچ تلاشی برای سرنگونی این دو حکومت فرو گذار نکرده بودند. امام موسی صدر همچنین فعالانه در سازماندهی شیعیان در عراق و جنوب لبنان نقش داشت و با همکاری مصطفی چمران، جنبش امل را در جنوب لبنان راه اندازی کرد که نخستین گروه تروریستی و شبه نظامی شیعه در این منطقه به حساب می‌آمد و نیروهای آن در کمپ‌های سازمان امنیت شوروی تعلیم می‌دیدند. اقدامات امام موسی صدر شعله جنگ‌های داخلی در لبنان را بر افروخت که برای دو دهه مردم لبنان با آن دست به گریبان بودند. امام موسی صدر از پیشگامان برقراری رابطه با ابر قدرت شرق در بین روحانیون عالی رتبه شیعه بود که برای مقابله با حکومت شاه در ایران، اسرائیل و آمریکا تا پایان عمرش مبارزه کرد.

امام موسی صدر در مراسم ختم سید محمد جواد فضل الله، همسفر خامنه‌ای در شوروی سخنرانی کرد - ۱۳۵۴

خامنه‌ای پس از بازگشت از شوروی

بر اساس اسناد به دست آمده از دانشگاه پاتریس لومومبا، در فاصله سال‌های ۱۳۴۳ تا ۱۳۴۷ خورشیدی، بر خلاف آنچه در زندگینامه رسمی سیدعلی خامنه‌ای که خالی از تناقض هم نیســت، ادعا شده است، وی نه در مشهد و در خانه پدرش به نگهداری از پدر مشــغول بوده و نه در تهران مخفی زندگی می‌کرده و نه تحت تعقیب ساواک بوده است، بلکه در تیرماه ۱۳۴۳ خورشیدی، برابر با جولای ۱۹۶۴ میلادی، از ایران و از مسیر دریای خزر با قایق به اتحاد جماهیر شوروی رفت تا در دانشگاه پاتریس لومومبا در مسکو زیر نظر افسران کارکشته سازمان امنیت شوروی تعلیم ببیند. از دروس ویژه و تخصصی این دانشگاه آشنایی با فنون نظامی، کار با اسلحه، جنگ روانی و تبلیغاتی و شیوه‌های سازماندهی مردم برای انقلاب را می‌توان نام برد. همچنین یکی از مهمترین دروس این دانشگاه آشنایی با جزییات انقلاب اکتبر روسیه و تلاش برای شبیه سازی این انقلاب در کشورهای هدف بوده است. بدین منظور سازمان امنیت شوروی جوانان مستعد و انقلابی را از کشورهای مختلف دنیا به خصوص خاورمیانه، آفریقا، آمریکای جنوبی و آسیا جذب می‌کرد تا با آموزش آنها و ارایه کمک‌های همه جانبه به آنها پس از بازگشت به کشورشان، زمینه انقلاب‌های شبه مارکسیســتی را فراهم کنند و حکومت‌های طرفدار آمریکا و غرب در نتیجه این اقدامات انقلابی ساقط گردند و حکومت‌های طرفدار شوروی روی کار بیایند. چهار سال زندگی در مسکو و فارغ التحصیل شدن از دانشگاه کا گ ب برای خامنه‌ای که هیچگاه نتوانسته بود در مدارس مدرن درس بخواند و خواندن و نوشتن را نیز در مکتب خانه پدر آموخته بود، بر علاقه وی به سرزمین شوراها افزود. سید علی پیش از سفر به شوروی تا مدت‌ها با مخالفت پدر برای تحصیل در حوزه علمیه نجف و حتی قم مواجه بود و در نهایت رضایت مشروط پدر را تحت نظر و کنترل برادر بزرگترش ســید محمد، کســب کرد تا به حوزه علمیه قم برود، باز هم نتوانسته بود حتی تحصیلات مقدماتی حوزوی را با موفقیت به پایان برساند. در چنین شرایطی در هجدهم تیرماه ۱۳۴۳ خورشیدی، با نیمه کاره رها کردن تحصیلات علوم دینی در سن ۲۵ سالگی از حوزه علمیه قم بیرون زد و حتی لوازمش را نیز در حجره طلبه‌گی‌اش جمع نکرد و به همراه سید جواد فصل‌الله راهی اتحاد جماهیر شوروی شد.

ســید علــی خامنه‌ای در این دوران در فقر کامل به ســر می‌بــرد. ازدواج کرده بود و

همسرش نیز باردار بود و نزد سید جواد پدر سید علی زندگی می‌کرد. آنگونه که در کتاب شرح اسم که زندگی نامه رسمی و دولتی خامنه‌ای است، آمده است، تنها پولی که هر ماه به دستش می‌رسید یکصد تومانی بود که آیت‌الله میلانی از محل وجوهات شرعی بین فقرا و طلبه‌های علوم اسلامی تقسیم می‌کرد. در همان سال ۱۳۴۳ و پیش از سفر به شوروی، خامنه‌ای از تقسیم کننده صدقه‌های ماهیانه پول بیشتری خواسته بود که میسر نشد. وی از محل نامعلومی پول مناسبی دریافت کرد که دیگر نیازی به صدقه‌های ماهیانه آیت‌الله میلانی نداشت. جالب اینجاست که به دلایلی سید علی به نویسنده کتاب شرح اسم منبع دریافت آن پول را معرفی نکرده است و تنها گفته است که از دادرس زمینی‌اش قرض گرفته است که یا مادرش بوده است و یا یکی از دوستانش که یادش نیست![۳۰] جالب است که خامنه‌ای این خاطره را با جزییات تعریف می‌کند که فرد تقسیم کننده صدقات، هر ماه وی را در خیابان می‌دید و کنار می‌کشید و پاکت‌هایی را از جیبش در می‌آورد و پاکتی که صد تومانی خامنه‌ای در آن بود را به وی می‌داد اما یادش نیست که از چه کسی پول زیادی قرض گرفت که دیگر نیازی به این صدقات نداشت، و بین اینکه آیا مادرش بود یا یک دوست مردد بود. آنچه مشخص است، سید علی خامنه‌ای به فرزند نخستش مصطفی به اندازه فرزند دوم مجتبی علاقه و توجه نشان نمی‌دهد. مصطفی در اواخر سال ۱۳۴۳ و یا اوایل ۱۳۴۴ متولد شده است و این همان دورانی است که خامنه‌ای در مسکو بود. شاید یکی از دلایل کم توجهی‌اش به مصطفی این باشد که تولد و دوران نوزادی وی را ندید و شیرینی این فرزند را حس نکرد. وقتی از شوروی بازگشت، مصطفی حدود چهار سال سن داشت. تناقض گویی‌ها در خاطرات خامنه‌ای از همین دوران آغاز می‌شود. در کتاب شرح اسم به اسناد ساواک مربوط به سال ۱۳۴۴ خورشیدی اشاره شده است که گزارش‌هایی از رفت و آمدهای فردی به نام خامنه‌ای در آن به چشم می‌خورد. این گزارش‌های ساواک به سید محمد خامنه‌ای برادر بزرگتر سید علی اشاره دارد و نویسنده کتاب شرح اسم، با زیرکی بدون آوردن نام کوچک فرد مورد نظر در اسناد ساواک، فقط به نام خامنه‌ای بسنده می‌کند تا وانمود کند که منظور سید علی بوده است.[۳۰] از سوی دیگر، فرزند دوم سید علی، مجتبی خامنه‌ای در سال ۱۳۴۸ خورشیدی، یعنی یک سال پس از بازگشت وی از شوروی به دنیا آمد. یعنی بین تولد فرزند نخست و فرزند دوم، حدود پنج سال فاصله است و این همان دورانی است که وی در ایران به سر نمی‌برد و همسرش نزد پدر زندگی می‌کرد.

خامنه‌ای شش فرزند دارد که با فاصله تقریبی دو تا سه سال از یکدیگر به دنیا آمده‌اند و این فاصله تنها در مورد فرزند دوم رعایت نشده است.

سید علی خامنه‌ای پس از بازگشت از شوروی در ۱۳۴۷ خورشیدی، دنبال کننده فرامین سازمان امنیت شوروی بود و هیچگاه به حوزه علمیه جهت تکمیل تحصیلات دینی بازنگشت و حتی نتوانست به طور رسمی عنوان حجه الاسلام را که از عناوین ابتدایی در تحصیل علوم حوزوی می‌باشد، کسب کند. دوری از خانواده برای مدت طولانی و عدم اعتماد به نفس و بی‌اعتمادی پدر و خانواده به وی سبب شده بود تا سید علی تلاش کند به اشکال مختلف با بزرگ نمایی‌های شخصیتی برای خود هویتی کاذب بسازد. ماجرای معروفی که بارها از جوانی تا کهنسالی از سفر با قطار به نجف تعریف کرد که چگونه از قطار در حال حرکت به بیرون پریده است تا نمازش را بخواند، از جمله این تلاش‌ها بود تا به این شکل به پدر و اطرافیانش ثابت کند که آدم بی‌دست و پایی نیست، اما تعریف ماجراهایی از این دست، نه تنها کمکی به وی نمی‌کرد بلکه سبب ساز تمسخر بیشتر وی نیز می‌شد.[۳۱] اما قدر مسلم سید علی که تا پیش از سفر به شوروی در فقر مطلق زندگی می‌کرد، پس از بازگشت دسترسی به منابع مالی فراوانی داشت که حتی می‌توانست به اوباش و خلافکارانی که گروه‌های مسلح برای مبارزه با حکومت شاه تشکیل داده بودند کمک برساند. عباس آقا زمانی معروف به ابوشریف تروریست سابقه‌دار و بدنام در یکی از مصاحبه‌هایش پس از انقلاب به این مورد اشاره کرده است که خامنه‌ای در دهه چهل میلادی به وی و دیگر اعضای گروه تروریستی وی پول می‌رسانده است.[۳۲] منابع این پول‌هایی که به دست خامنه‌ای می‌رسید، هیچگاه مشخص نشد اما امروز با توجه به آنچه از روابط وی با سازمان امنیت شوروی می‌دانیم، می‌توان حدس زد از کجا چنین پولی به دست وی می‌رسید.

خاطرات عجیب خامنه‌ای از زندان و آشنایی‌اش با سحر و جادوگری

با استناد به وبسایت رسمی خامنه‌ای در دوران مبارزه با شاه، وی چندین بار بازداشت شده است اما به جز یک مورد همه بازداشت‌ها بسیار کوتاه مدت بوده و از چند ساعت تا چند روز بیشتر به طول نینجامیده است. حتی در موردی عنوان شده است که خامنه‌ای به اتهام عضویت در یک گروه یازده نفره به شش ماه زندان محکوم شد، اما گویا آنقدر این

شـــخص برای سازمان امنیت شاه بی‌ارزش بوده اســـت که حتی به خود زحمت ندادند تا پیگیری و بازداشـــتش کنند و همه چیز به خوبی و خوشـــی فراموش شد و این حکم اجرا نشد. در وبسایت رسمی وی آمده است:

«آیـــت الله خامنـــه‌ای به اتهام عضویـــت در گروه یازده نفره به شـــش ماه زندان محکوم گردید. به دنبال انتشار این خبر در روزنامه کیهان و احضار آیت‌الله خامنه‌ای به دادگاه تجدید نظر، وی پس از مشورت با عده‌ای از علمای مشهد از حضور در دادگاه خودداری ورزید.»[۳۳]

در ایـــن مورد دیگر خبری از پیگیـــری این پرونده حتی در خاطـــرات خامنه‌ای هم دیده نمی‌شود. در زندگینامه رسمی وی تنها موردی که به یک دوره زندان طولانی مدت اشـــاره می‌شود، هشـــت ماه زندان از دیماه ۱۳۵۳ خورشـــیدی تا دوم شهریور ۱۳۵۴ در زندان مرکزی کمیته ضد خرابکاری تهران اســـت.[۳۴] در بخشـــی با عنوان زندان ششـــم از کتاب خاطرات رسمی خامنه‌ای، نکاتی در مورد این دوران زندان نوشته شده است که در بازشناســـی شخصیت بیمار سید علی خامنه‌ای بسیار کمک کننده خواهد بود. خامنه‌ای بســـیار تلاش می‌کند تا خودش را هوشـــمند و آشـــنا به علوم و اسرار پنهان معرفی کند. هدایت‌الله بهبودی، نویسنده کتاب شرح اسم، در گفتگو با سید علی خامنه‌ای می‌نویسد:

«گفت وگوی هم سلولی‌ها با یکدیگر ممنوع بود و حرف زدن با زندانیان سلول همسایه غیرممکن. هم سلولی‌ها در گوشی حرف می‌زدند. اگر می‌فهمیدند که دو زندانی ارتباط دارند، هم برایشـــان گران تمام می‌شـــد و هم ادامه کار تحقیـــق و بازجویی را پیچیده می‌کرد. این قضیه برای زندانیانی که پرونده مشترک داشتند، خطرناک‌تر بود. رد و بدل شدن اطلاعات در کمیته مشترک ضد خرابکاری جرمی سنگین داشت و شکنجه‌ها را تصاعدی بالا می‌برد. با وجود این، مورس، ابزاری شـــایع میان زندانیان برای حرف زدن بـــود. آقای خامنه‌ای زبان مورس را فراگرفت و خیلی زود در آن پیشـــرفت کرد. اوایل، او صداهایی می‌شـــنید که نمی‌دانست چیست. حدس می‌زد که این آواها، ابزاری برای ارتباط است، اما مفهوم آنها را نمی‌فهمید. این صداها با نواختن ضربه‌هایی به دیوار سلول بلند می‌شد و به سلول کناری و گاه به دو سلول آن طرف‌تر می‌رفت. روزی که داشت دیوار نوشته‌های سلولش را می‌خواند به جدولی برخورد که در آن حروف را به رمز نوشته بودند. خواندن دیوار نوشته‌ها یکی از مشغله‌های زندانیان به شمار میرفت. آنجا همه جور مطلب، از دلنوشته‌های تنهایی و درد و رنج تا شوخی‌ها و طنازی‌ها به چشم می‌خورد.

جدولی روی دیوار مجاور درِ سلول بود و جز شب هنگام که نور کم سوی لامپ سلول می‌تابید و اطراف را کمی روشن می‌کرد، در دیگر زمان‌ها دیده نمی‌شد. آقای خامنه‌ای بی‌بهره از علوم غریبه نبود. با علم جفر، رمل، کیمیا، اعداد، حروف و مربعات آشنا بود. یا حتی به آنچه که «کُلّه سر» می‌گویند، کیمیا، لیمیا، هیمیا، سیمیا و ریمیا. پیش از آن که برای ادامه تحصیل علوم دینی راهی قم شـــود، دوره‌ای از این علوم را در مشهد نزد شـــخصی گذرانده بود و با مبانی آن آشـــنا بود... با دیدن آن جدول متوجه شد که زبان رمز است. شروع به یادگیری کرد و زمانی که تلاش کرد با کُندی جواب همسایه‌اش را بدهد، چه اندازه هر دو خوشحال بودند. زندانی همسایه در فرستادن ضربه‌های مورس به مهارت رسیده بود و تلاش می‌کرد آقای خامنه‌ای را راه بیندازد. وقتی متوجه منظور او می‌شد، می‌فهماند که نیازی به ارسال حروف بعدی نیست. زمانی نگذشت که او یک فرســـتنده متبحر شد. برای این که هم سلولی‌اش متوجه نشود، به دیوار تکیه می‌داد، سرش را به آن می‌چسباند، دست را به پشت می‌گرفت و با ناخن به دیوار می‌کوبید. و گاهی که کنار دیگر هم سلولی‌ها درازکش بود، با ناخنِ پا به دیوار ضربه می‌زد و پیام می‌فرستاد. فهمیده بود که همسایه‌اش دانشجوی دانشگاه است. با او درباره همه چیز صحبت می‌کرد: برای بازجویی رفتی؟ چه کار کردی؟ روزت چطور گذشت؟ چه خواب دیدی؟ دانشـــجو از گفتن نامش خودداری کرده بود و این ضرورت زندگی یک زندانی سیاسی در کمیته مشترک ضد خرابکاری بود.»[۳۵]

نکات قابل توجه فراوانی در این داســـتان اســـت که زوایای شخصیتی خامنه‌ای را به روشـــنی ترسیم می‌کند. نخســـت اینکه وی تلاش دارد خودش را بسیار هوشمند و خارق العاده و آشـــنا به بســـیاری از علوم خفیه و ماورا نشـــان دهد و همچنین فردی که قدرت یادگیری فوق العاده‌ای دارد و زبان مورس را به سرعت توانست یاد بگیرد و با آن به برقراری ارتباط با دیگران بپردازد. با توجه به اینکه طول این دوران محکومیت خامنه‌ای تنها هشت ماه بوده و در ســـلول انفرادی هم نبوده است،[۳۶] ماجراهایی مثل اینکه زندانیان هم سلولی حق گفتگو با یکدیگر را نداشتند و وی از روی جدول روی دیوار زبان مورس را یاد گرفته اســـت و با آن امکان مکالمه‌های طولانی هم با سلول‌های کناری داشته است، تمام خیال پردازی‌های ذهن بیمار خامنه‌ای است که به هر شکل ممکن تلاش دارد برای جلب توجه اطرافیان، خود را باهوش و توانمند نشـــان دهد. از آنجا که ســـواد حوزوی خامنه‌ای بسیار پایین است و از دانش علمی و آکادمیک هم برخوردار نیست، تلاش کرده است تا وانمود کند که با اســـرار ماورا و علوم فوق بشری آشناست تا این کمبودهای علمی زندگی‌اش را

بدین ترتیب جبران کند. ادعاهای عجیب و غریب سید علی خامنه‌ای مبنی بر اینکه علوم کله سر یا همان اسرار کیمیا، لیمیا، هیمیا، سیمیا و ریمیا را می‌داند و با علم جفر و رمل و کیمیا و اعداد و حروف و مربعات آشناست، تمام نشان از این دارد که در درون وجودش از اینکه هیچگاه به دنبال دانش اندوزی نبوده است، شرمسار است و تلاش دارد جای خالی علوم آکادمیک را با این خرافات و اسرار جادوگری پر کند.[۳۷]

فعالیت‌ها و دامنه تاثیر گذاری خامنه‌ای در تمام سال‌های پیش از انقلاب اسلامی به اندازه‌ای کوچک و محدود بود که هیچگاه نتوانست وی را به صف نخست مبارزان آن سال‌ها وارد کند و هیچ نامی از وی در حوادث مهم آن سال‌ها دیده نمی‌شود. ابوالحسن بنی‌صدر، نخستین رییس جمهور منتخب ایران در مصاحبه‌ای با خبرگزاری بی بی سی درباره نقش و جایگاه سید علی خامنه‌ای در بین روحانیونی که در پیروزی انقلاب نقش داشتند، می‌گوید:

«در کل نقش روحانیون به جز آقای خمینی و مراجع در پیروزی انقلاب، نقشی ثانوی و حتی ثالثی بود. در دوره حکومت آقای بختیار اینها البته نقشی پیدا کردند، البته نقشی سازشکارانه تا آقای خمینی، دکتر بختیار را به عنوان نخست وزیر بپذیرد. آقای منتظری آمدند به فرانسه تا آقای خمینی را با شورای سلطنت موافق کنند. آقایان بهشتی و هاشمی رفسنجانی هم به خاطر فعالیت‌هایشان در داخل کشور و در خارج، چهره‌های شناخته شده‌ای بودند، اما آقای خامنه‌ای از آنها خیلی عقب‌تر بود و کسی او را نمی‌شناخت. اینها کسانی بودند که آقای خمینی آنها را برکشید. آنها از خودشان هیچ جوهری نشان ندادند که به آنها نقشی بدهد. اول انقلاب هم کسی نمی‌دانست آنها عضو شورای انقلاب هستند و وقتی هم که فهمیدند همه تعجب می‌کردند. آقای خامنه‌ای زندان رفته و تبعید رفته، اما به عنوان فکر راهنما و برانگیزنده جامعه به جنبش نقشی نداشته است.»

ابوالحسن بنی‌صدر در ادامه این گفتگو با خبرگزاری بی بی سی، در مورد ریشه اختلاف با خامنه‌ای می‌گوید:

«آقای خامنه‌ای آدم اهل ابتکاری نبود که من با او مخالفتی داشته باشم یا نداشته باشم. در طول شورای انقلاب من از زبان آقای خامنه‌ای حتی یک بار یک پیشنهاد معقول نشنیدم که بخواهم با آن مخالفتی بکنم. تنها اختلافی که یادم هست زمانی بود که من نامزد ریاست جمهوری شدم و سران حزب جمهوری اسلامی با من مخالف بودند.»[۳۸]

پس از انقلاب خامنه‌ای برای پر کردن این خلا بزرگ مشروعیت مبارزاتی، در موارد

فراوانی دست به تحریف تاریخ انقلاب زد تا برای خودش چندین مورد سابقه زندان سیاسی و ارتباط با روح الله خمینی دســت و پا کند. در بخش زندگینامه خامنه‌ای به وضوح این تاریخ نگاری‌های ساختگی که مربوط به زندان رفتن‌های ادعایی وی می‌باشد، دیده می‌شود کــه در موارد متعدد این تاریخ‌ها یکدیگر را نقض می‌کنند.[۳۹] از ســوی دیگر تلاش تاریخ نویسان جمهوری اسلامی برای اثبات پیوند محکم مبارزاتی بین خامنه‌ای و روح‌الله خمینی در دوران حوادث خرداد ۱۳۴۲ مشــهود است. وبسایت رسمی‌خامنه‌ای با انتشار تصویری مبهم و غیر قابل تایید و اســتناد از وی در کنار خمینی در ســال ۱۳۴۲در حوزه علمیه قم، اینگونه وانمود می‌کند که یکی از صدها طلبه‌ای که در کنار خمینی دیده می‌شــوند، سید علی خامنه‌ای است. همچنین در همین مطلب با اشاره به کتاب‌هایی از نویسندگان ناشناخته، تلاش شده است تا اینگونه وانمود شود که حتی پیش از پانزده خرداد ۱۳۴۲، در بهمن ۱۳۴۱ خورشیدی، سید علی خامنه‌ای و برادرش سید محمد مامور بودند تا گزارشی را از آیت الله میلانی به خمینی برسانند. همچنین ادعا شده است که در آستانه محرم سال ۱۳۴۲خورشیدی، روح الله خمینی وی را مامور کرده بود تا پیام‌هایی را به آیت الله میلانی، علما و روحانیون و هیات‌های مذهبی خراسان برساند. همه این موارد در سال‌های نخست پس انقلاب توسط نزدیکان خمینی تکذیب شد تا جایی که در زمان انتشار کتاب زندگی نامه خامنه‌ای، با اشاره به این تکذیبیه‌ها عنوان شده است که وی از سوی خمینی در سال ۱۳۴۲ خورشیدی، ماموریتی برای ارسال پیام به علمای خراسان نداشته و داوطلبانه این کارها را در راستای ادامه مبارزات سیاسی‌اش علیه حکومت شاه انجام می‌داده است.[۴۰]

اگــر چه از ســید علی خامنه‌ای در اســناد و تاریــخ نگاری‌های مربــوط به انقلاب اســلامی‌پیش از بهمن ۱۳۵۷ خورشیدی و بازگشت خمینی به ایران، نقش موثری دیده نمی‌شود، اما وی در این دوران ده ساله پس از بازگشت از شوروی یعنی از ۱۳۴۷ تا ۱۳۵۷ خورشــیدی در حوادث و خراب کاری‌های متعددی نقش داشت که در مواردی نقش وی کلیدی نیز بوده اســت، از جمله در جنایت آتش زدن ســینما رکس آبادان با هدف روشن کردن آتش انقلاب که برخی از آموزش‌های دوران تحصیل در دانشگاه پاتریس لومومبا به این نوع اقدامات اختصاص داشت.[۴۱] در کتاب خاطرات‌هاشمی رفسنجانی با عنوان انقلاب و پیروزی که به ریشه‌های انقلاب اسلامی از سال ۱۳۳۰خورشیدی و به ویژه پس از ۱۳۴۲ خورشیدی می‌پردازد و چهره‌های تاثیر گذار در انقلاب را در هر دوره‌ای معرفی می‌کند، تا

۲۸ بهمن ۱۳۵۷ یعنی یک هفته پس از انقلاب، به نقش پر رنگی از سید علی خامنه‌ای اشاره نشده است.هاشمی رفسنجانی در صفحه ۱۱۶ از کتاب خاطراتش برای نخستین بار نام سید علی خامنه‌ای را به عنوان یکی از اعضا و هواداران سازمان مجاهدین خلق مطرح می‌کند.[۴۲] پس از آن نام خامنه‌ای در آبانماه ۱۳۵۷ خورشیدی، در جریان پیشنهاد عضویت وی در شورای انقلاب مطرح می‌شود. به این ترتیب عملا تا سه ماه پیش از وقوع انقلاب اسلامی نام خامنه‌ای در فهرست بلند بالای چهره‌های شناخته شده‌ای که دهه‌ها با حکومت شاه مبارزه می‌کردند، هیچ جایی نداشت. پس از آنکه خامنه‌ای توانست خودش را در جمع اعضای شورای انقلاب جا بزند، از این فرصت استفاده کرد تا برای خودش جایگاه و موقعیت سیاسی مناسبی دست و پا کند. اما نه خامنه‌ای و نه سازمان امنیت شوروی در بلند پروازانه‌ترین رویاهایشان هم تصور نمی‌کردند که سه سال پس از انقلاب اسلامی، همه پیشگامان انقلاب که سد راه وی برای رسیدن به قدرت بودند، از پای در آمده باشند و سید علی خامنه‌ای بتواند پس از روح‌الله خمینی بالاترین قدرت سیاسی در ایران انقلابی را کسب کند. در این مسیر سید علی خامنه‌ای از حمایت‌های فراوان سازمان امنیت شوروی بهره‌مند شد که مهم‌ترین آن مربوط به طرح خنثی سازی کودتای نوژه در هجدهم تیرماه ۱۳۵۹ خورشیدی برابر با نهم جولای ۱۹۸۰ میلادی بود.[۴۳] سازمان امنیت شوروی فرصت‌های طلایی را برای کادرهای تربیت شده‌اش فراهم می‌کرد تا به این شکل هم وفاداری آنها را به آرمان‌های اتحاد جماهیر شوروی بسنجد و هم اینکه لیاقت این ماموران تعلیم یافته‌اش را در به کارگیری فنون آموزش داده شده، محک بزند. طرح خنثی سازی کودتای نوژه این فرصت طلایی را برای خامنه‌ای پدید آورد تا توانایی خودش را به نمایش بگذارد و طرح تسخیر سفارت ایالات متحده آمریکا هم موقعیت بسیار مطلوبی در اختیار محمد موسوی خوییني‌ها گذاشت.

علاوه بر سید علی خامنه‌ای، حاج محمد علی نظران و محمد محمدی نیک ری‌شهری نیز که نامشان در فهرست فارغ التحصیلان دانشگاه پاتریس لومومبا دیده می‌شود، نزدیک‌ترین همکاری را با وی برای سازماندهی تیم اطلاعاتی و امنیتی‌اش در سال‌های نخست انقلاب داشته‌اند که در بررسی تاریخی حوادث پس از انقلاب و همکاری‌های سازمان امنیت شوروی با سید علی خامنه‌ای در تاسیس و تجهیز سپاه پاسداران، خنثی سازی کودتای نوژه، ترورهای تابستان ۶۰ و دیگر فرصت‌هایی که سازمان امنیت شوروی

برای خامنه‌ای فراهم می‌کرد تا بتواند پله‌های ترقی را به سرعت طی کند، به نقش و جایگاه این افراد نیز خواهیم پرداخت. همچنین از دیگر اعضای تیم عملیاتی و اطلاعاتی سید علی خامنه‌ای و روابط اسرار آمیز وی با مسعود کشمیری پرده برداری خواهد شد.

دسته دوم: اصلاح طلبان حکومتی به رهبری سید محمد موسوی خوییني‌ها

سید محمد موسوی خوئینی‌ها فرزند سید حسین در ۳۱ فروردین ۱۳۲۰ خورشیدی در قزوین به دنیا آمد. در آن روزها آتش جنگ جهانی دوم همه جا را فرا گرفته بود و ایران هم از این مصیبت بزرگ بی‌نصیب نماند. خرداد ۱۳۲۰ خورشـــیدی نیروهای آلمان نازی معاهده خود با اتحاد جماهیر شوروی را شکستند و وارد مرزهای شوروی شدند. در پاسخ به این اقدام، ارتش سرخ شوروی و ارتش بریتانیا نیز از شمال و جنوب در ۲۵ آگوست ۱۹۴۱ میلادی برابر با سوم شهریور ۱۳۲۰ خورشیدی، وارد ایران شدند.[۴۴] رضاشاه پهلوی همانروز در تلگرامی پنج صفحه‌ای به واشـــینگتن از رییس جمهور ایالات متحده آمریکا فرانکلین روزولت کمک خواســـت تا جلوی اشغالگران گرفته شود و تمامیت ارضی و استقلال ایران به رسمیت شناخته شود.[۴۵] روزولت در پاسخ به پادشاه مقتدر ایران یاد آوری کرد که این اشغال در نتیجه سیاست نزدیکی ایران به آلمان نازی صورت گرفته است اما به رضاشاه قول داد که تمامیت ارضی و استقلال ایران را تضمین می‌کند و پس از پایان جنگ، نیروهای خارجی ایران را ترک خواهند کرد. رییس جمهور آمریکا به قول خود وفادار ماند. در آذرماه ۱۳۲۲ خورشـــیدی، در جریان کنفرانس تهران تاکید کرد که باید یکی از بندهای بیانیه پایانی این کنفرانس حفظ استقلال و تمامیت ارضی ایران باشد. کنفرانس تهران با حضور چرچیل نخست وزیر بریتانیا، استالین رهبر شوروی و روزولت رییس جمهور ایالات متحده برگزار شده بود و نقطه عطفی در نبرد با آلمان نازی و متحدینش در جنگ جهانی دوم بود. پس از پایان جنگ در شهریور ۱۳۲۴ نیروهای بریتانیا از ایران خارج شدند، اما استالین به قول خود پایبند نماند و نیروهای ارتش ســـرخ شـــوروی را از ایران خارج نکرد. در مقابل با حمایت ارتش ســـرخ، کردها جمهوری مهاباد را تشکیل دادند و سید جعفر پیشه‌وری هم با تشکیل جمهوری خلق آذربایجان اعلام استقلال کرد. این وضعیت یکسال بیشتر دوام نیاورد و در نهایت وقتی با فشار ایالات متحده آمریکا، استالین مجبور شد نیروهای ارتش سرخ شوروی را از ایران خارج کند، این جمهوری‌های مستقل، از هم پاشیده شدند. البته در

این بین نباید هوشمندی نخست وزیر وقت ایران، احمد قوام را در خروج نیروهای شوروی از ایران، نادیده گرفت. جعفر پیشه‌وری و بسیاری از یارانش به دامان اتحاد جماهیر شوروی پناه بردند و در باکو مســتقر شدند، در حالی که نفرت و کینه‌ای غیر قابل وصف از ایالات متحده آمریکا به دل داشــتند. سید حســین، پدر سید محمد موسوی خوئینی‌ها یکی از یاران نزدیک پیشه‌وری بود که این نفرت از آمریکا و علاقه به شوروی و مارکسیسم را برای پســرش به ارث گذاشت. سید محمد موسوی خوئینی‌ها در حوزه‌های علمیه قزوین و قم تحصیلات مقدماتی‌اش را گذراند و سپس به حوزه علمیه نجف رفت. در ۱۳۴۵ خورشیدی راهی اتحاد جماهیر شــوروی شــد تا در دانشگاه پاتریس لومومبا در مسکو برای مبارزه با حکومت شــاه تعلیم ببیند. بر اساس اسناد به دست آمده از دانشگاه پاتریس لومومبا وی مدتی را در این دانشگاه، هم دوره سید علی خامنه‌ای بوده است. این راز مشترک و سر به مهر، بیمه عمر و تضمین کننده نفوذ و قدرت سیاسی وی در تمام سال‌های پس از انقلاب اسلامی‌شد.[۴۶]

موسوی خوئینی‌ها در پرواز انقلاب به همراه سید احمد، بنی‌صدر، مطهری، قطب‌زاده و صادق طباطبایی، خمینی را همراهی می‌کرد.

سید محمد موســوی خوئینی‌ها پس از تکمیل دوره آموزشــی در دانشگاه پاتریس لومومبا در مسکو، به نجف رفت. وی نیز همانند خامنه‌ای و دیگر طلبه‌های آموزش دیده

در شوروی، باید برای خود جایگاه مناسبی در بین مبارزان سیاسی دست و پا می‌کرد. در دوازدهم خرداد ۱۳۴۹ خورشیدی برابر با دوم ژوئن ۱۹۷۰میلادی در مراسم ختم آیت الله سید محسن طباطبائی حکیم در نجف با احمد خمینی آشنا شد.[۴۷] اگر چه کمتر از یک سال بعد، از طرف دولت عراق عنصر نامطلوب شناخته شد و از وی خواستند تا خاک این کشور را ترک کند، اما این آشنایی به تدریج در طول یک دهه استحکام پیدا کرد. وی سپس به ایران بازگشت و در مسجد جوستان در محله نیاوران تهران به تفسیر قرآن مشغول شد. وی در این کلاس‌های تفسیر قرآن در کنار ترویج شکل تازه‌ای از اسلام که با مارکسیسم تناسب داشت، مبارزات مسلحانه با رژیم شاه را نیز ترویج می‌کرد. برخی از گروه‌های شبه نظامی و تروریستی همچون گروه فرقان و گروه فلاح از طرفداران و پامنبری‌های وی در این جلسات تفسیر قرآن بودند. این کلاس‌ها با دستگیری او توسط ساواک پایان یافت. بعد از آزادی از زندان و همزمان با استقرار خمینی در فرانسه، با توجه به سابقه آشنایی‌اش با سید احمد خمینی، وی نیز به نوفل لوشاتو رفت و در حلقه یاران نزدیک خمینی قرار گرفت. در دوازدهم بهمن ۱۳۵۷ خورشیدی، وی به همراه سید احمد، بنی‌صدر، قطب‌زاده و مطهری، خمینی را در بازگشت به ایران همراهی می‌کرد. پس از پیروزی انقلاب اسلامی، به نمایندگی از خمینی عضو شورای سرپرستی صدا و سیما و عضو مجلس خبرگان قانون اساسی شد. وی همچنین نماینده تام الاختیار خمینی در بررسی صلاحیت داوطلبان اولین دوره ریاست جمهوری، نماینده مجلس و عضو هیات رییسه مجلس اول، دادستان کل کشور، عضو منتخب خمینی در نخستین دوره مجمع تشخیص مصلحت نظام و شورای بازنگری قانون اساسی، ریاست مرکز مطالعات استراتژیک ریاست جمهوری، مدیر مسوول روزنامه سلام و رییس مجمع روحانیون مبارز نیز بود.[۴۸] در یک کلام، موسوی خوئینی‌ها را می‌توان شخصیت محوری اصلاح طلبان حکومتی در جمهوری اسلامی دانست.

موسوی خوئینی‌ها و تکثیر نوارهای خمینی در مراکز کا گ ب در قم

موسوی خوئینی‌ها در دوازدهم خرداد ۱۳۴۹ خورشیدی برابر با دوم ژوئن ۱۹۷۰میلادی در مراسم ختم آیت الله سید محسن طباطبائی حکیم در نجف با احمد خمینی آشنا شد. آیت الله حکیم پس از درگذشت آیت الله بروجردی در سال ۱۳۴۰ بعنوان مرجع تقلید عامه شیعیان جهان شناخته می‌شد. این آشنایی در تبعید به تدریج در طول یک دهه استحکام

پیدا کرد. پس از انتشـــار مقالـــه توهین آمیز به خمینی در روزنامـــه اطلاعات در دی ماه ۱۳۵۶، نام خمینی که سالها از خاطره‌ها فراموش شده بود، دوباره در حوزه علمیه قم بر سر زبان‌ها افتاد. در ماه‌های پس از آن و تا ورود خمینی به ایران موسوی خوئینی‌ها هماهنگ کننده پخش و توزیع بیانیه‌ها و نوارهای کاســـت سخنرانی‌های خمینی در ایران بود. وی در مصاحبه با پایگاه رسمی خبری جماران وابسته به بیت خمینی، در این مورد می‌گوید:

«آشـــنایی ما با مرحوم حاج احمدآقا از زمان درگذشت مرحوم آیت‌الله حکیم بود که به تدریج این آشنایی سرعت بیشتری گرفت و روابطمان خیلی نزدیک‌تر و صمیمانه‌تر شد و در این ارتباط و دوســـتی، مســـایل مختلف مبارزه و همکاری‌ها مطرح و علاوه بر آن دوستی و رفاقت ما هم بیشتر می‌شد. مرحوم حاج احمدآقا چندین سال از بنده کوچکتر بودند. قبل از سال‌های ۱۳۴۲ با ایشان آشنایی و ارتباطی نداشتم. زمان آشنایی من با حاج احمدآقا همزمان با فوت آیت‌الله حکیم، زمانی است که حضرت امام در نجف تبعید بودند. چندین سال از آغاز نهضت گذشته بود که من با ایشان آشنا شدم. اما فعالیت‌های مرحوم حاج احمدآقا عمدتاً حول محور شـــخصیت حضرت امام و مسایل مبارزاتی بود که پیرامون آن حضرت وجود داشت. طبعاً آن مسایل هم بخش‌های متفاوتی داشت، از جمله مسایل مربوط به حوزه و اداره حوزه و قسمتی که به امام مربوط می‌شد، از قبیل شـــهریه و معاش طلاب را در بر می‌گرفت که در این بخش با ایشـــان همکاری خاصی نداشتم. ارتباط کاری ما با حاج احمدآقا صرفاً در مسایل مبارزاتی و سیاسی بود. به ویژه در ارتبـــاط با اعلامیه‌هایی که از ناحیه حضرت امام صادر می‌شـــد، چه در دریافت این اعلامیه‌ها و چه در تکثیر آن‌ها. در آن زمان این کار بسیار مشکل بود و خیلی به زحمت، کسانی قبول می‌کردند که آن را انجام بدهند و ما ناگزیر، خودمان امکاناتی برای تایپ و تکثیر اعلامیه فراهم کردیم، چه اعلامیه‌هایی که از طرف حضرت امام صادر می‌شد و چـــه اعلامیه‌هایی که در حـــوزه در ارتباط با مبارزات به حمایت از حضرت امام صادر می‌شد. ما هم جمع شدیم و امکاناتی در یک خانه مخفی تهیه کرده و فعالیت می‌کردیم. آن خانه در قســـمت جنوب شرقی قم بود. اســـمش را نمی‌دانم، اما می‌دانم که حول و حوش منزل امام بود، البته با فاصله زیاد. کوچه‌های باریکی داشت. از این خانه فقط من و مرحوم حاج احمدآقا مطلع بودیم.»[۴۹]

پرســـش اینجاست که چگونه موســـوی خوئینی‌ها نام محله و آدرس خانه‌ای را که در بحبوحـــه انقلاب در قم بـــرای مدتی طولانی اطلاعیه‌ها، اعلامیه‌ها و نوارهای کاســـت سخنرانی‌های خمینی در آنجا تکثیر می‌شده است، به خاطر نمی‌آورد؟! موسوی خوییني‌ها

ادعـــا می‌کند که تنهـــا وی و احمد خمینی از وجود این خانه که مهم‌ترین مرکز محرمانه تکثیر پیام‌های انقلابی خمینی بود، اطلاع داشته‌اند. آیا کسی دستگاه‌های چاپ و تکثیر را به آنجا برده بود و با این دستگاه‌ها کار می‌کرد یا نه؟ اگر دستگاه‌ها نقص فنی پیدا می‌کردند، چه کسی آن‌ها را تعمیر می‌کرد؟ موسوی خوئینی‌ها راست نمی‌گوید، یا بهتر است گفته شـــود که همه واقعیت را نمی‌گوید. خانه‌ای که وی از آن در قم یاد می‌کند و جای آن را به خاطر نمی‌آورد، یکی از مراکز مخفی ســـازمان امنیت شـــوروی می‌تواند باشد. موسوی خوئینی‌ها هم احتمالا جای آن را نمی‌دانســـته است. وی با همکارانش در سازمان امینت شوروی قرار می‌گذاشته و اطلاعیه‌ها و اعلامیه‌ها و سخنرانی‌های جدید خمینی را به آنها تحویل می‌داده است، آنها تکثیر می‌کرده‌اند و به وی تحویل می‌داده‌اند. این خیلی منطقی‌تر به نظر می‌رسد تا اینکه خانه‌ای که فقط احمد خمینی و موسوی خوئینی‌ها آن را تاسیس و تجهیز کرده باشند و حتی آدرسش را هم دیگر به خاطر نیاورد. اگر چنین مرکزی در قم وجود داشت پس از انقلاب باید به یک موزه تبدیل می‌شد تا همه مردم و همه دنیا هوش و ذکاوت یاران خمینی را ببینند. موسوی خوئینی‌ها در ادامه این مصاحبه با پایگاه خبری جماران درباره ماجرای پیوستن به حلقه خمینی در فرانسه عنوان می‌کند که پس از ورود خمینی به فرانسه و اقامت در نوفل لوشاتو در پاریس وی به دعوت سید احمد خمینی به آنها پیوست. دوستی بسیار نزدیک با احمد خمینی که مشاور و فرزند مورد اعتماد خمینی بود، برای موسوی خوئینی‌ها جایگاهی ویژه در تیم خمینی در پاریس دست و پا می‌کند. وی حتی در آن زمان با احمد خمینی هم اتاق می‌شود و در کنار حجره خمینی به یکی از مشاوران سیاسی بسیار نزدیک خمینی تبدیل می‌گردد.[۵۰]

گزارش‌های کا گ ب در نوفل لوشاتو به دست خمینی می‌رسید

دکتر صادق طباطبایی که خواهر زاده امام موســـی صدر و برادر همســـر سید احمد خمینی بود، خرداد ماه ۱۳۹۱ خورشـــیدی در مصاحبه‌ای با روزنامه شـــرق به راز ارتباط سازمان امنیت شوروی با حلقه یاران خمینی در فرانسه اشاره کرد. وی نیز همانند دایی‌اش امام موسی صدر، با حکومت حافظ اسد در سوریه که وفادارترین متحد شوروی در خاورمیانه شناخته می‌شد، روابط نزدیکی داشت. صادق طباطبایی در این مصاحبه برای نخستین بار عنوان می‌کند که گزارش‌های تحلیلی و محرمانه کا گ ب یا همان سازمان امنیت شوروی

در زمان حضور خمینی در فرانسه به دست وی می‌رسید تا درک بهتری از آخرین شرایط و تحولات اجتماعی در ایران داشته باشد و بتواند درست تصمیم بگیرد.[۵۱] گزارش‌های تحلیلی سازمان امنیت شوروی طبقه بندی محرمانه داشته و چیزی نبوده است که در دسترس عموم گذاشته شود. اینکه چه کسی به این گزارش‌های محرمانه در ماه‌های پر آشوب انقلاب دسترسی داشته و آنها را به خمینی می‌رساند، رازی بود که برای دهه‌ها سر به مهر باقی مانده بود. به خاطر داشته باشیم که سید محمد موسوی خوییني‌ها فارغ‌التحصیل دانشگاه پاتریس لومومبا یا همان مرکز تربیت کادر برای سازمان امنیت شوروی بود که توانست خود را از طریق دوستی با پسر خمینی به اتاق کناری حجره خمینی در نوفل لوشاتو برساند. بدون شک وی می‌توانست یکی از افرادی باشد که به این گزارش‌ها دسترسی داشته و از طرف کا گ ب موظف باشد تا آن‌را به خمینی برساند. اگر چه یکی دیگر از گزینه‌ها می‌توانست خود صادق طباطبائی باشد که وی نیز روابط خوبی با سازمان امنیت شوروی داشت، اما یکی از نکاتی که در همین مصاحبه به آن اشاره می‌شود، همه نگاه‌ها را به سمت موسوی خوئینی‌ها می‌چرخاند. به گفته طباطبایی در گزارش سازمان امنیت شوروی آمده بود که «تحکیم وحدت حوزه و دانشگاه» رمز پیروزی خمینی در فتح سنگر به سنگر موانع در ایران انقلابی خواهد بود. این گزارش در پاییز سال ۱۳۵۷ خورشیدی به دست خمینی رسانده شد و فراموش نکنیم که یک سال پس از این تاریخ، یعنی در آبان ماه ۱۳۵۸خورشیدی، همین عبارت «تحکیم وحدت حوزه و دانشگاه» شعار محوری و حتی نام تشکیلاتی مجموعه‌ای از نیروهای ویژه سپاه پاسداران شد که خود را در آغاز «دانشجویان پیرو خط امام» می‌نامیدند و مدتی بعد نام «دفتر تحکیم وحدت حوزه و دانشگاه» را بر خود گذاشتند و با حمله به سفارت ایالات متحده آمریکا در تهران، دیپلمات‌های آمریکایی را برای ۴۴۴ روز به گروگان گرفتند. در واقع این عملیات توسط سپاه پاسداران که در آغاز انقلاب با اسلحه‌های ارسال شده توسط شوروی تجهیز شده بود، به انجام رسید و تنها از عنوان دانشجو به عنوان پوششی برای این نیروهای سپاه استفاده می‌شد تا وانمود شود که مردم و دانشجویان ایرانی در اعتراض به سیاست‌های آمریکا، سفارت این کشور را تسخیر کرده‌اند و نگاه‌ها متوجه سپاه پاسداران و یا سازمان امنیت شوروی نشود. طراح و هدایت کننده این عملیات موسوی خوئینی‌ها بود. در اینکه کا گ ب در فرانسه به خمینی پیشنهاد داده بود که تحکیم وحدت حوزه و دانشگاه، رمز پیروزی انقلاب خواهد بود و پس از انقلاب

همین عبارت عنوان تشـــکیلاتی شد که به سفارت آمریکا در تهران حمله کردند و منافع سرشاری برای سازمان امنیت شوروی به ارمغان آمد، اسرار فراوانی نهفته است که در فصل ششم از همین کتاب به آن پرداخته خواهد شد.[۵۲]

ارتباط موسوی خوئینی‌ها با گروه تروریستی فرقان

مجله یادآور که یکی از مجموعه نشریات وابسته به وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی می‌باشـــد و از سوی موسســـه مطالعات تاریخ معاصر ایران منتشر می‌شود، در «کتاب ماه فرهنگی-تاریخی» شـــماره بهار ۱۳۸۹خورشـــیدی، ویژه نامه‌ای در مـــورد گروه فرقان و ارتباطات این گروه با ســـید محمد موســـوی خوئینی‌ها منتشر کرد. این ویژه نامه در ابتدا مجموعه‌ای از عملیات‌های تروریستی گروه فرقان را شرح داده و در ادامه با توجه به اینکه تمام اعضای این گروه از شـــاگردان، طرفداران و پامنبری‌های کلاس تفســـیر قرآن ســـید محمد موسوی خوئینی‌ها در مسجد جوستان در محله نیاوران بوده‌اند، نتیجه گرفته است که انحرافات تفسیری وی، نقش کلیدی در تحریک اسلامگرایان ماتریالیست داشته است و اشغال سفارت ایالات متحده در تهران، اقدامی برای فرار به جلو از عواقب اقدامات فرقان بود.[۵۳]

گروه فرقان توسط تعدادی از شاگردان و طرفداران موسوی خوئینی‌ها در سال ۱۳۵۵ خورشیدی تشکیل شد. این گروه در فردای روزی که از به هم پیوستن تعدادی از گروه‌های شبه نظامی انقلابی، سپاه پاسداران انقلاب اسلامی تشکیل شد، نخستین عملیات تروریستی را به انجام رســـاند. گروه فرقان با بســـیاری از گروه‌های شـــبه نظامی تشکیل دهنده سپاه پاســـداران اشـــتراکات زیادی داشت. برای نمونه محمد کاظم پیرو رضوی، از رهبران گروه فلاح که یکی از همان گروه‌های تروریستی اولیه تشکیل دهنده سپاه بود، در کلاس‌های تفسیر قرآن موسوی خوئینی‌ها در کنار اکبر گودرزی رهبر گروه فرقان حضور منظم داشت. در ظهر روز دوشنبه سوم اردیبهشت ۱۳۵۸ خورشیدی، در خیابان ولیعصر تهران، سپهبد محمد ولی قرنی که نخستین فرمانده ارتش پس از انقلاب بود، توسط اکبر گودرزی، محمد متحدی، محسن سیاهپوش، مهدی ملاحسینی و حسین قاسمی که همگی از اعضای گروه فرقان و از شاگردان موسوی خوئینی‌ها بودند، ترور شد. یک هفته بعد در آخرین ساعات روز

سه شنبه یازدهم اردیبهشت ۱۳۵۸ خورشیدی، آیت‌الله مرتضی مطهری که ریاست شورای انقلاب را بر عهده داشت، در حال خروج از منزل دکتر یدالله سحابی در یکی از کوچه‌های خیابان فخرآباد تهران، توسط گروه فرقان ترور شد. آیت الله مطهری بارها و بارها موسوی خوینی‌ها را مارکسیست نامیده و از دیگر روحانیون انقلابی خواسته بود که از وی دوری کنند. آیت الله جعفر شجونی از قول آیت الله سید رضی شیرازی که خود نیز بعدها قربانی ترورهای گروه فرقان شد، آورده است:

«وقتی آیت الله انواری از زندان آزاد شدند با آقای مطهری به دیدن ایشان رفتیم و وقتی به منزل ایشـــان وارد شدیم دیدیم موسوی خوئینی‌ها هم آنجا نشسته و چون با آقای مطهری بد بود تا چشمش به ایشان افتاد بلند شد رفت بیرون! آقای مطهری با حالت عصبانیت و تحکّم از آقای انواری پرسیده بود: شما او را میشناسید؟ آقای انواری جواب داده بود: بله این آقای موســوی خوئینی‌ها اســت. آقای مطهری می‌گوید: خبر دارید مارکسیست شده؟»[۵۴]

اگر چه موســوی خوئینی‌ها اصل وجودی چنین برخوردی را تکذیب کرده است اما شــواهد و مدارک اختلافات و درگیری‌های آیت الله مطهری با موســوی خوئینی‌ها بسیار بیشتر از آن چیزی است که قابل تکذیب باشد.[۵۵] ترور مطهری برای دیگر روحانیون انقلابی در اطراف خمینی که زیر ســایه ســنگین و آوازه بلند آیت الله مطهری دیده نمی‌شــدند، بســیار ســودمند بود و میدان عمل آنها را در شــورای انقلاب افزایــش داد. از آن جمله هاشمی‌رفسنجانی و سید علی خامنه‌ای بودند که البته با توجه به رفت و آمدها و نزدیکی آنها با اعضای گروه فرقان، انگشت‌های اتهام نیز به سمت آنها نشانه رفت. روز جمعه سوم خرداد ۱۳۵۸ خورشیدی، خبرگزاری‌ها خبر از ترور ناموفق هاشمی‌رفسنجانی توسط گروه فرقان را مخابره کردند. آنچه در تمام گزارش‌های پس از این حادثه منتشــر شــد و حتی ولادیمیر کوزیچکین، افســر ارشد سازمان امنیت شــوروی هم که به عنوان دیپلمات در ســفارت شوروی در تهران مشغول بود در خاطرات خود آورده است، حاکی از این بود که این یک حادثه تروریستی نبود.[۵۶] هاشمی‌رفسنجانی و خانواده‌اش ضاربین را می‌شناختند و با اجازه آنها دو فرد ضارب وارد خانه هاشــمی شــده بودند و در میانه گفتگو با وی بحث بالا گرفته بود که با دخالت عفت مرعشــی، همســر هاشمی‌رفسنجانی از اسلحه شخصی هاشــمی تیرهایی شلیک شــد و وی جراحت سطحی برداشــت. این حادثه سبب شد تا

اتهام هدایت و همکاری با گروه فرقان از سر هاشمی‌رفسنجانی و دوستان نزدیکش یعنی سیدعلی خامنه‌ای و موسوی خوئینی‌ها رفع شود. موسوی خوئینی‌ها اگر چه به دلیل دشمنی دیرینه‌اش با مطهری هیچگاه نتوانسته بود به شورای انقلاب راه یابد و حتی در هسته موسسان حزب جمهوری اسلامی هم جای نگرفته بود، اما دوستی بسیار نزدیکی با سید علی خامنه‌ای داشت که به سال‌های حضور آنها در دانشگاه پاتریس لومومبا باز می‌گشت. وی در جریان تاسیس سپاه پاسداران، اشغال سفارت آمریکا در تهران و رد صلاحیت بسیاری از رقبای سیاسی مشترک در جریان انتخابات ریاست جمهوری و مجلس شورای ملی در سال ۱۳۵۸ و همچنین مسکوت گذاردن پرونده انفجارهای تابستان ۱۳۶۰ خورشیدی، حق دوستی را برای خامنه‌ای به تمام و کمال به جا آورده بود. هاشمی‌رفسنجانی هم از این دوستی بی‌نصیب نماند. پس از ماجرای ترور ساختگی‌هاشمی‌رفسنجانی، گروه فرقان روز شنبه شانزده تیرماه ۱۳۵۸ خورشیدی، حاج تقی حاج طرخانی را که یکی از تامین کنندگان اقدامات تروریستی آنها بود، پس از عدم قبول تداوم همکاری مالی ترور کردند. چهارم شهریور ۱۳۵۸ خورشیدی هم حاج مهدی عراقی و پسرش حسام در خیابان زمرد در نزدیکی منزل حاج حسین مهدیان ترور شدند. حاج مهدی عراقی مسئول تیم حفاظت از خمینی از زمان حضور وی در نوفل لوشاتو تا پس از بازگشت وی به ایران بود و مزاحمت‌های زیادی برای برخی روحانیون انقلابی در برقراری ارتباط با خمینی ایجاد می‌کرد. جمعه یازدهم آبان ۱۳۵۸ خورشیدی هم آیت الله قاضی طباطبایی پس از ترور توسط فرقان تشییع شد. آخرین ترور این گروه در ۲۷ آذرماه ۱۳۵۸ خورشیدی انجام شد که آیت الله محمد مفتح و دو پاسدار محافظ وی اصغر نعمتی و جواد بهمنی کشته شدند.[۵۷] تنها بیست روز پس از ترور آیت الله مفتح، در ۱۸ دیماه ۱۳۵۸ خورشیدی، تمام اعضای گروه فرقان دستگیر شدند. عجیب‌تر اینکه تنها بیست و پنج روز پس از دستگیری، بدون اینکه تشریفات دادرسی به انجام رسیده باشد در سیزدهم اسفند ۱۳۵۸ خورشیدی، اعضای گروه به اعدام محکوم و بلافاصله تیر باران شدند.[۵۸] رهبر گروه فرقان اکبر گودرزی هم در روز سوم خرداد ۱۳۵۹ خورشیدی تیرباران شد.

نکات عجیب در مورد ماجرای گروه فرقان فراوان است. نخست اینکه قربانیان این گروه عمدتاً از مخالفان سرسخت مارکسیسم بودند. دوم اینکه همه قربانیان به نوعی بر سر راه مثلث خامنه‌ای، موسوی خوئینی‌ها و هاشمی‌رفسنجانی مانع ایجاد می‌کردند. سوم اینکه

پس از اشغال سفارت آمریکا که عملیات اجرایی آن نیز بر عهده سپاه پاسداران بود، موسوی خوئینی‌ها توانسته بود جایگاهی مناسب برای خود فراهم کند و گویا دیگر نیازی به اقدامات گروه تروریســـتی فرقان برای حذف مهره‌های با نفوذ در اطراف خمینی نبود و تنها چند هفته پس از اشغال سفارت آمریکا همه اعضای گروه فرقان دستگیر شدند. از همه عجیب‌تر دادگاه گروه فرقان بود که نام سه قاضی در آن مطرح شد، آیت الله محمدی گیلانی، حجت الاسلام عبدالمجید معادی خواه و حجت الاسلام علی اکبر ناطق نوری.

در مناظره عبدالمجید معادی‌خواه، رییس بنیاد تاریخ انقلاب اســـلامی و قاضی دوم دادگاه گروه فرقان با حمید نقاشیان عضو تیم حفاظت خمینی و از بازجویان پرونده گروه فرقان، که ۳۴ سال پس از اعدام اعضای این گروه انجام شد، دو طرف یکدیگر را به شدت به دروغگویی و تحریف تاریخ متهم کردند. حمید نقاشـــیان ادعا می‌کند که وقتی متوجه شـــد آیت الله محمدی گیلانی در دادگاه نسبت به متهمان بی‌طرف نیست و از آنها نفرت دارد، به قم رفت تا با خمینی برای تعویض قاضی پرونده صحبت کند. خمینی که مشغول خوردن شام بود، او را نزد آیت الله منتظری می‌فرستد و ایشان هم به همراه آیت‌الله علی مشکینی برای معادیخواه و ناطق نوری حکم قضاوت صادر می‌کنند.

دوشنبه ۱۳ اسفند ماه ۱۳۵۸ — پانزدهم ربیع‌الثانی ۱۴۰۰ — شماره ۱۰۹۴۴

تیر باران ۷ عضو فرقان

محمود کتابی — آیت‌الله الهی — کمال پاسینی — حسن نوری — محمد نوری — سعید واحد — غلامرضا یوسفی

به اعدام محکوم شدند و ساعت یك بامدادامروز حکم دادگاه به اجرا درآمد و در محوطه زندان‌این تیرباران شدند.

امامی تیرباران شدگان‌بدین طرح از سوی روابط عمومی دادستانی کل انقلاب اسلامی بشرح است:

۱ ـ سیدالله الهی ـ عضو سپاه‌پاسداران، بهمانی و مدیر آتلانی شرکت مرکز

۲ ـ حسن نوری عامل ترور شهید جواد بهمنی، مجاهدین‌

روابط عمومی دادستانی کل انقلاب، با صدور اطلاعیه‌ای که بروضوح آن در اختیار روزنامه کیهان قرار گرفته‌است، اعلام کرد: «تقرارزاضای گـــروه فرقان پیرمقاتل‌شاه شهیدکر محمد منتج ـ شهید جاجیه‌ندی عراقی ـ شهید حسام عراقی ـ شهید جواد بهمنی ـ شهید اصغر مبینی ـ وشهید بهمن‌جعت ـ الاسلام رضـــاخانی و سرقـــت سلاحه ـ رایانکها ـ پس‌ازمحاکمه در دادگاه انقلاب اسلامی مرکز

دکتر منتج

۳ ـ سیدمحمد نوری ـ عامل ترور شهید امیر تعمتی‌برادرشهید دکتر منتج

٤ ـ کمال پاسینی ـ عامل ترور شهید دکتر منتج

۵ ـ محمود کتابی ـ عضو حجت‌الاسلام منتظری

٦ ـ غلامرضا یوسفی نسب نوری ـ عامل ترورفهیم‌مهدوی و حسام عراقی

۷ ـ سعید واحد ـ عضو حجت‌الاسلام ـ علی رضـــتاز

حراج اتومبیل بنیاد مستضعفان

این بنیاد اتومبیلهای مذکوری و مصادره شده از تاریخ ۱۵ اسفندماه جاری درمحل نمایشگاههای بین‌المللی معرض‌حراج عموم میگذارد.

۱ ـ ساعت حراج همه روزه بغیر ازایام تعطیل ازساعت۸ال‌ی ۱۲ بعدازظهر.

۲ ـ ورود از درب غربی نمایشگاه ـ جنب لوبا پارك

۳ ـ ودیعه دویست هزارریال

هیئت امناء فروش

ش ٦٤٣٤

اکبر گودرزی طلبه جوانی که رهبری گروه فرقان را بر عهده داشت به همراه اعضای گروه با حکم دادگاهی عجیب، تیر باران شدند.

دوازدهم بهمن ۱۳۵۸ خورشـــیدی، حکمی به نام این دو نفر به عنوان قاضی پرونده گروه فرقان صادر شد، در حالی که یک هفته پیش از صدور این حکم، دو متهم اصلی گروه

فرقان یعنی محمد علی بصیری متهم به ترور آیت الله مطهری و حمید نیکنام متهم به ترور سپهبد قره‌نی، بدون اینکه قضات پرونده آنها را دیده باشند، اعدام شدند. حجت الاسلام عبدالمجید معادیخواه که یکی از قضات منتخب پرونده بود، درباره ماجرای مواجه شدن با خبر اعدام آنها می‌گوید:

«من وقتی رفتم اوین، رفتم که قاتل آقای مطهری را ببینم، گفتند: اعدامش کردیم! پرسیدم: چطور با این عجله؟ گفتند: اینها حرف نمی‌زنند و می‌گویند شما کافرید و چنین و چنان. گفتم: اینکه حرف نمی‌زنند که نشد جواب، بالاخره باید کاری کرد.»[۵۹]

معادیخواه به عنوان قاضی این پرونده، در جای دیگری در مورد صدور حکم اعدام برای رهبر گروه فرقان اعتراف می‌کند که به متهم اجازه دفاع از خود را نداد و از شدت نفرتی که از اکبر گودرزی داشت، وی را به اعدام محکوم کرد:

«متاسفانه یکی از نقص‌های کارم این است که شناختم از گودرزی خیلی کم بود و لذا نباید قاضی او می‌شدم. چون در این قضیه بی‌طرف نبودم. برای من کاملاً روشن بود که منشأ همه فسادها اوست و لذا از او به شدت متنفر بودم. از او بدم می‌آمد و احساس کردم تمام این مجموعه را او به چنین روزی نشانده است و از آنجا که خیلی هم لجبازی می‌کرد با او گفتگو نکردم. در دادگاه هم فقط سؤال می‌کردم و او هم پرت و پلا جواب می‌داد. صحبت‌های ما گفتگو نبود. چون او تن به گفتگو نمی‌داد و من هم بیشتر سعی داشتم ماهیت او را برای مردم بر ملا کنم. الان که نگاه می‌کنم، می‌بینم شناختم از او خیلی کم است و آن هم به خاطر نفرتی بود که از او داشتم. در حالی که به عنوان قاضی پرونده او باید سعی می‌کردم بر این احساس غلبه کنم. من فکر می‌کنم گودرزی مشکل روانی داشت یعنی کارهایش با هیچ معیاری نمی‌خواند. دائماً لجبازی می‌کرد و چون مطمئن بود اعدام می‌شود، سعی می‌کرد قهرمان بازی در بیاورد. ولی اگر کوچکترین امیدی به نجات پیدا می‌کرد، بیشتر از همه افراد آن مجموعه التماس می‌کرد که کشته نشود! ابداً هم آدم مقاومی نبود. متأسفانه به دلیل نفرتی که از او داشتم روی او وقت نگذاشتم.»[۶۰]

علی اکبر ناطق نوری هم که دیگر قاضی این پرونده بود، با بیان خاطره‌ای از دادگاه گروه فرقان، تلویحاً موسوی خوئینی‌ها را رهبر معنوی این گروه معرفی کرد:

«من در دادگاه فرقان، از یکی از اعضای گروهک فرقان سؤال کردم شما از کجا به اینجا رسیدید؟ او گفت: ما اول تفسیر پرتوی از قرآن را خواندیم. بعد دیدیم یک کسی

روشـــنفکرتر از او تفسیر می‌گوید و رفتیم به مسجد جوستان که محل سخنرانی‌های موسوی خوئینی‌ها در خیابان نیاوران قدیم بود. بعد دیدیم یکی انقلابی‌تر از همه اینها آمده و روشنفکرتر از همه اینها هم هست و او اکبر گودرزی است.»[۶۱]

نقش موسوی خوئینی‌ها و کا گ ب در تسخیر سفارت آمریکا در تهران

مرکز اســـناد انقلاب اسلامی که ارگان رســـمی ثبت اسناد تاریخی جمهوری اسلامی می‌باشد، موسوی خوئینی‌ها را «عالیجناب سایه» لقب داده است و پرونده‌ای با همین نام در این مرکز برای وی وجود دارد که در آن موسوی خوئینی‌ها را تلویحاً طرفدار ایدئولوژی مارکسیســـتی نامیده و وی را مسبب و طراح نقشـــه تسخیر سفارت آمریکا دانسته است. همچنین به نقش محوری محمد موســـوی خوئینی‌ها در مقام دادســـتان کل کشور برای مســـکوت ماندن پرونده ترورهای تابستان سال شـــصت در دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی و دفتر نخست وزیری اشاره شده است.[۶۲] مرکز اسناد انقلاب اسلامی در سال ۱۳۶۰ خورشیدی به عنوان یک ارگان رسمی و حکومتی تاسیس شد تا اسناد و مدارک مربوط به تاریخ انقلاب اسلامی در ایران را جمع آوری و ثبت کند. در سال ۱۳۶۷ خورشیدی، با نامه رسمی روح الله خمینی، به عنوان رهبر وقت جمهوری اسلامی، مرکز اسناد انقلاب اسلامی مشـــروعیتی مضاعف در بین ارگان‌های حکومتی ثبت وقایع تاریخی انقلاب پیدا کرد. در سال ۱۳۷۴ خورشیدی سید علی خامنه‌ای، روح الله حسینیان را به عنوان رییس این مرکز برگزید که همچنان پس از بیست سال ریاست آن‌را به عهده دارد. در پیشگفتار پرونده‌ای با عنوان عالیجناب سایه که برای موسوی خوئینی‌ها در این مرکز وجود دارد، آمده است:

«هر واقعه تاریخی - سیاسی بازیگرانی دارد که یکی از لوازم فهم حادثه شناخت بازیگران و چیستی نقش آنهاست. اما مهم‌تر از شناخت بازیگران عیان، شناخت بازیگران پشت پرده یا بازیگردانان ماجراها و وقایع است. این بازیگردانان و افکار و اندیشه‌های آنهاست که به مثابه نخ تسبیح برای حوادثی است که گویا هیچ ارتباطی با یکدیگر ندارند و این بررسی نقش اینگونه افراد است که سلسله حوادث و وقایع گوناگون را معنا دار می‌نماید. هرچند شـــاید عده این بازیگردانان نسبت به مهره‌های شطرنج صفحه سیاست اندک باشد، اما نقش آنها بسیار قابل توجه‌تر است. آنچه این بررسی‌ها را دشوار می‌نماید ناقص و پراکنده بودن اطلاعات در مورد چگونگی ایفای نقش اینگونه افراد در حوادث گوناگون اســـت و تنها با کنار هم چیـــدن قطعات جدا افتاده نقش ایـــن بازیگردانان در حوادث

مختلف است که شاید بتوان پازل ایفای نقش آنها را تکمیل کرد. یکی از این بازیگردانان که از وی به عنوان پدر خوانده، پدر معنوی و مرد خاکستری در جریان پروژه اصلاحات نام برده می‌شود، سید محمد موسوی خوئینی‌ها است.[۶۳]

مرکز اسناد انقلاب اسلامی در ادامه به نقش وی در تسخیر سفارت آمریکا به عنوان نخستین فعالیت عملی وی پس از انقلاب اشاره می‌کند و آن‌را پر ابهام می‌خواند و به انتقال اسناد سفارت آمریکا به مکانی نامعلوم اشاره می‌کند:

«تسخیر سفارت، نخستین فعالیت عملی: یکی از حوادثی که بسیار مهم و پر ابهام دهه اول انقلاب حادثه تسخیر لانه جاسوسی است این حادثه چه از نظر افراد برنامه‌ریز که حتی تا امروز نیز کاملاً شناخته شده نیستند و چه از نظر اسناد کشف شده و مسائل پیرامون آن پر ابهام است. برای بررسی تسخیر سفارت باید به انجمن اسلامی توجه نمود که امام خمینی عده‌ای را به عنوان رابطین با انجمن انتخاب کرد، آقایان خامنه‌ای، موسوی خوئینی و حسن حبیبی. بعد از اینکه پیشنهاد تسخیر سفارت در انجمن اسلامی اجماع عمومی پیدا نکرد، گروه طرفدار تسخیر سفارت تصمیم گرفتند به تنهایی این کار را انجام دهند و با حذف و چشم پوشی از سایر گزینه‌هایی که از طرف امام برای مشورت به دانشجویان معرفی شده بودند، نزد استاد تفسیر سابق خود می‌روند. ایشان نیز بدون در میان گذاشتن این موضوع با امام و حتی با علم به این که امام با این امر مخالف هستند، پیشنهاد دانشجویان را می‌پذیرد و ایشان را ترغیب به این امر می‌کند... پس از تسخیر سفارت، افشای اسناد آغاز می‌شود. امام از دانشجویان می‌خواهد که تمام اسناد بی‌کم و کاست افشا شوند. اما در عمل چنین کاری از سوی دانشجویان پیرو خط امام صورت نمی‌گیرد. آنچه در افشای اسناد قطعی است، نقش کلیدی موسوی خوئینی‌هاست که اسناد تا به تائید وی نمی‌رسید، افشا نمی‌شد. این اسناد کاملاً به صورت جهت دار افشا شدند. همچنین بسیاری از اسناد از لانه خارج می‌شود تا اینکه برخی از اسناد سال‌ها بعد در منزل یکی از افراد اصلی دانشجویان پیرو خط امام و نزدیک‌ترین افراد با موسوی خوئینی‌ها کشف شد.»[۶۴]

در فصل مربوط به تسخیر سفارت ایالات متحده، خواهیم دید که چگونه سازمان امنیت شوروی با طراحی این عملیات که توسط یک نیروی ویژه از سپاه پاسداران انقلاب اسلامی به انجام رسید، توانست از یک سو به اسناد محرمانه سفارت ایالات متحده دست یابد و از سوی دیگر دست ابرقدرت غرب را برای دهه‌ها از ایران کوتاه کند.

مرکز اسناد انقلاب اسلامی موسوی خوییني‌ها را «عالیجناب سایه» لقب داده است.

اشاره رسانه‌های داخلی و بین‌المللی به موسوی خوییني‌ها به عنوان مأمور کا گ ب

در سال‌های اخیر، پس از افشای برخی از ارتباطات موسوی خوئینی‌ها با سازمان امنیت اتحاد جماهیر شوروی، در کتب و مقالات متعددی به سابقه وی در همکاری با کاگ‌ب پرداخته شده است، بدون اینکه هیچ اشاره‌ای به همدوره‌ای وی یعنی سید علی خامنه‌ای در دانشگاه پاتریس لومومبا در مسکو صورت گیرد. رضا گلپور در کتاب «شنود اشباح» که با همکاری وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی منتشر شده است، به جمع آوری اسناد و مدارک در مورد عضویت موسوی خوییني‌ها در سازمان امنیت شوروی، پرداخته است.[۶۵] در ادامه به بخش‌هایی از این کتاب به روایت افراد و چهره‌های شناخته شده و نشریات بین المللی از سوابق موسوی خوییني‌ها اشاره می‌شود:

«روزنامه فرانسوی لوموند در تاریخ یازدهم و دوازدهم مارس ۱۹۸۴ میلادی می‌نویسد: سپس جای ژنرال پناهیان را موسوی خوییني‌ها معاون کنونی مجلس گرفت که آن زمان سفرهای متعددی بین نجف و لایپزیک بعمل آورد. به گفته همین منابع حجت الاسلام دعایی منشی خمینی نیز با تنی چند از مامورین ایرانی کا گ ب ارتباط داشت.

وی در سال ۱۹۷۴ میلادی، با موافقت رییس وقت کا گ ب یوری آندروپف، سرپرست بخش فارسی رادیو بغداد شد.»[۶۶]

«هفته نامه فرانسوی اکسپرس در سرمقاله ژروم دومولن: زائران ایرانی برای اینکه کسی دچار اشتباه نشود، توسط موسوی خوییني‌ها یک روحانی که گفته می‌شود با کا گ ب در ارتباط است، هدایت می‌شدند. در سال ۱۹۸۲ میلادی، سعودی‌ها ناچار شدند وی را با ۱۴۰ نفر از زائران ایرانی که از نزدیکان او بودند، اخراج کنند.»[۶۷]

«نشریه فرانسوی پاریس ماچ - بیست و هشتم ژوئن ۱۹۸۵ میلادی: این مرد اسرار آمیز حجت الاسلام محمد موسوی خوییني‌ها است... اشخاص وارد به امور کرملین، معتقدند که او همکار و مأمور ســازمان امنیت شوروی در ایران و دوست قدیمی حیدر علی اف تنها عضو مسلمان دفتر سیاسی حزب کمونیست شوروی است. علی اف، اجداد ایرانی دارد و در گذشته هفده سال رییس پلیس مخفی آذربایجان بوده است. دوستی آنها از دهه ۱۹۶۰ میلادی در مجارســتان شروع شد. در آن زمان آندروپف، سفیر شوروی در مجارســتان بود و موسوی خوییني‌های جوان در بوداپست یک دانشجوی انقلابی بود. قبل از لیسانسه شدن به آلمان شرقی رفت و بالأخره لیسانس خود را در دانشگاه پاتریس لومومبا در مسکو گرفت. موسوی خوییني‌ها در گذشته در اردوگاه‌های یمن جنوبی و جنوب لبنان آموزش دیده و بی‌قید و شــرط جورج حبش را تحسین می‌کند. در دهه هفتاد میلادی اکثر سرویس‌های اطلاعاتی، خبر از رفت و آمدهای او به بغداد، الجزایر، ژنو، مسکو، طرابلس و وین می‌دادند... وی با آیت‌الله خمینی که از سال ۱۹۶۴ میلادی در اماکن مقدسه نجف در عراق در حال تبعید به سر می‌برد، ملاقات کرد و همچنین با ژنرال پناهیان، کمونیست قدیمی‌که در سال‌های ۱۹۴۴ و ۱۹۴۵ میلادی رئیس ستاد ارتش خلق جمهوری مهاباد بود، ملاقات داشــت. وی با ژنرال پناهیان و به خصوص با تیمور بختیار پایه گذار ســاواک نیز ارتباط داشــت. لازم به ذکر است که تیمور بختیار توسط مردانی که در قلب پلیس مخفی ایران تربیت کرده بود، کشته شد. خوئینی‌ها که از ســال ۱۹۷۵ میلادی در آلمان شرقی مستقر شده بود، تعلیمات خود را از مارکوس ولف ژنرال آلمان شرقی و رئیس سرویس‌های مخفی برلین شرقی دریافت می‌داشت ... او دوست ندارد نوعی کشش مذهبی را در خود پنهان نماید. بخصوص از زمانی که در عراق با آیت الله خمینی ملاقات کرد ... از دوران کودکی و نوجوانی او اطلاع زیادی در دست نیست.»[۶۸]

«روزنامه ایتالیایی کوریره دلاسرا، مقاله روحانی سرخ: اگر چه موسوی خوییني‌ها دیدگان خود را در راه قرآن صرف کرده است، لیکن روزهایی را نیز صرف آموزش متون انقلابی

در جای دیگری نموده است. در کجا؟ در مسکو یعنی پایتخت کفار در اتحاد جماهیر شوروی و در آلمان شرقی آن زمان. این ملا در واقع تحصیلات خود را در دانشگاه پاتریس لومومبا در روسیه، یعنی مرکز جهان سوم گرایی و تربیت و آموزش نیرو برای شورش، گذرانده است.» [۶۹]

«هفته نامه انگلیسی اکونومیست در صفحه بولتن اطلاعاتی در سی ام ژانویه ۱۹۸۶ میلادی آورده است: بنا به گفته یکی از کمونیست‌های ایرانی که اخیرا به غرب فرار کرده است، یکی دیگر از رابط‌های شوروی در ایران آیت الله سید محمد موسوی خویینی‌ها می‌باشد. این فراری گفت که او مأمور سازمان امنیت شوروی برای تحت نظر داشتن خمینی بوده است. بنا بر گزارش سازمان سیا، موسوی خویینی‌ها پس از آنکه در دانشگاه پاتریس لومومبا در مسکو تحصیل نمود، به عنوان عنصر نفوذی استخدام گردید. به نظر می‌رسد که در اواخر دهه شصت و اوایل دهه هفتاد میلادی، موسوی خویینی‌ها رابط بین دوستان آلمان شرقی خود در شهر لایپزیک و آیت‌الله خمینی بوده است.» [۷۰]

«حجت الاسلام علی فلاحیان، وزیر اطلاعات سابق جمهوری اسلامی، بیست و چهارم آبان ۱۳۷۹ خورشیدی: یک چنین تفکری را باید بگویم که در نوع نگاه یا به قول جماعت اونها قرائت سوسیالیستی، خب شاخص خویینی‌ها بود. .. خویینی‌ها خب دیگر چنان تفسیرهای وحشتناکی شروع کرد از قران که بالأخره آقای بهشتی اینها وارد شدند و توصیه کردند که بالأخره ایشان قطع کرد... فرقانی‌ها هم بیشتر دنبال سوسیالیست کردن اسلام بودند.» [۷۱]

هفته نامه پنجره به مدیر مسولی علیرضا زاکانی، از نمایندگان محافظه کار در دوره‌های هفتم، هشتم و نهم مجلس شورای اسلامی، در مجموعه مقالاتی به سابقه موسوی خویینی‌ها و روابط وی با کا گ ب می‌پردازد و می‌نویسد:

«وی در سال ۱۹۷۵ میلادی به آلمان شرقی می‌رود. سپس برای تحصیل عازم دانشگاه پاتریس لومومبا در مسکو می‌شود، دانشگاهی که تربیت کننده بسیاری از نیروهای کمونیست یا وابسته به شوروی همچون کارلوس تروریست مشهور، یا ابومازن و مصطفی برغوثی بوده است. آنچنان که در آن سال‌ها او را «کریپتو کمونیست» می‌نامیدند.»

هفته نامه پنجره در ادامه با اشاره به ماجرای اشغال سفارت ایالات متحده آمریکا در تهران که با هدایت موسوی خویینی‌ها صورت گرفت، در مورد مخالفت وی با اقدام مشابه

علیه سفارتخانه‌های شوروی و انگلستان می‌نویسد:

«اگرچه با توجه به سابقه سید محمد موسوی خوییني‌ها بعید نیز نیست. مخالفت یاران موسوی خوییني‌ها با نظر حلقه علم و صنعت برای اقدام مشابه درباره سفارت شوروی قابل تامل است، آنچنان که دور از انتظار نیست.»[۷۲]

رضا گلپور نویســـنده کتاب «شـــنود اشباح» در مصاحبه با همین هفته نامه در مورد پیامدهای اشغال سفارت می‌گوید:

«رفرنس‌های مختلفی هست که قبل، حین و بعد از اشغال لانه جاسوسی به تاثیر پذیری سید محمد موسوی خوییني‌ها از سرویس کا گ ب اشاره می‌کند و بنده برخی از موارد آنها را در کتاب شنود اشباح عیناً نوشته‌ام. موسوی خوییني‌ها در دوران پیش از انقلاب، کلاس‌های تفسیر قرآنی داشت و مشهور بود چون پدر وی در جریانات پیشه‌وری کشته شده بود، ایشان نگاه‌های شدید مارکسیستی دارد. دستگیری وی به همین دلیل هست. یک نوع بینش شدیداً مارکسیستی و دیالکتیکی و تلاش برای استفاده از پتانسیل داغ موجـــود در برخی افراد مرتبط با حوزه‌های علمیه و همراهی و همگرایی با افرادی که مارکسیسم را محور مبارزه می‌دانند. تفاسیری که خوئینی‌ها در کلاس‌های خود ارایه می‌کرد، به هر شکل ممکن قصد داشت اعلام کند که آیات قرآن با مبانی مدرن جهان مارکسیسم در تعارض نیست و به یک شکلی می‌خواهند آیات قرآن را با مطالب به ظاهر مدرن و دیالکتیکی منطبق کنند.»[۷۳]

موسوی خوییني‌ها تحصیل در دانشگاه پاتریس لومومبا را تکذیب نکرد

تا پیش از دسترســـی به اســـناد مربوط به فارغ التحصیل شدن موسوی خوئینی‌ها از دانشگاه پاتریس لومومبا، آنچه درستی مجموعه این اطلاعات را درباره روابط وی با سازمان امنیت شـــوروی تایید می‌کرد، عدم تکذیب وی در مورد این ادعاها بود. سیزدهم آبان ماه ۱۳۸۵ خورشیدی، در بیست و هشتمین سالگرد حمله به سفارت آمریکا در تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی مصاحبه‌ای با سید محمد موسوی خوییني‌ها ترتیب داد. وی در پاسخ به این پرسش که آیا آن زمان احتمال اشغال سفارت کشورهای دیگر مانند سفارت شوروی یا سفارت انگلیس وجود داشت ، می‌گوید:

«خیر. البته در آن ایام در داخل جلسه‌های انجمن اسلامی که در دانشگاه تهران یا دفتر تحکیم برگزار می‌شـــد، برخی از افراد بودند که به شـــدت طرفدار دولت موقت بودند و اصلاً با تســـخیر لانه جاسوسی مخالفت می‌کردند. بدین جهت دانشجویانی که مصمم به تسخیر سفارت بودند سعی می‌کردند این افراد در جلساتی که در این مورد تصمیم گیری می‌شـــود حضور نداشته باشند. چون فکر می‌کردند اگر آنان نیز در این جلسات حاضر باشـــند موضوع را با دولت موقت در میان می‌گذارند و دولت نیز قبل از هرگونه اقدامی جلوی آنها را خواهد گرفت. ناگفته نماند تمام دانشجویان مسلمانی که تابع امام بودند طرفدار دولت موقت نیز بودند، اما بخش اعظم آنها انتقاداتی نیز به دولت موقت داشـــتند. در مقابل نیز عده‌ای بودند که بســـیار طرفدار دولت موقت بودند. این گروه از دانشجویان به این حرکت اصلا نگاه علمی یا اسلامی نداشتند و در ذهنشان این بود که این حرکت بی‌تاثیر از تحریکات شوروی نیست. چراکه تصور می‌کردند در ایران بند ناف هر حرکت ضد آمریکایی و ضد امپریالیستی به اتحاد جماهیر شوروی متصل است. در سال‌های اخیر کتابی به نام شنود اشباح منتشر شد که در ارتباط با من یادداشت‌هایی را از مجـــلات خارجی جمع آوری کرده بـــود و مرا این طور معرفی کرد که یک عنصر وابسته به شوروی هستم، تحصیلاتم نیز در دانشگاه پاتریس لومومبا در مسکو بوده است. این کتاب این طور می‌خواهد القا کند که چون من از نزدیکان امام بودم، خواسته‌های شوروی را به امام القا می‌کردم و بنابراین آن حرکت‌های تند ضد آمریکایی امام القائات و زمینه سازی‌های شوروی بوده است که مهمترین عنصرش من بودم. البته من در مقام تخطئه این نگاه و این کتاب نیستم. هر کسی آزاد است هر طور که می‌خواهد فکر کند. این نگاه و این طرز تفکر آن زمان نمی‌توانست باور کند که یک حرکت ضد آمریکایی کاملا مستقل و خودجوش صورت گرفته که بی‌ارتباط با شوروی است. حتی به خاطر دارم اولین ســـالی که بنده به عنوان امیر الحاج به مکه مشـــرف شدم، در تمام نشریات عربستان این مطالب را چاپ کردند که بگویند این کسی که آمده، مارکسیست است و وابسته به شوروی‌هاست و اصلا بزرگ شده مسکو است.»[۷۴]

موســـوی خوییـنی‌ها در پاسخ به این پرســـش بدون مقدمه به اتهاماتی که در کتاب شـــنود اشـــباح نوشته رضا گلپور به وی زده شده است، اشـــاره می‌کند و بدون اینکه اصل اتهامات را تکذیب کند، از عبارت «من در مقام تخطئه این نگاه و این کتاب نیستم» استفاده می‌کند. در ادامه پاســـخ هم با اشـــاره به ماجرای حمله به سفارت ایالات متحده آمریکا و اشغال آن از عبارت «این نگاه و این طرز تفکر، آن‌زمان نمی‌توانست باور کند که یک حرکت ضد آمریکایی کاملا مستقل و خودجوش صورت گرفته که بی‌ارتباط با شوروی است» استفاده کرده

است و همانطور که می‌بینید در هیچکدام از این موارد، اصل اخبار و اطلاعات مطرح شده درباره تحصیل در دانشـــگاه پاتریس لومومبا، وابستگی به سازمان امنیت شوروی و القای نظرات شوروی به خمینی با توجه به نزدیکی به وی و حمله به سفارت آمریکا با نظر سازمان امنیت شـــوروی را که هر کدامشان اتهامات بسیار بزرگی هستند تکذیب نمی‌کند و تنها می‌گوید نمی‌خواهد این کتاب را که چنین اتهاماتی به وی زده است، تخطئه کند! پرسش بزرگ اینجاست که چرا وی این اتهامات را تکذیب نکرد؟ با توجه به سوابق رفتاری و موضع گیری‌های وی می‌دانیم که موسوی خوییني‌ها کسی نیست که نسبت به افرادی که به وی اتهامی وارد می‌کنند بزرگواری به خرج دهد. برای نمونه وقتی حجت الاسلام جعفر شجونی با بیش از هشـــتاد سال ســـن، در مورد روابط سرد موسوی خوییني‌ها با آیت الله مطهری گفت و این اتهام را مطرح کرد که مطهری، موسوی خوئینی‌ها را مارکسیست می‌دانست، با برخورد بسیار توهین آمیز و تکذیب همراه با تاکید از طرف موسوی خوئینی‌ها مواجه شد. حتی در تکذیبنامه‌ای رسمی، توهین‌های فراوانی هم از طرف موسوی خوئینی‌ها نثار جعفر شـــجونی شد. اما اینکه چرا در مورد اتهامات بسیار بزرگی که رضا گلپور که شاید همسن نوه جعفر شجونی باشد، به موسوی خوئینی‌ها زده می‌شود، وی از تکذیب اصل اتهامات سر باز می‌زند. به متن تکذیب نامه رسمی سید محمد موسوی خوئینی‌ها که توسط خود وی نوشته و در وبسایت رسمی وی منتشر شد، دقت کنید:

«آن واعظی که از قول مرحوم شهید مطهری بنده را با ذکر نام تکفیر کرده است جناب آقای شیخ جعفر شـــجونی است. حیفم می‌آید با توجه به سوابق مبارزاتی این پیرمرد تقریبا هشـــتاد ســـاله وی را تکذیب کنم، ولی ناگزیرم از ساحت یک مسلمان (خودم) دفاع کنم و نیز نشان دهم که شأن یک عالم شهید والاتر از چیزی (تکفیر یک مسلمان) اســـت که به وی نسبت داده شده است. جناب آقای شجونی گفته‌اند: ایشان (آیت الله آقا رضی شیرازی) تعریف می‌کرد که وقتی آیت الله انواری از زندان آزاد شدند، با آقای مطهری به دیدن ایشـــان رفتیم و وقتی به منزل ایشـــان وارد شـــدیم، دیدیم موسوی خوئینی‌ها هم آنجا نشسته و چون با آقای مطهری بد بود تا چشمش به ایشان افتاد بلند شـــد رفت بیرون! آقای مطهری با حالت عصبانیت و تحکّم از آقای انواری پرسیده بود: شما او را می‌شناسید؟ آقای انواری جواب داده بود: بله این آقای خوئینی‌ها است. آقای مطهری می‌گوید: خبر دارید مارکسیست شده؟ آقای مطهری واقعاً درباره آقای موسوی خوئینی‌ها همینطور فکر می‌کرد و بخشی از هشدارهایی هم که در مقدمه کتاب گرایش

به مادیگری داد درباره همین آدم و اطرافیانش بود. لازم به ذکر است، زمانی که آیت‌الله انواری از زندان آزاد شـــدند بنده در زندان بودم. ایشـــان در بهمن ســـال پنجاه و پنج از زندان آزاد شدند و من ماهها پس ازآن تاریخ در مرداد پنجاه و شش از زندان آزاد شدم. من در ســـلول زندان اوین بودم و چند ماهی بود که هیچ چیز برای مطالعه به دســـتم نرسیده بود. یک روز سرباز نگهبان بند، در سلول را باز کرد و یک بغل روزنامه را به داخل ســـلول ریخت. اوراق پراکنده روزنامه‌ها را که ورق می‌زدم چشمم به عکس صفحه اول روزنامه‌ای افتاد و جمعیتی را نشان میداد که از زندان آزاد شده بودند. چند نفر از آنها را شناختم از جمله آقایان کروبی، عسگراولادی و انواری و.... . با این حساب اگر داستان این دیدار از اساس دروغ نباشد، فرد دیگری غیر از من در آن جلسه بوده است و در نقل داستان، اشتباهی رخ داده است و یا ...! از این گذشته، یکی از عالمان بنام و از دوستان نزدیک آیت الله آقارضی شیرازی نقل کردند که من از ایشان سؤال کردم که این مطلبی که آقای شجونی از شما نقل کرده صحت دارد؟ ایشان آن‌را تکذیب کردند. آقای شجونی گفته‌اند: این آقای موســـوی خوئینی‌ها هم به گفتن تفاسیر مارکسیستی معروف بود، آقای مطهری چند باری به او هشدار داده بودند ولی او کار خودش را می‌کرد. در مورد هشدارهای آقای مطهری باید به آقای شجونی گوشزد کنم که ایشان حتی یک بار هم به من هشـــدار یا تذکّر نداده بودند و هرکس این مطلب را ادّعا کرده است سخنی صد درصد دروغ اســـت. مایل بودم خاطره‌ای از یک ســـخنرانی آقای شجونی پس از آزادی حضرت امام (ره) از اولین زندان نقل کنم تا حقّ نمک ادا شود، چون بانی آن جلسه و آن سخنرانی من و جمعی از دوستانم بودیم و مایل بودم از رفتار آقای شجونی با خودم در جلسات پیش از پیروزی انقلاب بگویم، تا معلوم شود که ایشان در آن زمان نه تنها بنده را مارکسیست نمی‌دانسته است، بلکه به عنوان یک روحانی... با من برخوردی در کمال احترام و ارادت داشته است. سید محمد موسوی خوئینی‌ها»[۷۵]

این تکذیب نامه رســـمی که سراسر طعنه و توهین و کنایه به پیرمردی است که از دوستان قدیمی موسوی خوئینی‌ها نیز بوده است با عباراتی همچون «هرکس این مطلب را ادعا کرده است، سخنی صد در صد دروغ است» به تکذیب اتهاماتی بسیار کوچکتر از آنچه در کتاب شـــنود اشباح مطرح شده اســـت، می‌پردازد، اما جالب است که در مورد اتهامات بســـیار بزرگتر از قبیل مامور کا گ ب بودن، موضع موسوی خوئینی‌ها عدم تخطئه اتهام زنندگان می‌شود.

خامنه‌ای، موسوی خوئینی‌ها و هاشمی‌رفسنجانی در اتحاد مثلث

تصویری که با کنار هم گذاشتن مجموعه داده‌های تحقیقاتی به دست می‌آید، این است که سید علی خامنه‌ای و سید محمد موسوی خوییني‌ها بی‌شک دو تن از صدها مامور سازمان امنیت شوروی در ایران بوده‌اند که از سال‌های آغازین دهه چهل خورشیدی برای سـرنگونی حکومت شاه تحت تعلیم بودند. اما مثلث دوستان همکار در سال‌های نخست پس از انقلاب ضلع سومی هم داشت که برای هموار کردن مسیر تصاحب قدرت توسط این گماشته‌های کا گ ب در ایران بسیار سودمند نیز بوده است، علی اکبر هاشمی‌رفسنجانی که نقش وتر این مثلث را داشت.

اتحاد مثلث موسوی خوئینی‌ها، هاشمی رفسنجانی و سید علی خامنه‌ای، در دهه شصت، کنترل هر سه قوه حکومت را در اختیار گرفتند

موسوی خوییني‌ها که در ماه‌های نخست پس از وقوع انقلاب، حتی با وجود دوستی نزدیک با سـید احمد خمینی نتوانسـته بود جایگاه مناسبی برای خود دست و پا کند، از شرایط راضی نبود. به ویژه اینکه در شورای انقلاب به ریاست آیت الله مطهری هیچ شانسی برای عضویت نداشـت. اما با اقدامات گروه فرقان که از شـاگردان و طرفداران قدیمی وی بودند، مطهری و بسیاری دیگر از روحانیون و مقامات انقلابی که مزاحم ترقی وی بودند، از سر راه برداشته شدند. تاسیس سپاه پاسداران و تجهیز آن توسط کا گ ب و سپس اشغال سفارت آمریکا با هدایت وی، فرصتی طلایی برای تثبیت موقعیت سیاسی او بود. چهل و پنج روز پس از حمله به سفارت آمریکا، موسوی خوییني‌ها که توانسته بود رضایت و توجه خمینی را جلب کند، از سوی وی به عنوان مسئول تایید صلاحیت کاندیداهای نخستین

انتخابات ریاست جمهوری منصوب شد. موسوی خوییني‌ها در این سمت با رد صلاحیت کاندیدای مورد نظر حزب جمهوری اسلامی، انتقام سختی از موسسان این حزب که وی را در تاسیس حزب به بازی نگرفته بودند، گرفت. در این دوره جلال الدین فارسی کاندیدای حزب جمهوری اسلامی بود که با مطرح شدن این موضوع از سوی موسوی خوییني‌ها که بـــه دلیل ایرانی الاصل نبودن وی امکان رد صلاحیتش وجود دارد، مجبور به کناره‌گیری از انتخابات شـــد. کاندیدای ســـازمان مجاهدین نیز با این بهانه که به قانون اساسی و اصل نظام جمهوری اسلامی اعتقاد نداشته است، رد صلاحیت شد. در ماجرای تعیین صلاحیت نمایندگان نخستین دوره مجلس شورای ملی پس از انقلاب نیز این مجموعه «اتحاد مثلث» یعنی موسوی خوییني‌ها در مقام مسئول تایید صلاحیت کاندیداها، هاشمی‌رفسنجانی در مقام سرپرست وزارت کشور و سید علی خامنه‌ای در مقام سرپرست وزارت دفاع، همکاری بســـیار نزدیکی برای تار و مار کردن تمام رقبای سیاسی‌شـــان داشتند. ترکیب نخستین مجلس شـــورای ملی پس از انقلاب اســـلامی، نتیجه همین مهندسی انتخابات و اقدامات خامنه ای، هاشمی‌رفسنجانی و موسوی خوییني‌ها بود. این همکاری سه گانه از زمستان ۱۳۵۸ خورشیدی تا سی ام مرداد ۱۳۶۸ خورشیدی برای مدت ده سال ادامه پیدا کرد.

هر سه آنها با تقلب گسترده در انتخاباتی که خودشان بانی و ناظر برگزاری‌اش بودند، به اولین مجلس شـــورای ملی پس از انقلاب راه یافتند. در مجلس اول هاشمی‌رفسنجانی روی صندلی ریاست نشست و موسوی خوئینی‌ها در جایگاه هیات رییسه قرار گرفت. در خرداد ۱۳۶۰ خورشـــیدی، موســـوی خوییني‌ها و سید علی خامنه‌ای سخنرانان اصلی در جریان اســـتیضاح رئیس جمهور وقت ابوالحسن بنی‌صدر بودند که به برکناری وی منجر شـــد. ریاست مجلس را هاشمی‌رفســـنجانی بر عهده داشت که اجازه صحبت به مخالفان طرح استیضاح رییس جمهور نمی‌داد و موافقان طرح استیضاح یعنی خامنه‌ای و موسوی خوییني‌ها را به شدت حمایت می‌کرد. این دو مامور سازمان امنیت شوروی در ایران نیز که حالا از یک سو پس از تسخیر سفارت آمریکا و راه اندازی انقلاب فرهنگی، کنترل فضای آموزشـــی و فرهنگی کشـــور را در اختیار داشتند و از ســـوی دیگر سپاه پاسداران را مانند شمشیری خون آلود بر بالای سر مخالفان گرفته بودند، در فضایی آکنده از رعب و وحشت، رییس جمهور محبوب و منتخب مردم را برکنار کردند و پس از آن انفجارهای و ترورهای زنجیره‌ای تابستان ۱۳۶۰ خورشیدی را ترتیب دادند تا مسیر تصاحب قدرت را هموار سازند.

پس از ترورهای تابستان شصت، خامنه‌ای در کمال حیرت همه ناظران به ریاست جمهوری رسید. موسوی خوییني‌ها نیز در سال ۱۳۶۴ با حکم خمینی دادستان کل کشور شد و به شورای عالی قضایی راه یافت. به این ترتیب هر سه ضلع این مثلث توانستند، به بالاترین مرتبه سه قوه حکومت دست یابند، سید علی خامنه‌ای به عنوان رییس جمهور ریاست قوه مجریه را در دست داشت، هاشمی‌رفسنجانی در مقام رییس مجلس ریاست قوه مقننه را عهده دار بود و موسوی خوییني‌ها هم در صدر قوه قضاییه در شورای عالی قضایی جای گرفت. آنچه از اسناد و شواهد تاریخی بر می‌آید، هاشمی‌رفسنجانی نقش یک شریک نا آگاه را در بازی شطرنجی که سازمان امنیت شوروی با دو مهره تربیت شده‌اش علی خامنه‌ای و محمد موسوی خوئینی‌ها بازی می‌کرد، عهده دار بود.

شروع دشمنی موسوی خوئینی‌ها با سید علی خامنه‌ای

ماجرای قهر سیاسی محمد موسوی خوئینی‌ها و سید علی خامنه‌ای که ریشه اصلی انشعاب در گروه خودی‌های انقلابی و تشکیل جریان موسوم به جناح چپ یا اصلاح طلب در ایران می‌باشد، برای بیست و دو سال از اسرار مگوی سران جمهوری اسلامی باقی مانده بود تا اینکه در بهار سال ۱۳۹۰ خورشیدی، برابر با ۲۰۱۱ میلادی با انتشار هشتمین جلد از مجموعه خاطرات علی اکبر هاشمی‌رفسنجانی، از این راز پرده‌برداری شد. هاشمی‌رفسنجانی از سال ۱۳۵۷خورشیدی نوشتن خاطرات روزانه‌اش را آغاز کرد که با توجه به عملکرد غیر شفاف، محرمانه و رمزآلود سران جمهوری اسلامی در تمام سال‌های پس از انقلاب، انتشار این مجموعه خاطرات وی برای تاریخ نگاری و کشف اسرار انقلاب اسلامی بسیار مفید بوده است. خاطرات وی از ده سال نخست انقلاب در ده کتاب کارنامه و خاطرات منتشر شده است که به ترتیب انقلاب و پیروزی مربوط به سال‌های ۱۳۵۷ و ۱۳۵۸، عبور از بحران سال ۱۳۶۰، پس از بحران سال ۱۳۶۱، آرامش و چالش سال ۱۳۶۲، به سوی سرنوشت سال ۱۳۶۳، امید و دلواپسی سال ۱۳۶۴، اوج دفاع سال ۱۳۶۵، دفاع و سیاست سال ۱۳۶۶، پایان دفاع و آغاز بازسازی سال ۱۳۶۷و در نهایت کتاب جنجالی بازسازی و سازندگی مربوط به حوادث سال ۱۳۶۸ خورشیدی، نام دارند. در صفحه ۲۸۰ از کتاب بازسازی و سازندگی، که مربوط به خاطرات روز سی ام مرداد ۱۳۶۸ خورشیدی می‌باشد، هاشمی‌رفسنجانی به نخستین دیدار رسمی‌اش به عنوان رئیس جمهور با سید

محمد موسوی خوئینی‌ها اشاره می‌کند و می‌نویسد:

«آقای موســوی خوییني‌ها آمد. از رهبری رنجیده به خاطر اینکه ایشــان را رییس قوه قضائیه نکرده اســت. گفتم آیت الله خامنه‌ای مایلند در دفتر خودشان کاری به ایشان واگذار نمایند. نپذیرفت و گفت بنا دارد با انتخابات میاندوره‌ای به مجلس برود. پیشنهاد همکاری با نهاد ریاست جمهوری را هم دادم. گفت اگر بنا باشد کاری را بپذیرد، این را می‌پذیرد.»[۷۶]

میرحسین موسوی، سید محمد موسوی خوییني‌ها، مهدی کروبی و سید محمد خاتمی- رهبران جنبش اصلاح طلبی

رسانه‌های رسمی جمهوری اسلامی پس از انتشار این کتاب با اشاره به رفتار موسوی خوییني‌ها، آن‌را ســهم خواهی و باج گیری آشــکار وی از سید علی خامنه‌ای در روزهای نخست نشستن وی بر تخت رهبری دانستند.[۷۷] لازم به ذکر است که موسوی خوییني‌ها تنها کسی نبود که پس از رسیدن سید علی خامنه‌ای به رهبری به قهر سیاسی رفت. یک هفته پس از موسوی خوییني‌ها، میر حسین موسوی که تا آن‌زمان سمت نخست وزیری را در اختیار داشت، از پذیرفتن سمت جدیدی که خامنه‌ای در مقام رهبر جمهوری اسلامی به وی داده بود، سر باز زد. علی اکبر هاشمی‌رفسنجانی در خاطرات مربوط به روز دوازدهم شهریور ۱۳۶۸ خورشیدی، نوشته است:

«شــب آیت الله خامنه‌ای به دفتر من آمدند. درباره ســمت مهندس موســوی و بنیاد

جانبازان مذاکره شـــد. آقـــای خامنه‌ای می‌خواهند به عنوان رییـــس بنیاد جانبازان با قید زمان ســـه سال نصب کنند و آقای موســـوی حاضر نیست با قید زمان بپذیرد.»[۷۸] رســـانه‌های جمهوری اسلامی این اقدام میر حسین موسوی را نیز سهم خواهی وی از خامنه‌ای تلقی کردند. میر حســـین موســـوی که در تمام دوران نخســـت وزیری‌اش از ۱۳۶۰ تا ۱۳۶۸ خورشیدی، با حفظ سمت رییس بنیاد مستضعفان و جانبازان نیز بود، ســـه روز پس از این دیدار خامنه‌ای و هاشمی‌رفســـنجانی، در پانزدهم شهریور ۱۳۶۸ خورشـــیدی، توسط خامنه‌ای از این ســـمت برکنار و به جای وی محسن رفیقدوست عهده‌دار این پست گردید.

به این شـــکل پس از مرگ خمینی، موســـوی خوییني‌ها، میر حســـین موســـوی و بســـیاری دیگر از انقلابیونی که در مسیر تصاحب قدرت توسط سید علی خامنه‌ای نقش داشـــتند، از گردونه سیاست ایران کنار گذاشته شـــدند و نطفه جریانی موسوم به اصلاح طلبان شکل گرفت. موسوی خوییني‌ها ابتدا در دوران ریاست جمهوری هاشمی‌رفسنجانی، مرکز مطالعات استراتژیک ریاست جمهوری را تاسیس کرد تا پایگاهی باشد برای یاران و طرفدارانش، به ویژه آنها که پس از ماجرای اشغال سفارت آمریکا هنوز به وی وفادار مانده بودند. وی مدتی بعد در پی بروز اختلاف با هاشمی‌رفسنجانی، مرکز مطالعات استراتژیک را ترک کرد و روزنامه «سلام» را به راه انداخت که در ابتدا تبدیل به کانون اصلی انتقادات به‌هاشمی‌رفسنجانی شد. این روزنامه همچنین در جریان انتخابات دوم خرداد سال ۱۳۷۶ خورشیدی، نقش موثری در شکست علی اکبر ناطق نوری داشت که کاندیدای مورد نظر سید علی خامنه‌ای بود.

بـــه این ترتیب با انتخاب ســـید محمد خاتمی‌که از حمایت تمام و کمال موســـوی خوییني‌ها برخوردار بود، جنبش اصلاح طلبی در ایران پس از انقلاب اسلامی پا به عرصه کلان حکومتی گذاشـــت. پس از دوم خرداد ۱۳۷۶ خورشـــیدی، موسوی خوییني‌ها، این همکلاســـی سابق سید علی خامنه‌ای در دانشـــگاه پاتریس لومومبا، در قامت پدر معنوی اصـــلاح طلبان حکومتی نقشـــی محوری در مخالفت با جبهه محافظـــه کاران به رهبری خامنه‌ای به عهده گرفت.

دسته سوم: محافظه کاران جدید به رهبری محمود احمدی نژاد

همانطور که دیدیم، پس از وقوع انقلاب اسلامی یک جریان سیاسی که از هویت مبارزاتی پر رنگی نیز برخوردار نبود، با تکیه بر کمک‌های آشکار و پنهان سازمان امنیت شوروی، توانست همه رقبای سیاسی را از صحنه خارج کند و در پایان دهه اول انقلاب اسلامی، قدرت را به طور کامل در اختیار بگیرد. پس از مرگ خمینی اختلافات عمیقی در درون اتحاد مثلث خامنه‌ای، هاشمی‌رفسنجانی و موسوی خوییني‌ها بوجود آمد و این مجموعه به دو بخش محافظه کاران به رهبری سید علی خامنه‌ای و اصلاح طلبان حکومتی به رهبری سید محمد موسوی خوییني‌ها تقسیم گشت.هاشمی‌رفسنجانی هم به گونه‌ای شرایط را مدیریت کرده بود که در هر دو جریان بتواند حضور و تاثیر داشته باشد. در سال ۱۳۸۴ خورشیدی، با روی کار آمدن محمود احمدی نژاد به عنوان رییس جمهور، جریان سومی که می‌توان نام «محافظه کاران جدید» یا «نئو محافظه کاران» را بر آن گذاشت، ظهور کرد. بر پایه اطلاعات به دست آمده از اسناد محرمانه دانشگاه پاتریس لومومبا در مسکو، مشخص شد که مشاوران ارشد محمود احمدی نژاد نیز در دهه نود میلادی دوره‌های ویژه‌ای را در دانشگاه پاتریس لومومبا گذرانده اند. به این ترتیب این جریان سوم نیز همانند رهبران دو جریان سنتی قدرت در ایران پس از انقلاب یعنی محافظه کاران و اصلاح طلبان حکومتی، به واسطه سوابق همکاری با سازمان امنیت شوروی، فرمانبردار سیاست‌های دیکته شده همسایه شمالی بوده‌اند.

کامران دانشجو که در دهه شصت خورشیدی زمانی که در انگلستان دانشجو بود به اتهام شرکت در توطئه آتش زدن کتابفروشی پنگوئن در اعتراض به انتشار کتاب آیات شیطانی سلمان رشدی دستگیر و از انگلستان اخراج شده بود، به روسیه می‌رود و پس از گذراندن دوره‌های آموزشی ویژه زیر نظر اساتید و افسران کا گ ب در دانشگاه پاتریس لومومبا، به ایران باز می‌گردد. وی در تاریخ ۱۶ آبان ۱۳۸۷ از سوی علی کردان، وزیر کشور وقت در دولت احمدی‌نژاد، ابتدا بعنوان استاندار تهران و سپس قائم مقام و معاون سیاسی وزارت کشور انتخاب می‌شود. پس از استیضاح علی کردان از سوی نمایندگان مجلس شورای اسلامی و بر کناری وی، کامران دانشجو با حکم محمود احمدی نژاد به عنوان سرپرست وزارت کشور منصوب می‌گردد. کامران دانشجو در اسفند ۱۳۸۷ خورشیدی و در آستانه

کامران دانشجو وزیر علوم احمدی نژاد، محمود ملاباشی و ارسلان قربانی همکلاسی‌های دهه نود در دانشگاه پاتریس لومومبا

برگزاری دهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری، به عنوان رییس ستاد انتخابات وزارت کشور ایران معرفی می‌شود تا مهندسی گسترده در آرای مردم و تقلب بزرگ انتخاباتی را که به تمدید چهار ساله ریاست جمهوری محمود احمدی نژاد می‌انجامد، سازماندهی کند. نتیجه این تقلب انتخاباتی، فوران بیش از سه دهه خشم مردم ایران در پاسخ به جنایات سران رژیم جمهوری اسلامی بود که به تولد جنبش تاریخی دموکراسی خواه و آزادی خواه مردم ایران در خرداد ۱۳۸۸ خورشیدی، معروف به جنبش سبز انجامید. احمدی نژاد که چهارسال دوم ریاست جمهوری‌اش را مدیون کامران دانشجو و همکارانش بود، وی را در دومین کابینه‌اش به عنوان وزیر علوم برمی‌گزیند. وزارت علوم سمتی کلیدی بود که سازمان امنیت شوروی از همان آغاز دوران رهبری نیکیتا خورشچف بر اتحاد جماهیر شوروی، توجه خاصی به آن نشان داده بود. کامران دانشجو هم بلافاصله همکلاسی‌هایش در دانشگاه پاتریس لومومبا یعنی محمود ملاباشی و ارسلان قربانی را به عنوان معاونین خود در وزارت علوم منصوب کرد. محمود ملاباشی معاونت امور آموزشی و ارسلان قربانی

معاونت امور بین الملل در وزارت علوم را به عهده گرفتند و به این ترتیب موج جدیدی از سرکوب دانشجویان فعال و آزادیخواه و همچنین مخالفان سیاسی را در دانشگاه‌های سراسر کشـــور ترتیب دادند. همین مجموعه در نوامبر سال ۲۰۱۱ میلادی با امضای یک قرارداد رسمی، برای ده سال ارتباط دانشگاه پاتریس لومومبا و سازمان امنیت فدراسیون روسیه را با بزرگ‌ترین دانشگاه‌های ایران برقرار کردند.

جنبش سبز، زمانی برای افتادن نقاب از چهره ماموران کا گ ب در ایران

جنبش سبز که در محدوده زمانی خرداد ماه ۱۳۸۸ خورشیدی، برابر با ژوئن ۲۰۰۹ میلادی، در بحبوحه انتخابات ریاســت جمهوری دهم، تا بهمن ماه همان ســال رخ داد و خیابان‌های تمام شهرهای بزرگ کشور را تبدیل به صحنه اعتراضات گسترده مردمی علیه حکومت جمهوری اسلامی کرده بود، بی‌تردید بزرگ‌ترین چالش رژیم جمهوری اسلامی‌در طول حیاتش بود. تنها در روز ۲۵ خرداد ۱۳۸۸ خورشیدی، در تهران بیش از چهار میلیون نفــر در اعتــراض به حکومت و تقلب در انتخابات به خیابــان آمدند که رکورد بزرگ‌ترین اعتراض خیابانی در تاریخ ایران را شکســت. محمد باقر قالیباف شــهردار وقت تهران، در گزارش به مجلس شورای اسلامی از حضور بیش از سه میلیون معترض در میدان آزادی تهران خبر داد که البته با فشارهای پشت پرده مجبور به تکذیب این خبر شد.[۷۹] جنبش ســبز، نقاب از چهره‌ها انداخت و برای نخســتین بار این ســه جریان عمده و تاثیر گذار حکومتی دیده شــدند. از یک سو میرحسین موســوی به نمایندگی از اصلاح طلبان و با توصیه و حمایت مســتقیم محمد موسوی خوییني‌ها پس از بیست سال سکوت و دوری از ســمت‌های دولتی، کاندیدای انتخابات ریاست جمهوری شده بود و همه شواهد نشان می‌داد که پیروز انتخابات بوده اســت. رنگ ســبز که جنبش سبز بر اساس آن نام گرفت، رنــگ تبلیغاتی انتخاباتی وی بود که توســط میلیون‌ها جــوان آزادی خواه و تحول طلب استفاده می‌شد و فضای سیاسی شهرهای بزرگ کشور را در آن‌روزها به وضوح سبز کرده بود. در ســوی دیگر طرفداران احمدی نژاد که خط محافظه‌کاران جدید بودند و با تقلب آشکار انتخاباتی در وزارت کشور جمهوری اسلامی نتایج آرا را دست کاری کرده و به نفع رییس جمهور وقت، محمود احمدی نژاد تغییر دادند. هدایت این تقلب بزرگ انتخاباتی را تیم کامران دانشجو، محمود ملاباشی و ارسلان قربانی در ستاد انتخابات وزارت کشور در

دست داشتند. جریان سوم هم سید علی خامنه‌ای و محافظه کاران سنتی ایران بودند که تلاش می‌کردند در تمام اختلافات و درگیری‌های درون حکومتی، نقش میانجی و بی‌طرف را بازی کنند. اما شدت گرفتن اعتراضات مردمی در جنبش سبز، آنها را وادار کرد تا نقاب از چهره بیاندازند و آشکارا به حمایت از محافظه کاران جدید به صحنه بیایند. با نگاهی دوباره به لیســت فارغ التحصیلان ایرانی دانشگاه پاتریس لومومبا، مشخص می‌شود که رهبری جریان محافظه کار یعنی ســید علی خامنه‌ای، رهبری جریان اصلاح طلب یا همان سید محمد موسوی خوئینی‌ها و همینطور رهبری جریان محافظه کاران جدید یعنی معاونان و مشاوران ارشد محمود احمدی نژاد، همگی تجربه مشترکی در دانشگاه پاتریس لومومبا در مسکو داشته‌اند. دانشگاهی که در واقع مرکز رسمی تربیت جاسوس برای سازمان امنیت شوروی سابق و فدراسیون روسیه فعلی بوده است. این صفحه شطرنج برای عرصه سیاسی ایران به گونه‌ای چیده شــده اســت که هر طرفی در بازی برنده شود، کنترل همچنان در دست سازمان امنیت همسایه شمالی ایران باقی خواهد ماند. آنچه در این بین کارشناسان جنگ روانی و بازیگردانان این شــطرنج روسی را غافلگیر کرد، اعتراضات میلیون‌ها ایرانی در سراســر کشور بود که شعارهای «مرگ بر روســیه» و «مرگ بر چین» را در تظاهرات خیابانی علیه حکومت جمهوری اسلامی به جای شعار حکومتی «مرگ بر آمریکا» و «مرگ بر اسرائیل» سر دادند.